

نشریه کمک آموزشی اندیشه بسیج ۳۶

مشخصات کتاب

نویسنده: جمعی از نویسندگان

ناشر: معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی سازمان بسیج مستضعفین

ویژه فرماندهان و مدیران بسیج

شماره ۳۶

سپیده سخن

السلام علی ربیع الانام و نضره الایام؛

سلام و درود فراوان خدا بر سنگربانان حریم ولایت؛

سلام بر عاشورائیان سرخ اندیشی که در حماسه جاوید ۲۲ بهمن سال حماسه سیاسی و اقتصادی بار دیگر جلوه‌هایی از اقتدار، عزت، غیرت، حمیت و ایثار نینوایی خویش را به رخ ابلسیان زمان کشانده و با فریادهای رسای مرگ بر آمریکا با گزینه‌های روی میز اسلامی، دنیای استکبار را به لرزه درآوردند و شکوه دیگری از حماسه سیاسی را بر جریده رشادت‌های مردان و زنان ایران زمین به ثبت رساندند؛ همانانی که نشان دادند تحریم و تهدید، نه تنها خللی در عزم و اراده مردم این مرز و بوم وارد نمی‌کند؛ بلکه با تاسی به راهبردهای ولایی مولا، امام عزیز و رهبر فرزانه با پیشه ساختن اقتصاد مقاومتی، راه را بر اجانب می‌بندند و صلابت ایرانی را بر تارک تاریخ به منصفه ظهور می‌رسانند. و درود بر شما حاملان پیام عاشورایی در بسیج که اینک با دریافت سی و ششمین شماره از اندیشه بسیج، پس از فراز و فرودهای فراوان و تغییرات مدیریتی و علمی همچنان در کنار دوستان و همکارانتان در معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در بسیج، با رهنمودهای ارزنده و کاربردی خویش ما را در تکمیل و تداوم این

چرخه ارتباطی و علمی یاری فرمایید؛ بدانید که این نشریه متعلق به خود شماست و ما منتظر آثار شما هستیم. سردبیر

وهابیت، ریشه ها و مواضع فکری

مشخصات مقاله

نویسنده: مجید خانی زاده کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث

چکیده

بررسی مبدأ پیدایش فرقه و عقاید وهابیون و نظر اهل تسنن موضوع این مقاله می باشد که با اشاره ای اجمالی به تاریخچه وهابیت و روند شکل گیری و گسترش آن مشخص شد بر خلاف گفتمان رایج که محمد بن عبدالوهاب را به عنوان مؤسس این فرقه معرفی می کند، ابن تیمیمه به عنوان ایدئولوگ و در واقع پایه گذار آئین وهابیت است که با به تصویر کشاندن نگاهی متفاوت و افراطی از دین، به دلیل برداشت های ناصواب و صحیح، آینده را برای نوظهوران و افراطیونی چون محمد بن عبدالوهاب هموار ساخت تا این فرد که از ابتدای ورود به فراگیری علوم دینی تشنگی قدرت و نشانه های ارباب در او نمایان بود، به راحتی ملعبه دست بازیگردانان استعماری و در رأس آنها انگلیس با به عرصه آوردن تشنه قدرت دیگری چون محمد بن سعود، بستر را برای معرفی محمد بن عبدالوهاب به عنوان رهبر دینی و سعودی به عنوان حاکم فراهم ساخت و گروهی از مردم را با آنها هموار ساخت.

واژگان کلیدی: وهابیون، سلفی گری، صفات خبریه، اهل حدیث، اهل رأی

مقدمه

ظهور فرقه‌ای جدید و افراطی در دورانی که تا حدودی مذهب شیعه از جایگاه و پایگاه مناسبی برخوردار بود، بسیاری از عقاید و مسائل کلامی و انحرافی جدیدی را که توسط عده‌ای مغرض، کج اندیش و ناآگاه نسبت به آیین مقدس اسلام و عقاید اسلامی وارد شد، تأثیر نامطلوبی در روابط اجتماعی مسلمین نهاد و وهابیت را با نگرشی دین ستیز وارد نظام مدیریتی جهان نمود. به اعتقاد عامه مردم، شخصی به نام محمد بن عبدالوهاب بنیانگذار مکتب وهابیت است؛ اما باید دانست که عقاید او متأثر از اندیشه‌های ابن تیمیه است که با طرح یک سری مسائل ناصواب و مغایر آموزه‌های دینی مسلمین آن را پایه‌ریزی کرد و تا امروز دنیای معاصر خاصه جهان اسلام را به خاطر بدعت‌های ناروا و عقاید مسموم خویش به تفرقه و ناهنجاری دعوت کرده و تخم شوم نفاق و افتراق را در میان آحاد مسلمین پراکنده است.

محمد بن عبدالوهاب برای ترویج اندیشه‌های وی، به دنبال محیطی مناسب می‌گشت؛ از این رو با انتخاب عربستان سعودی، با تحت الشعاع قرار دادن محمد بن سعود و عبدالعزیز سعود، حوزه تبلیغ عقاید وهابیت را گسترش داد و به دلیل همسانی و همسویی با خواسته‌های استعمار پیر - انگلیس - در راستای ایجاد اختلاف بین مسلمین و نیز مصادف شدن این عملیات تبلیغی با جنگ ایران و روسیه و جنگ اکراد تجزیه طلب در عراق به عنوان کانون‌های خاستگاه شیعی، عملاً موانع تبلیغ، سرگرم حل بحران خود گشته و محمد بن عبدالوهاب در فضایی آزاد و آرام به گسترش تبلیغ فرقه نوظهور خود پرداخت.

بررسی مبانی اعتقادی این فرقه ضاله که عمدتاً حول محورهای بی پایه و اساسی چون توصیف صفات ذات اقدس اله با صفات خبریه و معانی لغوی، عدم استغاثه و یاری از ائمه و حرمت سفر به زیارت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم و به دیگر سخن قطع ارتباط با ائمه هدی و معصومین علیهم السلام می باشد، مستلزم واکاوی و بازخوانی و

ریشه‌یابی ظهور این فرقه گمراه است. از این رو آنچه در ادامه خواهید خواند؛ فراهایی از این شکل‌گیری شوم انحراف اعتقادی در تاریخ اسلامی است.

ریشه‌ها و مواضع فکری وهابیت

وهابیت از جهاتی به جریان خوارج صدر اسلام بسیار شبیه بود. هر چند که به ظاهر با آن مخالف بودند. شعار آنها همان «لا حکم الا لله» بود. آنها سایر مسلمانان را تکفیر می‌کردند و به جان و مال آنها تجاوز می‌کردند. در حالی که به غیرمسلمانان هیچ آسیبی وارد نمی‌کردند. همچنین از جریان «اهل حدیث» نیز تأثیر گرفته بودند. اهل حدیث بر خلاف اهل رأی سخت مخالف عقل بودند و تنها به ظواهر قرآن و حدیث تکیه می‌کردند. منع زیارت قبور پیشوایان دین عدم جواز ساختن گنبد و بارگاه و لزوم ویران کردن آنها، منع توسل به پیامبر و ائمه و طلب شفاعت از آنها، منع سوگند به غیر خدا، مخالفت با عقل، فلسفه و تشیع و تصوف از عقاید آنها بود.

وهابیان مسلمین را مشرک و واجب القتل دانسته‌اند. ابن عبدالوهاب بیش از ۲۴ بار مسلمانان غیر وهابی را مشرک و بیش از ۲۵ مرتبه مسلمانان را در رساله کشف الشبهات کاف، بت پرست، مرتد، منافق، منکر توحید، دشمنان خدا، اهل باطل، نادان و شیطان خطاب کرده است که شامل شیعه و سنی می‌شد. ریختن خون و تصرف اموال آنها را مباح می‌دانستند. و به آیه ۵۷ سوره آل عمران استناد می‌کردند. عقب ماندگی وهابیان تا آنجا بود که فرا گرفتن علوم مانند فلسفه و منطق، تاریخ، استفاده از تصویر، منع استفاده از دوچرخه - به این دلیل که ارابه و یا اسب شیطان است و با نیروی جادو و با پای شیطان حرکت می‌کند - تلفن، تلگراف و دوربین عکاسی را نیز حرام می‌دانستند. پاره کردن سیمهای تلفن و قتل افراد به خاطر امور جزئی مانند فرستادن صلوات بر پیامبر در مغازه و بعد از اذان در دستور کار آنها بود.

نقش انگلیس در شکل گیری وهابیت

در واقع یکی از علل اصلی شیوع این فرقه ضاله استعمار کبیر است. زمانیکه دولت عثمانی ضعیف شده بود و قدرتش رو به کاستی گذاشته بود، دشمنان و بالخصوص انگلیسیها که به دنبال ضربه زدن به مسلمانان بودند به این فکر افتادند تا با از بین بردن مبانی اعتقادی مسلمین، ضربات سختی را به جامعه اسلامی وارد سازند. هدف اصلی آنها ایجاد تفرقه بین مسلمانان و سپس نابودی آنان بود، انگلیسیها برای از بین بردن وحدت اسلامی (رکنی که مورد سفارش خداوند در قرآن کریم: *وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا... می باشد*) تلاش زیادی کردند از جمله کارهایی را که آنها در این زمینه انجام دادند می توان ایجاد فرقه وهابیت توسط یکی از جاسوسهای خود بنام مستر همفر را نام برد. زمانیکه همفر بعنوان جاسوس به کشورهای اسلامی (ترکیه، عراق، مصر، ایران و حجاز و...) سفر می کرد، با بعضی از علمای اسلامی مذاهب مختلف آشنا شد و از بعضی از آنها درسهای اسلامی آموخت وی در طول مدت حضورش در کشورهای اسلامی بصورت مداوم گزارشهایی را در رابطه با عقاید، تفکرات و وضعیت موجود حکومت عثمانی و مردم در اختیار وزارت مستعمرات انگلیس قرار می داد. بعد از آنکه گزارشهای خوبی را از وضعیت و عقاید مسلمین برای سران وزارت فرستاد، در یکی از بازگشتهای خود به انگلستان، وزارت او را توصیه به خواندن کتابی ۱۰۰۰ صفحه ای با نام چگونه اسلام را در هم بکوبیم، کرد که محرمانه بوده و در آن نقاط ضعف و قوت مسلمین و راه افزودن نقاط ضعف مسلمین و از بین بردن نقاط قوت آنها اشاره شده بود که همفر در کتاب خاطرات خود آنها را به صورت مختصر بیان کرده و ما در اینجا برخی از نقطه ضعفهایی را که در این کتاب آمده را بیان می کنیم: ۱- اختلاف میان شیعیان و سنیان با اختلاف بین حکومتها و مردم، اختلاف میان حکومتهای ترک و فارس، اختلاف میان عشایر و اختلاف بین عالمان و حکومت. ۲- نادانی و بی

سوادی که به جز اندکی همه مسلمانان را فرا گرفته است. ۳- خمودی جانها، نبودن شناخت و آگاهی. ۴- رها کردن کلی دنیا و سمت دادن همه تلاشها به سوی آخرت. ۵- دیکتاتوری حاکمان و استبداد فراگیر. ۶- ناامنی راهها و قطع رفت و آمد جز اندکی از راهها. ۷- آشفتگی اوضاع بهداشت عمومی به گونه‌ای که طاعون و وبا پی در پی بر آنان هجوم می‌آورد و هر بار ده‌ها هزار را طعمه خود می‌نمایند. ۸- ویرانی کشورها، انهدام دشتها، بسته شدن رودها و کمی کشتزارها. ۹- از هم پاشیدگی در همه امور بگونه‌ای که هیچ نظام، قانون و مقرراتی وجود ندارد؛ اگر چه بسیار به قرآن افتخار می‌کنند اما به دستورات آن عمل نمی‌نمایند. ۱۰- پاشیدگی ویران کننده اقتصاد به گونه‌ای که فقر همه جا را در بر گرفته است. ۱۱- نداشتن ارتش منظم و سلاح کافی و در نتیجه نابسامانی ناشی از آن. ۱۲- کوچک شمردن زنان و پایمال کردن حقوق آنان. ۱۳- آلودگی بازارها، خیابانها، همه چیز و همه جا. در این کتاب پس از بیان هر نقطه ضعف یادآوری می‌شود که مقررات اسلام عکس آنست و باید مسلمانان را در نادانی نگه داشت تا به حقیقت دینشان باز نگردند. در این کتاب آمده است که اسلام: به اتحاد، دوستی و کنار گذاشتن اختلافات فرمانشان می‌دهد؛ در قرآن آمده است: «همگی به ریسمان الهی چنگ زنید».

به آنها دستور می‌دهد که دانش بیاموزند؛ در حدیث است: «آموختن دانش بر هر زن و مرد مسلمان واجب است». دستور می‌دهد که آگاه باشند؛ قرآن می‌گوید: «در زمین گردش کنید». آنها را به دنیا خواهی فرمان می‌دهد؛ قرآن می‌گوید: «برخی از آنها می‌گویند، پروردگارا در دنیا و آخرت به ما خوبی عطا کن». آنها را به مشورت فرا می‌خواند؛ در قرآن آمده است: «در امورشان مشورت کنند». آنها را به ساختن راهها دستور می‌دهد؛ در قرآن است: «در پستی و بلندیهای زمین گام بردارید».

آنها را به حفظ بهداشت و سلامتی فرا می‌خواند؛ در حدیث است: «دانشها چهار گونه اند: فقه برای نگهداشت ادیان، پزشکی برای نگهداشت بدنها، نحو برای نگهداشت زبان

و نجوم برای نگهداشت نجوم». آنان را به آبادانی می خواند؛ در قرآن است که: « همه آنچه را در زمین است برای شما آفرید».

آنان را به نظم و ترتیب دستور می دهد؛ در قرآن آمده است که: « از هر چیزی به اندازه رویانندیم» و در حدیث است که: « سفارش می کنم شما را به نظم در کارهایتان». دستور می دهد که اقتصاد توانایی داشته باشند: در حدیث است که « هر که معاش ندارد، معاد هم ندارد». آنان را بر داشتن لشکریان قوی و سلاح امر می نماید؛ در قرآن است که: « آنچه می توانید برای مبارزه با ایشان بکار ببرید». آنان را به حرمت داشتن زنان می خواند؛ در قرآن آمده است که: « برای زنان همانند وظائفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده است». آنان را به پاکی و پاکیزگی فرا می خواند: « در حدیث است که « پاکیزگی نشانه ایمان است». این کتاب همچنین به افزودن نقاط ضعف و از میان بردن نقطه‌های قوت، سفارش می نماید و دلیلهای کافی را هم برای اینکار آورده است.

آشنایی با مفهوم لغوی و اصطلاحی سلف

مفهوم لغوی سلفی

کلمه سلف در لغت عرب به معنای گذشته است و این که می گویند قوم سلاف: یعنی گروهی که در گذشته می زیستند

مفهوم اصطلاحی سلفی

اگر به شخصی به گویند سلفی یعنی او منسوب به سلف هست و این ها گروهی بودند در گذشته که به همین نام شناخته می شدند بعضی نظرشان بر آن است که عوان سلف فقط بر صحابه و تابعین و تابع تابعین اطلاق دارد. گروه دیگر معتقدند سلفی گری یعنی این که شخص در فهم دین از نظر عقیده شریعت و سلوک به قدما مراجعه نماید.

علل مخالفت وهابیان با شیعه

یکی از انگیزه های تهاجم وسیع وهابیت بر ضد مذهب اهل بیت علیهم السلام ترس و وحشت آنان از گسترش فرهنگ برخاسته از قرآن در میان جوانان و دانشمندان تحصیل کرده و استقبال آنان از این مکتب نورانی مطابق با سنت راستین محمدی صلی الله علیه و آله وسلم است. به چند نمونه توجه کنید:

۱- دکتر عصام العماد فارغ التحصیل دانشگاه «الامام محمد بن سعود» در ریاض و شاگرد بن باز (مفتی اعظم سعودی) و امام جماعت یکی از مساجد بزرگ صنعاء و از مبلغین وهابیت در یمن که کتابی نیز در اثبات کفر و شرک شیعه تحت عنوان: «الصله بین الاثنی عشریه و فرق الغلاه» نوشته است پس از آن که توسط یکی از جوان های شیعه با فرهنگ نورانی تشیع آشنا شد و از فرقه وهابیت دست کشید و به مذهب شیعه گروید.

آشنایی اجمالی با فلاسفه و دانشمندان وهابی**اشاره**

حال که با بخشی از تاریخچه و مفاهیم رایج در ادبیات وهابیون آشنا شدیم، مناسب است مروری در احوال و اوضاع فلاسفه و دانشمندان این شبه مذهب افراطی و منحرف کرده و با شرح حال و عقاید آنان بیشتر آشنا شویم.

احمد بن حنبل و عقاید وی

ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال شیبانی مروزی (۲۴۱ - ۱۶۴) در بغداد به دنیا آمد و در آنجا رشد علمی خود را آغاز نمود. بیشترین تلاش علمی او استماع حدیث بوده است. دو چیز باعث ارتقاء رتبه او نزد مردم شد. یکی واقعه محنه و دیگری

بی‌اعتنایی به صاحبان قدرت بود. او در سن ۷۷ سالگی در بغداد درگذشت. در مورد جایگاه علمی او به همین بسنده می‌کنیم که اهل حدیث بعد از او به مسند او استناد می‌کردند و در علم حدیث و علوم وابسته آن جایگاه رفیعی داشت. برخی از عقاید او عبارتند از:

۱- به عنوان محدثی بزرگ و پیرو طریقه اهل حدیث با روش تأویلی برای آیات قرآن و احادیث نبوی مخالف بود.

۲- ویژگی‌های مؤمن را این‌گونه شمرده است: ایمان آوردن به سلف و حق ایشان و تقدّم خلفای سه‌گانه بر دیگر صحابه و ایمان آوردن به بزرگی شأن علی علیه السلام، مؤمن باید از فتنه بگریزد و از خروج بر ائمه مسلمین حذر کند و دیده شدن خدا توسط اهل بهشت در روز قیامت را باور کند.

۳- به سنت خیلی اهمیت می‌داد و با جدالهای کلامی مخالف بود.

۴- تعصب مذهبی، عدم تسامح و سخت‌گیری در امر دینی از دیگر ویژگی‌های احمد بن حنبل بود.

احمد بن حنبل در زمنیه تألیف کتاب هم‌دارای عقاید خاص بوده است. به تألیف کتاب چندان خوش بین نبوده و از تألیف نهی می‌کرده است. مسند مشهورترین اثر اوست. فقه و آراء او را دیگران جمع و تدوین کرده‌اند.

ابن تیمیه

اشاره

شخصیت دوّم مذهب سلفیه، ابن تیمیه است. ابن تیمیه عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله بن الخضر... تقی الدین، ابوالعباس، ابن تیمیه،... الحرّانی ثمّ الدمشقی، الحنبلی... (۶۶۱هـ) در حرّان به دنیا آمده و در (۷۲۸هـ) در دمشق از دنیا رفته است. در خانواده‌ای

چشم به جهان گشود که پرچم رهبری مذهب حنبلی را بیش از یک قرن بر دوش داشتند و بیان و قلم و تألیف را از همدیگر ارث می بردند. پدر او در حرّان بود تا اینکه در سال (۶۶۷هـ) بر اثر خوف حمله تاتار به دمشق کوچ کردند. با این هجرت تاریخ خانواده در حرّان خاتمه یافت و در دمشق شروع شد و در سال وفات تقی الدین پایان یافت.

ابن تیمیه ابتدا پرورش علمی و دینی خود را در محیط علمای حنبلی دمشق شروع کرد و در اکثر علوم آن روز از فقه و حدیث و اصول و احکام و تفسیر متبحر شد و در مورد فلسفه و ریاضیات و ملل و نحل و عقاید ادیان دیگر مخصوصاً مسیحیت و یهودیت نیز اطلاعات فراوانی بدست آورد که در سراسر آثار او به وضوح مشهود است. پس از اجتهاد در فقه حنبلی در مذاهب فقهی دیگر تحقیق کرد و فتاوی مستقلی را ارائه داد. هنوز به بیست سالگی نرسیده بود که شایستگی فتوا و تدریس را به دست آورد. ابن تیمیه بر اثر قدرت بیان و وسعت دانش و زهد و عبادت خود مشهور گردید و از مراجع مهم فتوا در زمان خود شد. او از لحاظ دانش، تقوی، شجاعت و اعراض از مقامات و لذات دنیوی از افراد کم نظیر به شمار می رود. در سراسر عمر خود جز به بحث و مطالعه و تصنیف و مبارزه به کاری دیگر نپرداخت، زن نگرفت از امرا و شاهان هدیه و صله نپذیرفت و به کم قناعت کرد. تندخوی بود و در بحث گاه به مخاطب اهانت می کرد. سخت کوشی او، شرکت در نبرد شقحب بر علیه غازان ایلخان مغول، همچنین شکستن سنگی که در کنار مصلاهی شهر دمشق بود و می گفتند اثر پای حضرت رسول را دارد و به آن تبرک جسته می شد، یا زندانی شدن او بر اثر بعضی فتوای مخالف نظر فقهای مذاهب اربعه و همچنین عفو و بخشش مخالفان خود در موقع قدرت داشتن، او را به یکی از بزرگترین عالمان دینی عالم اسلام در میان اهل سنت تبدیل کرد. ابن کثیر صاحب البدایه و النهایه و احمد بن محمد مری لبللی حنبلی از شاگردان او هستند. ولی بزرگترین شاگرد و مدافع او بی شک ابن قیم جوزی (۶۹۱ -

۷۵۱هـ) است که در همه اقوال و عقاید تابع و حامی بی چون و چرای او بود و نشر عقاید او را در حیات و پس از مرگ او بر عهده داشت. او از (۷۱۲هـ) تا مرگ ابن تیمیه با او ملازم بود.

در سال ۶۹۸ هـ ق، به تدریج آثار انحراف در وی ظاهر شد، خصوصاً به هنگام تفسیر آیه شریفه (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) ، در شهر حماه برای خداوند تبارک و تعالی جایگاهی در فراز آسمانها که بر تخت سلطنت تکیه زده است، تعیین کرد. این تفسیر مخالف آیات قرآن چون: (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) و (وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ) می باشد که خداوند را از هر گونه تشبیه به صفات مخلوقات باز داشته است. از مسائلی که «ابن تیمیه» رسماً به نشر آن همت گماشت قضیه جسمانیت خداوند متعال و اثبات لوازم جسمانیت مانند قرار گرفتن بر روی کرسی و خندیدن و راه رفتن و مانند این ها است. ابن تیمیه گفته: «ولیس فی کتاب اللہ ولا سنۃ رسولہ ولا قول أحد من سلف الأئمۃ وأئمتها أنه لیس بجسم وأن صفاته لیست أجساماً وأعراضاً! فنفی المعانی الثابتة بالشرع والعقل بنفی ألفاظ لم ینف معناها شرع ولا عقل، جهل وضلال». در کتاب خدا و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و همچنین در گفتار سلف امت (صحابه) و پیشوایان دینی نیامده که خداوند جسم نیست و صفات او از جسمانیت و عرض بودن منزیه است. انکار یک معنایی که شرع و عقل آن را نفی نکرده، یک نوع نادانی و گمراهی است. او می گوید: «والکلام فی وصف اللہ بالجسم نفياً وإثباتاً بدعۃ، لم یقل أحد من سلف الأئمۃ وأئمتها إن اللہ لیس بجسم، کما لم یقولوا إن اللہ جسم». نفی و اثبات جسمانیت خداوند متعال بدعت است و کسی از بزرگان گذشته نگفته اند که خداوند جسم نیست همان طوری نگفته اند که او جسم است. و در جای دیگر می گوید: «فإسم المشبه لیس له ذکر بدم فی الکتاب والسنۃ ولا کلام أحد من الصحابة والتابعین». در قرآن و روایات مذمتی از مشبهه به میان نیامده و سخنی هم از صحابه و تابعین در این باره نقل نشده است. انتشار افکار باطل ابن تیمیه در دمشق و اطراف آن

غوغایی به پا کرد، گروهی از فقهاء علیه او قیام کرده و از جلال الدین حنفی قاضی وقت محاکمه وی را خواستار شدند، ولی وی از حضور در دادگاه امتناع ورزید. ابن تیمیّه همواره با آراء خلاف خود، افکار عمومی را متشنج، و معتقدات عمومی را جریحه دار می کرد، تا اینکه هشتم رجب سال ۷۰۵ هـ - ق، قضات شهر همراه با وی در قصر نائب السلطنه حاضر شدند، و کتاب «الواسطیّه» وی قرائت شد، پس از دو جلسه مناظره با کمال الدین زملکانی و اثبات انحراف فکری و عقیدتی ابن تیمیّه او را به مصر تبعید کردند.

در آنجا نیز بخاطر نشر اندیشه های انحرافی توسط ابن محلوف مالکی قاضی وقت به زندان محکوم گشت، و سپس در ۲۳ ربیع الأول سال ۷۰۷ هـ ق، از زندان آزاد شد، ولی بخاطر پافشاری بر نشر عقاید باطلش، قاضی بدر الدین وی را محاکمه کرد و احساس نمود که وی در قضیه توسل به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم ادب را نسبت به حضرت رعایت نمی کند، بنابر این او را روانه زندان کرد. عاقبت در سال ۷۰۸ هـ ق، از زندان آزاد شد، ولی فعالیت مجدد وی باعث شد که آخر ماه صفر سال ۷۰۹ هـ - ق، به اسکندریه مصر تبعید شود، و پس از هشت ماه به قاهره باز گردد. ابن کثیر می نویسد: در ۲۲ رجب سال ۷۲۰ هـ ق، به خاطر فتاوی دور از مذاهب اسلامی به دار السعاده احضار شد، و قضات هر چهار مذهب (حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی) او را مذمت و به زندان محکوم کردند، تا اینکه در دوّم محرّم سال ۷۲۱ هـ ق، از زندان آزاد گردید.

رئوس مسائل و عقاید ابن تیمیّه :

۱. باید خدا را با صفات خبریه و به همان معانی لغوی اش و بدون تصرف توصیف کرد، مانند استواء بر عرش، و اینکه دارای دست است؛ و دارای صعود و نزول است.
۲. بار سفر بستن جهت زیارت پیامبر و تعظیم آن حضرت حرام است، و این بدان جهت

- است که منجر به شرک می شود.
۳. توسل به اولیاء و صالحین حرام است.
۴. استغاثه به اولیاء خدا و خواندن آنها حرام است.
۵. بنا بر قبرها و تعمیر آنها حرام است.
۶. بیشتر آن فضائلی که در صحاح و سنن در حق علی و آل علی آمده صحیح نیست». .
- با توجه به مسائلی که او مطرح کرده است، انسان به این نتیجه می رسد که ابن تیمیه در صدد محو تمام ارتباطات معنوی بین یک مسلمان و اولیاء خدا بوده است، خصوصاً ارتباط یک مسلمان با پیامبر اسلام صلی الله علیه آله و اهل بیت گرامی اش، و این همان چیزی است که دشمنان از صدر اسلام و خصوصاً بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در پی آن بوده اند.

آثار ابن تیمیه

ابن تیمیه هیچ گاه از نوشتن فارغ نبود، حتی در زندان هم همواره می نوشت. ابن شاکر مصنفات او را تا سیصد جلد نوشته و فهرست آثار او را در فوات الوفيات (ج ۱، ص ۷۷-۸۲) آورده و افزوده است که فتاوی وی در هفت سال اقامتش در مصر را در بیش از ۳۰ مجلد گردآورده اند..

ابن تیمیه از دیدگاه اهل سنت

۱. عزامی شافعی می گوید: این مرد - ابن تیمیه - حتی بر جناب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جسارت نموده و گفته است: بار سفر بستن برای زیارت حضرت گناه است.
۲. قسطلانی می گوید: گفتار ابن تیمیه در مورد منع زیارت نبی صلی الله علیه و آله و سلم از زشت ترین مسائلی است که از وی نقل شده است.
۳. نابلسی می گوید: این اولین گرفتاری و اشتباهی نیست که ابن تیمیه و پیروان او در آن افتاده اند چرا که وی سفر برای زیارت بیت المقدس را گناه شمرده است... و از این که

آدمی به وسیله نبی یا غیر نبی از اولیاء به خدا توسل جوید نهی کرده است. این مسائل که نشانه سبک سری و شرم آوری اوست موجب شد که علما به طور قاطع در برابر او بایستند. چنان که حصنی در یک کتاب مستقل به رد ابن تیمیه و پیروانش پرداخته و در آن کتاب تصریح به کفر وی نموده است.

۴. هیشمی شافعی می گوید: مگر ابن تیمیه کیست که به او توجه شود یا این که در مسائل اسلامی و دینی به عنوان مرجع شناخته شود تا نظرات او مخل به اجماع باشد؟ بسیاری از دانشمندان به تعقیب سخنان فاسد و دلایل سست وی پرداخته و لغزش های ابلهانه و تخیلات ناموزون او را آشکار ساخته اند.

۵. حصنی دمشقی می گوید: او فردی زندیق است و کسی که عقاید او را بپذیرد مهدور الدم و المال است یعنی خون و اموال او هدر است.

۶. ابن حجر هیشمی می گوید: او بنده ای است که خدایش او را مخذول - یعنی به به خودش واگذار کرده - و گمراه و کور و کر و ذلیل است.

آیا ابن تیمیه سلفی است؟

اشاره

دل باختگان ابن تیمیه که دنیای خویش را در دوستی او می جویند سعی بر آن دارند که او را سلفی معرفی کنند، ولی این تهمتی است که هرگز و به هیچ وجه واقعیت ندارد. استاد سبحانی در کتاب الملل و النحل خویش این چنین آورده است: «اگر سلفیه را یک مذهب و مسلک هم بدانیم آن عبارت است از «عدم تخطی از روش سلف صالح در طی ۷ قرن، لکن آراء و افکار ابن تیمیه درست در طرف خلاف آراء و افکار سلف صالح است، چرا زیرا در طی قرن ها مسلمانان قبر پیامبر را احترام می کرده اند و آن را زیارت می کرده اند و هیچگاه زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرک

محسوب نمی‌شده و اصلاً زیارت قبر آن حضرت و قبور اولاد و همسران او بدان جهت بود که او پیامبر توحید است، با این حال ابن تیمیه این سیره باقی مانده از صحابه را مخالفت می‌کند.

از این گذشته، مسلمانان از صدر اسلام، تا زمان ابن تیمیه به پیامبر و آثار آن حضرت تبرک می‌جسته‌اند و این را شرک نمی‌دانسته‌اند، تا جائیکه شیخین وصیت کردند که در کنار پیامبر دفن شوند، چون برای مکانی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن دفن شده بود شرافت قائل بودند.

از طرفی سلف صالح، هم در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و هم بعد از رحلت آن حضرت به آن حضرت استغاثه می‌جسته‌اند و از آن حضرت طلب استغفار می‌کردند و هیچ یک این را شرک نمی‌دانسته‌اند، ولی ابن تیمیه استغاثه و توسل به پیامبر را انکار کرده با این حال خود را سلفی می‌داند.»

۱. دین بشری

دین بشری، مجموعه عقاید، اخلاق و قوانین و مقرراتی است که بشر با فکر خود و برای خویش تدوین و وضع کرده است. از این رو، این دین، در راستای همان خواسته، انتظارات او را برآورده می‌سازد و اسیر هوس و ابزار دست همان انسان است و انسان به گونه‌ای آن را تنظیم می‌کند که تمام قوانین و مقرراتش به سود او باشد و چیزی را بر او تحمیل نکند.

به دیگر سخن، انسانی که خود را برای تدوین دین، شایسته می‌یابد، ادعای ربوبیت دارد و اله و معبودش، همان هوا و هوس اوست. از این رو، دینی را تدوین می‌کند که خواسته‌های هوس او را تأمین کند: (أفرأیت من اتّخذ إلهه هویه و أضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله أفلا تذكرون)؛ (جائیه / ۲۳) پس، آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داد و خدا او

را دانسته گمراه گردانید و بر گوش وی و دل او مهر زد و بر دیده‌اش پرده نهاده است؟
آیا بعد از مهر بی‌مهری خدا، کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟

پیامدهای دین بشری

دینی که براساس خواست انسان شکل بگیرد، پیامدهایی خواهد داشت که به برخی از
آنها اشاره می‌کنیم:

یک - رهایی و عدم تعهد و مسؤولیت

اگر بشر به تدوین و تنظیم دین پردازد، چون اصل کلی این است که هر کس بر اساس
ساختار روانی و بدنی خود می‌اندیشد و عمل می‌کند: (کلُّ یعمل علی شاکلته)

اسراء/ ۸۴) اگر خدای او هوشش باشد، دین او مجموعه هواها و افکار هوس مدارانه
اوست و هر کس که براساس هوس عمل کند، هرگز خود را مسؤول نمی‌داند؛ بلکه
مدعی ربوبیت، خود را مصداق این آیه می‌داند: (لَا یَسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ)؛ (الانبیاء/ ۲۳) از
آنچه انجام می‌دهد، مورد سؤال واقع نمی‌شود. چنین انسانی، خود را فوق قانون تلقی
می‌کند و با این وصف، در برابر کسی و چیزی مسؤولیت ندارد و رهاست. از این رو،
تنها میل خود را حق و زیبا می‌پندارد و به همان عمل می‌کند؛ حال آن که چنین انسانی
مصداق این آیه است: (... و هم یحسبون أنهم یحسنون صنعا)؛ (الکھف/ ۱۰۴) کار باطل
انجام می‌دهند؛ در حالی که پندار آنها این است که کار خوب انجام می‌دهند. قرآن
کریم همه انسان‌ها را مسؤول می‌داند؛ خواه پیامبر یا امت پیامبر باشند: (فَلنَسئَلَنَّ الَّذین
أرسل إلیهم و لنسئَلَنَّ المرسلین). (الاعراف، ۶)

دو - واکنش در برابر دین الهی

انسانی که خود به تنظیم و تدوین دین اقدام می‌کند، بر ضد دین الهی واکنش نشان
می‌دهد و به مبارزه بر ضد آن برمی‌خیزد و در نهایت، آن را تکذیب می‌کند یا آورنده
آن را به قتل می‌رساند؛ چنان که قرآن کریم در این زمینه فرمود: (کَلَّمَا جَاءَهُم رَسول
بِمَا لَا تَهوی أَنفُسَهُم فَریقاً کذَّبوا و فریقاً یقتلون)؛ (المائدہ/ ۷۰) هر گاه که پیامبران

مطلبی آورند که مطابق میل و خواسته هوس مداران نباشد، آنان ره آورد وحی را امضا نمی‌کنند؛ عده‌ای از انبیا را تکذیب و برخی را می‌کشند.

۲. دین الهی

دین الهی، مجموعه عقاید و اخلاق و قوانین و مقرراتی اجرایی است که خداوند آن را برای هدایت بشر فرستاده است تا انسان در پرتو تعالیم آن، هوا و هوس خود را کنترل و آزادی خود را تأمین کند. انسان خدا باور، چون خود را در تحت ربوبیت ذات اقدس اله می‌داند، تلاش می‌کند با عمل به آیین الهی و استقامت و پایداری در آن، مقصود واقعی را دریابد: (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا)؛ (الاحقاف / ۱۳) زیرا دین الهی است که به حقیقت انسان و نیازهای او توجه دارد و برنامه کامل و همه جانبه‌ای ارائه می‌کند که انتظارات او را از همه نظر برآورده می‌سازد.

یادآوری؛ مراد از دین در بحث انتظار بشر از دین، دین الهی و در بین ادیان، کامل‌ترین آن، یعنی دین اسلام و دین خاتم انبیا (صلی الله علیه و آله و سلم) است (همانگونه که در بخش‌های بعدی توضیح خواهیم داد) که به کامل‌ترین شکل، اندیشه علمی جامعه بشری و انگیزه عملی او را هدایت می‌نماید.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، ۱۳۷۹، قم، ائمه.
۳. آل کاشف الغطاء، محمد حسین، ۱۳۷۶، نگاهی به پندارهای وهابیت، رحیمیان، قم، دفتر نشر الهادی
۴. ابن اثیر، علی بن محمد، بی تا، اسدالغابه، تهران، انتشارات اسلامی
۵. ابن اعثم کوفی، محمد بن علی، ۱۳۷۳ ه. ش، الفتوح (برگزیده فارسی)، تهران، انتشارات

علمی و فرهنگی

۶. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، ۱۴۰۷ ه. ق، الفتاوی، بیروت، دارالجلیل
۷. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، ۱۴۱۷ ه. ق، منهاج السنه، ریاض، دارعالم الکتب
۸. ابن خلکان، احمد بن محمد، ۱۳۶۴ ه، وفيات الاعیان، قم، انتشارات شریف رضی
۹. ابن عبدالوهاب، محمد بن عبدالوهاب، ۱۳۷۵ ه. ق، کشف الشبهات فی التوحید، قاهره، المطبعه السلفیه

۱۰. ابن ماجه قزوینی، ۱۳۷۲ ه. ق، سنن ابن ماجه، مصر، دارالکتب العربیه
۱۱. احمد بن حنبل، المسند، بی تا، بیروت، المكتبه الاسلامی
۱۲. بغدادی، احمد بن خطیب، ۱۴۱۷ ه. ق، تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العلمیه
۱۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۴۲۰ ه. ق، صحیح بخاری، بیروت، المكتبه العصریه
۱۴. ترمذی، محمد بن عیسی، ۱۳۵۷ ه. ق، الجامع الصحیح، بیروت، داراحیاء التراث العربی
۱۵. چهاردهی، نورالدین، ۱۳۶۳، وهابیت و ریشه های آن، تهران، فتحی
۱۶. خالصی، محمد باقر، ۱۳۷۰، وهابیت از دیدگاه مذاهب اهل سنت، قم، دارالفکر
۱۷. دارمی، عبدالله بن بهرام، بی تا، سنن دارمی، دمشق، مطبعه الاعتدال
۱۸. دوانی، علی، ۱۳۶۶، فرقه وهابی و پاسخ به شبهات، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات

۱۹. رضوانی، علی اصغر، ۱۳۸۴، سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات، قم، مسجد مقدس جمکران

۲۰. زمخشری، محمود بن عمر، ۱۳۲۶ ه. ق، الکشاف عن حقایق و غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التاویل، بیروت، دارالکتب العربی
۲۱. سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۷۸، آیین وهابیت، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم

۲۲. شیرازی، نورالدین، ۱۳۶۷ ه. ش، نظام آل سعود، تهران، فراندیش

۲۳. شرف الدین عاملی، عبدالحسین، ۱۳۶۷ هـ، الفصول المهمه فی تالیف الامه، تهران، موسسه بعثت

۲۴. سایت بنیاد معارف اسلامی <http://www.encyclopaediaislamica.com>

گذری بر قضا و قدر در فرهنگ اسلامی

مشخصات مقاله

نویسنده: بهزاد کاظمی

چکیده

مسأله قضا و قدر یکی از باسابقه ترین مسائل کلامی است که توجه مسلمانان را به خود جلب کرده است و همین امر موجب شد که دو مسلک فکری معتزله و اشاعره در قرون اولیه اسلام به مباحثات جدی در باره قضا و قدر پردازند. گروهی منکر قضا و قدر در جریان عالم لااقل در افعال و اعمال بشر شدند و گروهی دیگر به کلی با انکار اختیار بشر به جبر گرایش پیدا کردند. از این رو تبیین و تفسیر صحیح مسأله قضا و قدر از اهمیت بسزایی برخوردار است که نوشتار حاضر در پی آن است. واژگان کلیدی: قضا، قدر، جبر، اختیار، سرنوشت.

مفهوم شناسی قضا و قدر

واژه قدر به معنای اندازه است و تقدیر به معنای سنجش و اندازه گیری و چیزی را با اندازه ای معین ساختن است. و واژه قضا در معنای یکسره کردن و به انجام رساندن و داوری کردن استعمال می شود. گاهی قضا و قدر به معنای «سرنوشت» به کار میرود. و با توجه به مفهوم این دو، مرحله

قدر مقدم بر قضاء است. مرحله قدر، مرحله اندازه‌گیری و فراهم کردن اسباب و زمینه‌کاری است و مرحله قضاء مرحله پایان کار و یکسره شده کار است.

معنای صحیح قدر

هر چیزی در هر لحاظی اندازه‌ی معلومی دارد. یعنی خداوند متعال برای هر مخلوقی (حتی یک عنصر تک سلولی) قدر و اندازه‌ی معین نموده است و بر اساس آن اندازه‌ها، آن را هدایت می‌نماید. خواه هدایت تکوینی (قوانین خلقتی) باشد و خواه هدایت تشریحی (قانون گذاری برای بایدها و نبایدهای انسان دارای عقل و اختیار). چنانکه فرمود: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الْأَذَى خَلَقَ فَسَوَّى * وَالْأَذَى قَدَرَفْهَدَى» (الأعلى ۱ تا ۳) نام پروردگار والای خود را به پاکی ستایش کن * همان که آفرید و هماهنگی بخشید * و آن که اندازه‌گیری کرد و سپس هدایت نمود. با توجه به این معنا منظور از تقدیر الهی این است که خداوند متعال برای هر پدیده‌های اندازه و حدود کمی و کیفی و زمانی و مکانی خاصی قرار داده است که تحت تأثیر علل و عوامل تدریجی، تحقق مییابد.

در قرآن، تقدیر در بعضی از آیات تقدیر عام است و شامل جمیع مخلوقات خداست «خلق کل شیء فقدّر تقدیرا» (الفرقان/۲) همه چیز را آفریده و به اندازه‌هاش مقرر داشته است. و در جایی دیگر: «أنا كلّ شیءٍ خلقناه بقدر» (القمر/۴۹) ما همه چیز را به اندازه آفریدیم.

اما در بسیاری از آیات حتی تقدیرات خاص را هم بیان فرموده است: «انزلنا من السماء ماءً بقدر» (المؤمنون/۱۸) نزول آب از آسمان با قدر و اندازه خاص است. و یا خیلی جزئیتر و شخصیترا «إلا امرأته قدرنا إنها لمن الغابرين» (الحجر/۶۰) یعنی مقرر کردیم که همسر لوط از هلاک شدگان باشد.

و دهها آیاتی دیگر که از آنها فهمیده می‌شود که همه چیز مشمول تقدیر الهی است

لکن تقدیر الهی تنها شامل امور غیر اختیاری و اشیاء خارجی نمی‌شود بلکه شامل افعال اختیاری انسان هم می‌شود. برای روشنتر شدن بحث دانستن این مطالب ضروری است که:

تقدیر دو معنا می‌تواند داشته باشد:

۱. ایجاد اندازه و چیزی را به اندازه ایجاد کردن، یا اندازه برای چیزی قرار دادن؛

۲. سنجش اندازه؛

این دو معنا متناسب با دو نوع تقدیر است:

۱. تقدیر علمی؛

۲. تقدیر عینی.

تقدیر علمی

منظور از این تقدیر این است که خدا میداند که هر چیزی در هر زمان و مکان به چه صورت تحقق مییابد. به عبارتی علم داشتن خدا به فراهم شدن مقدمات و اسباب و شرایط پیدایش پدیده‌ها و نیز علم به وقوع حتمی آنها را قضاء و قدر علمی گویند. این معنا از قضاء و قدر علمی منافاتی با اختیار انسان ندارد، چرا که خداوند از همان ابتدا هم مقدر کرده و هم علم دارد که انسان با اختیار و اراده خود فلان فعل و عمل را چه خوب و یا بد را در فلان ساعت و مکان انجام میدهد یعنی چون خداوند میداند که هر انسانی چه میکند به همان صورت که انتخاب میکند در علم الهی آمده است و چون آن فعل به اختیار انجام میگیرد در علم الهی هم به صورت اختیار آمده است.

تقدیر عینی

به این معنا که برای هر شیء در خارج، اندازه‌های ایجاد شود و حدود معین شود، این جا دیگر علم مطرح نیست منظور مشخص کردن حدود و اندازه‌های وجود هر شیئی و

این که در چه شرایطی و خصوصیتی و در چه مجرای بی باید تحقق یابد. مثلاً سخن گفتن باید از طریق دهان و به وسیله زبان و لبها صورت گیرد نه از طریق چشم. این قسم از تقدیر الهی هم منافاتی با اختیار آدمی ندارد زیرا همه موجودات عالم دارای حدود و قیود و مشخصههایی هستند و هیچ پدیده نامحدودی نداریم و همینطور افعال اختیاری و غیراختیاری همگی دارای حدود و شرایطی است و همین سخن گفتن انسان که نیاز به جهاز خاص خودش را دارد و باید شش و حنجره و زبان و لب و دندان و ... همگی سالم باشند گرچه این حرف زدن فعل اختیاری است اما به این معنا نیست که هیچ قید و شرطی نداشته باشد. زیرا اگر خدا یکی از اینها را از ما بگیرد قدرت بر همین بحث اختیاری هم نداشتیم. و همین طور است سایر اعمال و افعال اختیاری بشر که تحت تقدیر الهی هستند و حتی همین قدرت اختیار و انتخاب و آزادی و تصمیمگیری از قبل پیش خداوند معین و مقدر شده است و افعال و اعمال انسانها را از طریق اختیار خود انسان مقدر کرده است.

معنای صحیح قضا

قضا، یعنی «حتمی» شدن نتیجه‌ی حاصله از مقدرات. وقتی اندازه‌های آب معین بود، حدّ یا قدر انجماد یا تبخیر معین بود، نقش عامل زمان و قدر آن نیز معین بود ... و همه این شرایط فراهم آمد و به ضرورت معین شده آب در برودت زیر صفر قرار گرفت، قضای حتمی آن آب انجماد است و نمی شود گفت: «ما ظرف آبی در یخدان یا فریزر می گذاریم، اما ان شاء الله (اگر خدا بخواهد) به جوش می آید و یک لیوان چای داغ می خوریم. خیر حتماً یخ می زند.

قضا و قدر در عملکرد و سرنوشت انسان نیز چنین است. اگر انسان عقل، شعور و اختیار دارد، اینها عطای الهی است، اینها اندازه‌های انسان است. پس انسان در برخی از امور محکوم جبر است و در برخی از امور اختیار دارد و می تواند سرنوشت خود را دنیا یا

آخرت رقم زند. به عنوان مثال کسی نمی تواند چون عقل، شعور، علم یا اختیار دارد، قدر یا اندازه های خورشید را بر هم زند. خورشید هست، ویژگی ها و آثارش نیز هست. اما انسان می تواند چگونگی بهره وری مثبت یا منفی از آن را بر اساس همان اندازه های تعیین شده، اختیار کند. اگر زیر آفتاب سوزان نشست، چون به ایجاب اندازه های «قدر» حرارت و نیز بدن انسان، رطوبت پوستش تبخیر شده و می سوزد و اگر خواست می تواند با علم و احتساب اندازه ها، انرژی خورشیدی تولید نماید. حال اگر شرایط هر کدام را فراهم نمود، نتیجه حتمی «قضا» می شود.

قضاء به معنای یکسره کردن و به انجام رساندن و فیصله دادن است به این معنا که از آن جا که هر فعلی محتاج یک سری اسباب و مقدمات و علتی خاص است لذا هرگاه تمام اسباب و مقدمات و علل (اعم از علل ناقصه و علل تامه) یک شیء فراهم شد حتماً آن شیء محقق می شود و آن فعل از فلان فاعل حتماً صادر و ایجاد می شود. و این همان معنای قضاء تکوینی الهی است این معنای از قضاء الهی هم با افعال و اعمال اختیاری آدمی هیچ منافاتی ندارد؛ زیرا ضرورت و یکسره شدن کار بدین معنا نیست که اختیار و اراده فاعل هیچ نقشی و دخلی نداشته باشد بلکه به این معنا است که آنچه مقدمات برای تحقق این فعل لازم است و از آن جمله اراده و اختیار انسان در این صدور فعل نقش دارند و همگی از جانب خداوند متعال هستند.

توضیح این که اراده و قدرت انسان در انجام هر فعلی با فاعل الهی قابل جمع هستند چرا که این دو فاعل در طول هم هستند نه در عرض هم. به این معنا که انسان بینای از خدا نیست و وابسته به اوست لذا چنانچه در اصل وجودش انسان استقلال ندارد، در افعالش هم هیچ استقلالی ندارد. اما با این وجود این به معنای سلب اختیار از انسان نیست. چرا که جبر این است که جایی که من میتوانم اختیار کنم کسی جلوی مرا بگیرد و اگر نخواهم کسی به زور آن را بر من تحمیل کند.

ولی ما بالوجدان میدانیم که هر کاری که خود اراده کردیم انجام میدهیم وقتی

بخواهیم حرف میزنیم و یا دستمان را تکان میدهیم و هر موقع خواستیم و احساس گرسنگی کردیم و یا تشنگی غذا و آب میخوریم و هیچ کس ما را در انجام دادن یا ترک کردن آنها اجبار نمی کند و این امر بر هر عاقلی واضح و بدیهی است چون آن را بالفطره و بالوجدان درک می کند و هیچ کس نمی تواند منکر این اختیار آدمی شود مگر انکار زبانی. همین انسانی که به زبان منکر اختیار خود و دیگران است اگر در جایی مورد ضرب و شتم فردی دیگر واقع شد، خیلی ناراحت می شود و فرد خاطی را مورد سرزنش قرار میدهد و حتی به دادگاه و قاضی مراجعه کرده و از آن فرد شکایت می کند، در حالی که اگر طبق عقیده خودش عمل میکرد که انسان اختیاری در کارهایش ندارد و مجبور است) نمیایست از فرد خاطی شکایت کند و از او انتقام بگیرد.

مثلا مرگ، قضای الهی است. یعنی بر اساس اندازهها (قدرها) همه انسانها مرگ را می چشند. اما انسان اختیار دارد که با نماز، نیکی به والدین، صله ارحام، صدقه، رعایت بهداشت و سلامت و ... از طول عمر بیشتری برخوردار گردد (ولی مرگ حتمی است) و می تواند بر اساس همین اندازهها، خود را از بلندی پرت کند یا با زهر خودکشی کند. اگر این شرایط را فراهم کرد، مرگ او حتمی «قضا» می شود. پس بسیاری از امور را به اختیار خود انجام می دهیم و بر اساس اندازههایی که وجود دارد، نتیجهی آن حتمی می گردد. کسی نمی تواند بگوید که من آب می نوشم، تا با سواد شوم. علم قدری دارد و آب قدر دیگری. اگر کسی آب نوشید، قضای حتمی سیراب شدن است و اگر کسی تحصیل علم نمود، قضای حتمی با سواد شدن است.

اگر کسی دستش را روی آتش گرفت، قضای الهی او سوختن دستش است و اگر کسی مال یتیم خورد، آتش به شکم خود می ریزد و جسم و روحش با هم می سوزد. اما این که مال یتیم بخورد یا نخورد، در اختیار خودش است. در اینجا قدر الهی (یعنی اندازههایی که خداوند حکیم قرارداده) این است که ماهیت ذاتی مال یتیم آتش است

- آتش سوزاننده است - جسم و روح نیز سوزنده هستند. قدر الهی این است که به انسان عقل، شعور و اختیار داده است - قدر الهی این است که چه در نظام خلقت و چه با ارسال انبیا و وحی، اندازه‌ها را بیان داشته و بر اساس آنها راه رشد را نشان داده است و فرموده دستت را روی آتش نگیر و مال یتیم نخور- و قضای الهی نیز این است که وقتی کسی دستش را روی آتش گرفت یا مال یتیم خورد، حتماً و یقیناً می‌سوزد. یا اگر راه تقوا پیشه کرد، حتماً و یقیناً به فلاح می‌رسد.

نظام اسباب

نظام اسباب و مسببات و رابطه علی و معلولی بین حوادث غیر قابل انکار است. نه تنها علوم طبیعی و مشاهدات حسی و تجربی بر نظام اسباب و مسببات دلالت می‌کند بلکه در فلسفه الهی، متقن‌ترین براهین بر این مطلب اقامه شده است. به علاوه قرآن کریم نیز اصل علیت عمومی و نظام اسباب و مسببات را تایید کرده است.

اصل علیت عمومی و نظام اسباب و مسببات بر جهان و جمیع وقایع و حوادث جهان حکمفرماست و هر حادثی ضرورت و قطعیت وجود خود را و همچنین شکل و خصوصیت زمانی و مکانی و سایر خصوصیات وجودی خود را از علل متقدمه خود کسب کرده است و یک پیوند ناگسستنی میان گذشته و حال است قبلاً میان هر موجودی و علل متقدمه او هست.

بنابراین نظر سرنوشت هر موجودی به دست موجودی دیگر است که علت اوست و آن علت است که وجود این موجود اگر ایجاب کرده و به او ضرورت و حتمیت داده است و هم آن علت است که خصوصیات وجودی او را ایجاب کرده است و آن علت نیز به نوبه خود معلول علت دیگری است و همین طور....

از اینجا معلوم می‌شود که اعتقاد به قضا و قدر عمومی و اینکه هر حادثه‌ای و از آن جمله اعمال و افعال بشر به قضا و قدر الهی است مستلزم جبر نیست. اعتقاد به قضا و قدر

آنگاه مستلزم جبر است که خود بشر و اراده او را دخیل در کار ندانیم و قضا و قدر را جانشین قوه و نیرو و اراده بشر بدانیم. و حال آنکه از ممتنع ترین ممتنعات این است که ذات حق بلاواسطه در حوادث جهان موثر باشد؛ زیرا ذات حق وجود هر موجودی را فقط و فقط از راه اسباب خاص او ایجاب می کند قضا و قدر الهی چیزی جز سرچشمه گرفتن نظام سببی و مسببی جهان از علم و اراده الهی نیست و لازمه قبول اصل عمومی و اصل ضرورت علی و معلولی این است که سرنوشت هر موجودی به علل مقدمه خود بستگی داشته باشد خواه آنکه طبق نظر الهیون مبدا الهی در کار باشد و یا آنکه طبق نظر مادیون مبدا الهی در کار نباشد و فقط با مادی در کار باشد. زیرا مستقل و قائم به ذات بودن نظام سببی و مسببی و مستقل و قائم به ذات نبودن آن در مساله سرنوشت و آزادی بشر تاثیر ندارد.

سرنوشت و اختیار در اسلام

در مورد سرنوشت، دو تفسیر وجود دارد: تفسیر نخست می گوید: سرنوشت هر کس از روز نخست، بدون اطلاع و حضور او، از طرف خداوند تعیین شده و بنابراین هر کس با سرنوشت معینی از مادر متولد می شود که قابل دگرگونی نیست (هر انسانی نصیب و قسمتی دارد که ناچار باید به آن برسد. چه بخواهد و چه نخواهد، و کوشش ها برای تغییر سرنوشت بیهوده است. بنابراین تفسیر، بدیهی است که انسان موجودی مجبور و بی اختیار است. ولی بررسی منابع اسلامی نشان می دهد این تفسیر مورد تأیید اسلام نیست و قبول و پذیرش آن، تمام مفاهیم مسلم اسلامی از قبیل: تکلیف، جهاد، سعی و کوشش و استقامت و غیره را به هم می ریزد.

استاد مطهری می گوید: «اگر مقصود از سرنوشت و قضا و قدر الهی، انکار اسباب و مسببات و از آن جمله قوه و نیرو و اراده و اختیار بشر است، چنین قضا و قدر و سرنوشتی وجود ندارد و نمیتواند وجود داشته باشد». قضا و قدر و سرنوشت به معنای

صحیح آن است که بدانیم قضا در اصل به معنای حکم، و قدر به معنای اندازه گیری است که به قضا و قدر تکوینی و تشریحی تقسیم می شود.

منظور از قضا و قدر تکوینی این است که هر چیزی و هر حادثه و پدیده و هر موجودی در عالم، علتی دارد و اندازه ای، نه چیزی بدون علت به وجود می آید و نه بدون اندازه گیری معین؛ مثلاً سنگی پرتاب می کنیم و شیشه ای می شکنند، شکستن شیشه یک حادثه است که حتماً علتی دارد. این که می گوئیم دارای علت است، قضای تکوینی است. و نیز مسلماً میزان شکستگی و اندازه و حدود آن، به کوچکی و بزرگی سنگ و قوت و فشار دست و نزدیکی و دوری فاصله و وزش و عدم وزش باد و مانند این ها بستگی دارد. این ارتباط حادثه فوق با چگونگی علت آن، همان قدر تکوینی می باشد. بنابراین به طور خلاصه یک معنای قضا و قدر، به رسمیت شناختن قانون علت و نظام خاص علت و معلول است. قضا و قدر تشریحی به معنای فرمان الهی در تعیین وظایف فردی و اجتماعی انسان ها و مقدار و حدود این وظایف است؛ مثلاً می گوئیم نماز واجب است (این قضای تشریحی است) سپس می گوئیم مقدار نماز در هر شبانه روز هفده رکعت است. (این یک قدر الهی است). طبق قضا و قدر تکوینی، سلسله نظام علت و معلول به خداوند منتهی می شود، ولی این موضوع هیچ گونه مخالفتی با آزادی اراده و اختیار انسان ندارد.

اعمال انسان، هم مستند به خود او است و هم مستند به خدا، اما استناد آن به خود او به دلیل این است که با آزادی اراده، آن را انجام می دهد و اما استناد آن به خدا به دلیل این است که هستی انسان و تمام نیروهای او و حتی آزادی اراده او از ناحیه خالق جهان آفرینش است و علل و اسبابی که شرط تحقق یک عمل می باشد از اوست.

در قرآن آیات زیادی وجود دارد که به صراحت اختیار انسان و نقش اراده او را بیان داشته است؛ مانند آیه: «لیس للانسان الا ما سعی؛ برای انسان چیزی جز حاصل سعی او نیست». و مانند آیه: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم؛ (الرعد / ۱۱) خداوند

سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر خودشان آن را تغییر دهند». در احادیث اسلامی نیز بر این نکته تأکید شده است. امیرالمؤمنین (ع) از کنار دیوار شکسته و کجی برخاست. پرسیدند: از قضای الهی فرار می کنی؟ فرمود: از قضای الهی به قدر او پناه می برم. «یعنی درست است که تا قانون علیت که منتهی به فرمان خداست، نباشد، دیوار شکسته سقوط نخواهد کرد، اما همان خداوند به من عقلی داده که آن خود یک حلقه از سلسله قانون علیت است و یک عامل بازدارنده در برابر این گونه حوادث. البته دیوار عقل و شعور ندارد و بدون اعلام قبلی سقوط می کند. اما من می توانم به قدر الهی پناه ببرم؛ یعنی با عقل خود چنان محل نشستن را اندازه گیری کنم که اگر دیوار سقوط کند روی من نیفتد».

یعنی قضا و قدر معین کرده که هر چیزی اثر خود را داشته باشد و من با آگاهی که دارم، چیزی را انتخاب می کنم که اثر خوب داشته باشد. البته گاهی انسان در آزادی و انتخاب اشتباه می کند. و آن چیزی را که صحیح می دانسته، صحیح نبوده، یا آن چیزی را که علت می پنداشته، علت واقعی نبوده است. با یک مثال معنای قضا و قدر الهی روشن می شود: «اگر کسی بالای بام بلند برود که خود را با سر روی زمین سنگ فرش بیفکند و بگوید: اگر مقدر است بمیرم می میرم ولو خود را از بام نیفکند و اگر مقدر است بمانم می مانم، این گفته درست نیست، زیرا خداوند در این مورد چند مقدر حتمی و جبری دارد و یک مقدر اختیاری. مقدرات جبری عبارت است از:

- ۱- قضا و قدر الهی؛ سنگ را که کف زمین از آن فرش شده، سخت و محکم آفریده است.

۲- قضا و قدر الهی؛ جمجمه انسان را از استخوان نازک خلق کرده است.

۳- قضا و قدر الهی؛ به زمین قوه جاذبه داده است.

۴- قضا و قدر الهی؛ چنین مقرر کرده که اگر کسی خود را از بلندی به زمین سختی پرت کند، جمجمه اش شکسته و مغزش متلاشی شود.

۵- قضا و قدر الهی این است که اگر کسی مغزش متلاشی شد فوراً بمیرد.

۶- قضا و قدر الهی این است که بشر دارای اختیار و اراده باشد و بتواند خود را از بام پرت کند و بمیرد و یا آن که از راه بام، پله پله به زیر آید و زنده بماند. پس به آن کسی که روی بام به قصد افکندن خود ایستاده است باید گفت: تقدیر خداوند درباره مرگ و حیات شما تابع اراده و اختیار شما است. اگر افکندن از بام را اختیار کنی مقدر است بمیری و اگر پله های بام را انتخاب کنی مقدر است بمانی و در هر دو صورت، قضیه روی قضا و قدر الهی است».

جبر و تفویض و امر بین امرین چیست؟

جبر یعنی بنده در انجام فعل هیچ گونه اختیار نداشته و مجبور است؛ و تفویض آن است که فعل به اراده بنده واقع می شود و اراده خدا هیچ نقشی در آن ندارد؛ و امر بین امرین، یعنی هم خدا می خواهد و هم اراده بنده دخیل است. توضیح بیشتر آنکه: جبری ها می گویند: افعال بندگان به اراده خدا واقع می شود و اراده بنده هیچ نقشی در آن ندارد و مانند آلت دست است و چه بخواهد یا نخواهد فعل واقع خواهد شد و فخر رازی صاحب تفسیر از کسانی است که صریحاً جبری است و مفوضه قائلند که افعال به اراده بنده تحقق پیدا می کند و اراده خداوند متعال هیچ نقشی در آن ندارد، حتی اگر خداوند فعلی را اراده کند ولی بنده آن را اراده نکند واقع نمی شود، و بالعکس اگر بنده اراده کند ولی خداوند اراده نکند، واقع خواهد شد و امر بین امرین آن است که خداوند متعال اراده کرده که بنده فعل را «عن اراده» و با اراده خود به جا آورد. چنانکه در آیه شریفه می فرماید:

«و ما تشاءون الا ان یشاء الله» (الانسان/ ۳۰)

- و جز آنچه خدا بخواهد، نمی خواهید.

- خیام می گوید:

می خوردن من، حق ز ازل می دانست***گر می نخورم، علم خدا جهل بود
 آیا کلام او صحیح است و او در خوردن می مجبور و بدون اختیار بوده است؟ می
 خوردن او کاری است اختیاری، علم خداوند به کار بنده به همان صورتی که باید واقع
 شود، تعلق می گیرد و در عین حال بنده در انجام آن مختار است و کارش اختیاری
 است.

اگر خیام می خواهد بگوید: علم خدا به فعل، فعل را غیر اختیاری می کند؛ این درست
 نیست، بلکه فعل اختیاری است و نحوه تعلق علم خدا به فعل، به همان نحو اختیاری
 بودن فعل است؛ یعنی خداوند متعال، عالم است که بنده، فعل را از روی اختیار انجام
 خواهد داد و علم خداوند متعال علت فعل نخواهد بود تا اختیار از بنده سلب گردد. در
 نتیجه باید دانست گذشته از اینکه موجودات جهان و نظام سببی و مسببی، معلوم حق
 می باشند، به علم مطابق ازلی خود همین نظام که معلوم حق است علم حق نیز می باشد
 . این جهان با همه نظامات خود، هم علم باری تعالی است و هم معلوم او. زیرا ذات
 همه اشیا از ازل تا ابد محیط است و ذات هر چیزی نزد او پنهان بماند. او همه جاست و
 با همه چیز است. هر کاری که از انسان صادر می شود، نسبت به علت تامه خود
 ضروری و از قضای حتمی می باشد و اراده خدا نیز از همان مقام فعل انتزاع می شود و
 صفت ذات نیست اما نسبت همان کار به انسان و اراده او به نحو «امکان» و اختیاری
 است.

روایتی از امام علی (علیه السلام)

در روایت نقل است: یکی از همراهان امام علی (علیه السلام)، درباره ی جنگیدن با
 معاویه و سپاه او، پرسید که آیا این کار به قضا و قدر الهی بوده است؟ امام (علیه السلام)
 فرمود: آری، ای مرد! ما بر هیچ بلندی قرار نگرفتیم و بر هیچ پستی وارد نشدیم، مگر
 آن که به قضا و قدر خدا بود. مرد پرسید: به خدا سوگند! در این صورت، برای من هیچ

اجرو پاداشی نیست (مرد همان برداشت عامیانه را داشته است که قضا و قدر را با جبر و بی‌اختیاری انسان‌ها برابر می‌دانسته است).

امام (علیه السلام) فرمود: خداوند شما را در این جهاد، هنگام رفتن و بازگشتن، پاداش عظیم عطا می‌فرماید و شما هرگز مجبور نبوده‌اید. مرد پرسید: چگونه مجبور نبوده‌ایم، در حالی که به حکم قضا و قدر الهی بوده است؟ امام (علیه السلام) فرمود: گویا قضا و قدر لازم و حتمی (که موجب سلب اختیار می‌شود) را پنداشته‌ای. اگر چنین بود، پاداش و کیفر، باطل و امر و نهی و وعده و وعید خدا، ساقط می‌گردید و خداوند هرگز، گناه کاران را ملامت و نیکوکاران را مدح و تکریم نمی‌کرد... مرد پرسید: پس مقصود از قضا و قدری که رفت و بازگشت ما در این جهاد، به مقتضای آن انجام گرفت، چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: مقصود از آن، این است که خداوند ما را به فرمانبرداری دستور داد و از گناه و نافرمانی، نهی کرد. در این حال، به ما قدرت طاعت یا معصیت داد؛ به آنانی که او را پرستش کنند، یاری می‌رساند و گناه کاران را به خذلان و بی‌توفیقی گرفتار می‌کند....

از این گونه روایات، نتیجه گرفته می‌شود که بین ایمان و اعتقاد به قضا و قدر الهی و اختیار انسان، منافاتی نیست؛ چون قضا و قدر الهی یعنی حتمیت یافتن یک کار در صورتی که علت و اسباب آن حتمی شده باشد. می‌دانیم که یکی از اجزا و اسباب حتمی شدن کارهای انسان، ضمیمه شدن اراده و اختیار اوست. یعنی اختیار انسان، خود، از مظاهر قضا و قدر الهی است و خداوند چنین مقدر کرده است که انسان، موجودی مختار باشد.

آیات و روایات فراوانی اشاره دارند که دعا، صدقه و نیکوکاری‌های انسان، به دگرگونی و بهبود وضع زندگی می‌انجامد؛ یعنی پی‌آمد کارهای خوب و بد انسان در تغییر سرنوشت او، یکی از قضا و قدرهای کلی و ثابت به شمار می‌رود. در قرآن آمده است: (و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون)؛ (الانفال / ۳۳) یعنی استغفار به رفع عذاب

می انجامد یا: (ولو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم برکات من السماء و الارض...); (الاعراف/۹۶) رعایت تقوا از عوامل نزول برکات الهی است. بنابراین، تغییر سرنوشت به دست خود انسان، از قضا و قدرهای الهی است. خداوند، چنین خواسته است: (لیس للانسان الا ما سعی). (النجم/۳۹)

قضا و قدر و حق انتخاب انسان از نگاه رهبر معظم انقلاب

مقام معظم رهبری در بیاناتی قضا و قدر را به روشنی تبیین فرموده‌اند که چنین است: ما در اسلام و در تعبیرات دینی چیزی داریم به نام تقدیر، چیزی داریم به نام قضا، که روی هم گفته می‌شود قضا و قدر. ما به قضا و قدر اعتقاد داریم؛ هم قدر حق است، هم قضا حق است. بعضی‌ها خیال می‌کنند آدم اگر معتقد به قضا و قدر شد، نمی‌تواند اراده و قدرت انتخاب انسان را مؤثر بداند؛ این همان بد فهمیدن معنای قضا و قدر است. نخیر، ما کاملاً به قضا و قدر و حق انتخاب انسان معتقدیم؛ اینها مکمل یکدیگرند. من در چند جمله، این را برای شما تبیین می‌کنم.

قدر یا تقدیر به معنای اندازه‌گیری و تعیین اندازه است؛ یعنی قوانین عالم را مشخص کردن، و علتها و معلولها و رابطه‌ی آنها را فهمیدن. کسی که زهری را می‌نوشد، تقدیر او مردن است. تأثیر زهر روی جهاز هاضمه و گردش خون و عوامل حیاتی انسان این است که او را از بین ببرد و بکشد. کسی که از بالای بلندی خودش را زمین می‌اندازد، تقدیر او له شدن و خرد شدن است. کسی که از این جا بلند می‌شود و تصمیم می‌گیرد به سمت قله‌ی الوند برود، وقتی حرکت کرد، تقدیر او رسیدن به قله‌ی الوند است. علل و عوامل را خدای متعال به وجود آورده است و بر این علل و عوامل، معلولات و مسبباتی را مترتب کرده است.

شما آیا عاملی را که به نتیجه‌ی ای می‌رسد، انتخاب می‌کنید یا نمی‌کنید؟ اگر انتخاب کردید، تقدیری که دنباله‌ی این انتخاب است، می‌شود قضا. قضا یعنی حکم؛ یعنی

حتم. در معنای قضا حتمیت و قطعیت وجود دارد. یک وقت هست شما انتخاب نمی کنید؛ فرض بفرمایید سر چند راهی می رسید. اطراف همین میدانی که اشاره کردم، چند خیابان وجود دارد. تقدیر کسی که از خیابان اول حرکت کند، این است که به فلان نقطه برسد. تقدیر کسی که از خیابان دوم حرکت کند، این است که به فلان نقطه برسد. تقدیر کسی که از خیابان سوم و چهارم و پنجم و ششم حرکت کند، رسیدن به نقاطی است که این خیابانها به آنها منتهی می شود. اگر شما تصمیم گرفتید از این میدان به هیچکدام از این خیابانها نروید، آیا این تقدیرها درباره ی شما تحقق پیدا خواهد کرد؟ نه، شما نرسیدن به این اهداف را انتخاب کرده اید؛ بنابراین نمی رسید. اگر خیابان اول را انتخاب کردید و تصمیم گرفتید و نیرویتان را به کار انداختید و رفتید، به آن نتیجه می رسید. قضای شما - یعنی حکم حتمی شما - این است که به آن هدف برسید. چیزی که می تواند هر تقدیری را به قضا تبدیل کند، اراده ی شماست. تقدیر، ترسیم شده است؛ اما این تقدیر درباره ی شما حتمیت ندارد؛ این شما هستید که با اراده و همت و اقدام خود به آن تقدیر حتمیت می دهید.

نتایج و تبعات این اقدام را هم باید قبول و تحمل کنید. اگر سر دو راهی برسیم، یک راه ما را به منزلگه مقصود می رساند؛ یک راه هم ما را به باتلاق یا به یک نقطه ی خطرناک می رساند؛ این دو تقدیر در مقابل شماست. شما باید از بین این دو تقدیر، یکی را انتخاب کنید. اگر راه اول را انتخاب کردید و بین راه خسته و منصرف نشدید و اراده تان متزلزل و نیروی بدنتان تمام نشد، قضای شما این است که به آن جا برسید. اگر بعکس، راه دوم را انتخاب کردید، در بین راه به خود نیامدید، متنبه نشدید، توبه نکردید، از این راه برنگشتید و آن را ادامه دادید، البته تقدیر شما این است که به همان باتلاق و نقطه ی خطرناک برسید. این شماست که انتخاب می کنید.

البته یک عامل معنوی هم در این جا وجود دارد که این است: ما در باب گزینش راه تقدیر گفتیم انتخاب با شماست - در این شکی نیست - اما نقش هدایت و کمک الهی

را حتماً باید در نظر داشت. گاهی شما برای انجام کاری خسته می‌شوید، از خدای متعال نیرو می‌خواهید، خدا هم به شما نیرو می‌دهد و راه می‌افتید. گاهی در یک انتخاب دچار مشکل می‌شوید، از خدای متعال هدایت و دستگیری می‌خواهید، خدا هم شما را هدایت می‌کند. یکی هم هست که در آن شرایط از خدا نیرو نمی‌خواهد، نیرو هم گیرش نمی‌آید؛ از خدا هدایت نمی‌خواهد، هدایت هم گیرش نمی‌آید. پروردگار عالم به ما فرموده است از من بخواهید؛ هدایت بخواهید، کمک بخواهید، توفیق بخواهید. این است که من بخصوص به جوانها می‌گویم رابطه‌ی خود را با خدا مستحکم کنید و نقش دعا و تضرع را بشناسید. معنای دعا این نیست که شما از خدا بخواهید و بنشینید و فکر نکنید؛ نه، از خدا بخواهید، تا وقتی حرکت می‌کنید، در حرکت، شما را کمک کند. از خدا بخواهید، تا وقتی انتخاب می‌کنید، در انتخاب درست، شما را کمک کند. از خدا بخواهید، تا اگر صحنه، صحنه‌ی دشواری است و قابل تشخیص نیست، در تشخیص به شما کمک کند.

بداء

«بداء» از عقاید اسلامی است که همهٔ مسلمانان بدان عقیدهٔ راسخ دارند، به شرط آنکه درست تفسیر شود. برخی از آنان از به کار بردن لفظ بداء خودداری می‌کنند، وحشت آنان از به کار بردن لفظ بداء ضرری به محتوا نمی‌زند، زیرا مقصود واقعیت بداء است نه اسم آن. حقیقت بداء بر دو اصل استوار است:

الف - خداوند دارای قدرت و سلطهٔ مطلق بر جهان هستی است و هر زمان بخواهد می‌تواند تقدیری را جایگزین تقدیر دیگر سازد، در حالی که بر هر دو تقدیر، علم پیشین داشته و هیچ‌گونه تغییری نیز در علم وی راه نخواهد یافت، زیرا تقدیر نخست چنان نیست که قدرت خدا را محدود ساخته و توانایی دگرگون کردن آن را از او سلب کند، خداوند متعال بر خلاف عقیده یهود که می‌گفتند: «یدالله مغلوله؛ دست خدا

بسته است»، قدرت گسترده‌ای دارد و به تعبیر قرآن دست او باز است: «بل یداه مبسوطان». (المائده / ۶۴)

ب - اعمال قدرت از سوی خداوند و اقدام وی به جایگزین کردن تقدیری به جای تقدیر دیگر، بدون حکمت و مصلحت انجام نمی‌گیرد و انجام این کار در گرو اعمال خود انسان است که از طریق اختیار و برگزیدن زندگی شایسته یا ناشایسته، زمینه دگرگونی سرنوشت خویش را فراهم می‌سازد.

فرض کنیم انسانی، حقوق والدین و بستگان خود را مراعات نمی‌کند. طبعاً این عمل ناشایست، در سرنوشت او تأثیر ناخوشایندی خواهد داشت. حال اگر در نیمه زندگی از کرده خود نادم گشته و از آن پس به وظایف خود در این باره اهتمام ورزد، در این صورت زمینه دگرگونی سرنوشت خود را فراهم کرده و مشمول آیه «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (الرعد/۳۹) خواهد شد. این مطلب در عکس قضیه نیز حاکم است.

آیات و روایات در این مورد بسیار است که برخی را یادآور می‌شویم:

۱. إِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ نَبِيٌّ لَخَلَفَتْكُمْ بَنَاتُهُنَّ الْمَسْكُونَاتُ فِي جُنُودِكُمْ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ نَبِيٌّ لَخَلَفَتْكُمْ بَنَاتُهُنَّ الْمَسْكُونَاتُ فِي جُنُودِكُمْ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ نَبِيٌّ لَخَلَفَتْكُمْ بَنَاتُهُنَّ الْمَسْكُونَاتُ فِي جُنُودِكُمْ
 ۱. إِنْ اللَّهُ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَتْ حَتَّىٰ يَغْيِرُوا مَا بَأَنْفُسِهِمْ؛ (الرعد / ۱۱)
 خدا وضع هیچ قومی را (از آسایش به سختی) دگرگون نمی‌سازد مگر اینکه آنان خود وضع خویش را دگرگون سازند.

۲. وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ (الاعراف / ۹۶)
 اگر ساکنان آبادی‌ها ایمان آورده، پرهیزکار می‌شدند ما برکات آسمان و زمین را به روی آنان می‌گشودیم، ولی (چه سود؟ که) آنان دین خدا را تکذیب کردند و ما هم آنان را به کیفر اعمالشان عذاب کردیم.

۳. سیوطی در تفسیر خود آورده است که: امیرالمؤمنین علی (ع) از پیامبر (ص) درباره تفسیر آیه «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ» سؤال کرد، پیامبر (ص) در پاسخ چنین فرمود: «من

دیدگان تو و امت را با تفسیر این آیه روشن می‌کنم: صدقه در راه خدا، نیکی به پدر و مادر، و انجام کارهای نیک، بدبختی را به خوشبختی دگرگون ساخته، مایه افزایش عمر می‌گردد و از مرگ‌های بد جلوگیری می‌کند»

۴. امام محمدباقر(ع) می‌فرماید: «صله رحم، اعمال را پاکیزه و اموال را با برکت می‌سازد، همچنین بلا را دفع، و حساب را آسان می‌گرداند و اجل (معلق) را به تأخیر می‌اندازد». با توجه به این دو اصل، روشن می‌شود که اعتقاد به بداء یک عقیده مسلم اسلامی است - صرف نظر از تعبیر و اصطلاح خاص بداء - و تمامی مذاهب و فرق اسلامی به مفهوم آن اعتقاد دارند. بنابراین حقیقت بداء این است که قسمتی از سرنوشت‌های انسان قطعی نیست، بلکه معلق می‌باشد و او می‌تواند با اعمال خود، آن را دگرگون سازد، خواه نیک و خواه بد.

منابع:

۱. آموزش عقاید، ج ۱، مصباح یزدی، محمد تقی
۲. اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه طباطبایی، با پاورقی: مرتضی مطهری
۳. پیام قرآن - مکارم شیرازی
۴. جبر و اختیار، جعفر سبحانی
۵. جبر و اختیار، محمد تقی جعفری
۶. معارف قرآن، محمد تقی مصباح یزدی، انتشارات در راه حق، (انسان‌شناسی)
۷. معارف اسلامی، انتشارات سمت
۸. ماهنامه معرفت، شماره ۱۰، تاریخ شمسی نشر ۱۳۸۹/۶/۴
۹. ماهنامه موعود شماره ۹۸.
۱۰. مجموعه آثار، مرتضی مطهری، ج ۱ و ۲ (عدل الهی، انسان و سرنوشت)
۱۱. رابطه قضا و قدر با جبر و اختیار قسمت اول - اکرم آبیاری

۱۲. سایت ایکس، شبیه.

۱۳. سایت اندیشه قم.

زیبایی‌شناسی در قرآن (قسمت دوم)

مشخصات مقاله

نویسنده: حجت الاسلام کوهستانی

زیبایی‌شناسی در قرآن

قرآن کریم متنی است زنده، پویا و مملو از زیبایی‌های متنوع در عرصه‌های گوناگون. داستان‌ها، تصویرها، آهنگ‌ها و آواها، ترکیبات واژه‌ای و جمله‌ای، تمثیل‌ها، توصیه‌ها و موعظه‌ها، ارشادها و اندازها بخصوص در مضمون و محتوا قطعاً عمق و بطن آن هیچ وقت به طور کامل در دسترس عموم عقول و اندیشه‌های کوتاه بشری قرار نخواهد گرفت و این متن زنده و پویا هیچ‌گاه کهنه و فرسوده نخواهد شد و همیشه طراوت و تازگی خواهد داشت.

اگر ما با یک متن آسمانی، بی‌نظیر و منحصر به فردی روبرو نبودیم، قطعاً پیشرفت‌های بشری و پشت سر گذاشتن دوره‌های تحول و کسب موفقیت‌ها و موقعیت‌های جدید و کشف پی در پی علوم و قوانینی که انسان را به مثابه انباری از آگاهی‌ها و شناخت‌های گوناگون (مفید و نامفید) قرار داده است. باید از جذابیت‌های قرآن می‌کاست و طراوت و شادابی آن را از چشم‌ها، گوش‌ها و دل‌های مشتاقان می‌گرفت. اما به وضوح دیده می‌شود که رشد علمی فکری مخاطبان و برخورداری بیشتر از ابزار فرهنگی، آنها را به دریافت‌های عمیق‌تری می‌کشاند و زیبایی و جذابیت بهتری را حس می‌کنند.

در شماره گذشته اجمالاً به چند موضوع پرداختیم:

۱- وجود عنصر زیبایی در نهاد بشر.

- ۲- ضرورت پرورش و توسعه استعداد زیبایی خواهی و شکوفایی بیشتر آن.
- ۳- توجه ویژه دین مقدس اسلام علی الخصوص قرآن کریم به زیبایی و زیبایی خواهی.
- ۴- تأثیر زیبایی و دلنشینی قرآن کریم در پیشرفت اسلام در سال‌های اول. ۵- تقسیم زیبایی‌های قرآن کریم در پنج قسم:
- ۵- ۱ آسمان ۲- ۵- انسان ۳- ۵- جانداران ۴- ۵- طبیعت ۵- ۵- آرمان‌ها و ارزش‌ها.
- ۶- نزول یک سوره از قرآن کریم با محوریت زیبایی انسان و بیان یک قانون مهم.
- ۷- نزول یک سوره از قرآن کریم با محوریت زیبایی یک شخص از نوع انسان.
- ۸- قرآن کریم و یک صحنه ویژه از زیبایی ترکیبی و متحرک با تکرار و جذابیت نو به نو.

۹- صحنه‌های گوناگون و منظره‌های متنوع از زیبایی‌ها.

اما ادامه بحث:

با یک بررسی اجمالی متوجه می‌شویم که قرآن کریم به موضوع زیبایی نگاه بسیار جامعی دارد و تلاش می‌کند از هر سویی به روی انسان دریچه‌ای گشوده و هدایت‌گرانه نوری را بتاباند تا شاید انسان همواره گزینه‌های درست را انتخاب نماید و راه تکامل را با عبودیت الهی طی کند و ما امیدواریم که در قسمت دوم این مقاله گوشه‌هایی از این نگاه جامع را به توفیق الهی عرضه کنیم.

فهرست مطالب قسمت دوم:

نوع پنجم - آرمان‌های معقول و اصول عالی اخلاق

ایمان زیبا، قلب زیبا، معاشرت‌های زیبا، سخن زیبا، صبر زیبا، عفو زیبا، جدال زیبا؛
 جدایی زیبا، قرض زیبا، وعده زیبا، آثار زیبایی (بصیرت، تذکر، نشاط، عمل، جلب توجه) ابزار زیبایی، زیبایی‌های آخرت، احکام زیبایی و تزئین و زیبایی‌های خطرناک.
 نوع پنجم از انواع زیبایی‌های مطرح شده در قرآن کریم (زیبایی آرمان‌های معقول، اصول عالی اخلاق و ارزش‌های انسانی)

آیات زیادی از قرآن کریم بر زیبایی آرمان‌های معقول و اصول عالی اخلاق و ارزش‌های انسانی تأکید می‌کند. مروری کوتاه بر فهرست این بخش خواننده را بر آن می‌دارد تا قرآن کریم و انزال‌کننده آن را از عمق جان تحسین کند.

- ۱- ایمان زیبا ۲- قلب زیبا ۳- معاشرت‌های زیبا ۴- سخن زیبا ۵- صبر زیبا ۶- عفو زیبا
- ۷- جدال زیبا ۸- جدایی زیبا و ... مواردی است که قرآن کریم ما را به بهره‌مندی از آنها فرا می‌خواند و انسان را در ساختن یک جامعه آرمانی و زندگی زیبا یاری می‌کند.
- ۱- ایمان زیبا و قلب زیبا

در سوره مبارکه حجرات، ایمان محبوب عالم زیبایی دل مؤمن معرفی شده است و لکنَّ اللَّهُ حَبَّ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ، در این آیه علاوه بر آن که ایمان زیبا را مطرح می‌کند و خداوند متعال نیز خودش را منشاء ایمان و قلب زیبا معرفی می‌کند. محور یک معاشرت مثبت چند چیز است:

- اندیشه طرفین نسبت به یکدیگر
- گفتار طرفین نسبت به یکدیگر
- رفتار طرفین نسبت به یکدیگر

۱- اندیشه طرفین نسبت به یکدیگر

قرآن کریم در آیات فراوانی اندیشه و تفکر انسان را مورد هدایت قرار می‌دهد و بالاتر از آن مرکز تولید اندیشه را که قلب انسان است به عنوان محوری‌ترین موضوع در هدایت انسان مطرح می‌کند تا جان‌مایه انسان و پایه‌ای عمیق‌ترین لایه وجود آدمی از آلودگی‌ها و زشتی‌ها پاک شود و زیبایی واقعی از قلب به تفکر و اندیشه و از آن‌جا به گفتار و اندیشه و از آن‌جا به گفتار و رفتار تسری یابد.

بر این اساس قلب سلیم، قلب خاشع، قلب مطمئن، قلب رئوف، قلب طاهر، قلب باتقوا، و قلب مزین و ... در آیات متعددی از قرآن کریم مطرح شده است که ما به دلیل عدم

گنجایش این مقاله و هم روشن بودن موضوع و انعکاس آن در دو بخش گفتار و رفتار، از آوردن آیات آن به صورت مستقل پرهیز می کنیم.

۲- گفتار طرفین نسبت به یکدیگر

قرآن کریم مؤمنان را موظف کرده است به این که گفتار و سخنشان زیبا باشد، و قَوْلُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا (البقره / ۸۳) بر اساس این آیه خداوند متعال از بنی اسرائیل پیمان و تعهد گرفته است که با مردم زیبا سخن بگویند.

قرآن کریم زیبا سخن گفتن در برخورد با والدین را یک دستور صریح و اکید می داند، وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (الاسراء / ۲۳) [قول کریم = سخن نرم و لطیف، نیکو و زیبا] اصولاً دعوت کنندگان به سوی خداوند باید دارای زیباترین گفتار باشند، وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ (فصلت / ۳۳) و کیست خوشگفتارتر از آن کس که به سوی خدا دعوت نماید

قدردانی از احسان دیگران با الفاظ زیبا، إِنْ تَبَدُّوا خَيْرًا أَوْ تَخَفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا (النساء / ۱۴۹) اگر خیری را آشکار کنید یا پنهانش دارید یا از بدی در گذرید پس خدا در گذرنده تواناست.

حتی مؤمنان موظف شدند در برخورد با مشرکان از گفتار زیبا بهره بجویند، وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا (الاسراء / ۵۳)

و به بندگانم بگو آنچه را که بهتر است بگویند که شیطان میانشان را به هم می زند زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است.

این آیه ضمن هدایت مومنان به سوی ادبیات زیبا و دلنشین، موضوع دیگری را هم مطرح می کند و آن بهره های سیاسی و اجتماعی است که نصیب جامعه اسلامی می شود. بدین صورت که با گفتار زیبا، قدرت فسادانگیزی شیطان کاهش می یابد و

زمینه درگیری بین مسلمانان و کافران از بین می‌رود.

لازم به یادآوری است که قرآن کریم گفتار زیبا را از ابعاد گوناگونی مورد بررسی قرار داده است و ما با زیبایی‌های شگفت‌انگیز کلامی و گفتاری بیشتر آشنا نموده است و در حقیقت یک ادبیات پاک و به دور از آلودگی‌ها و با تأثیرگذاری فوق‌العاده به ما تحویل داده است و در همین زمینه قول معروف، قول سدید، قول بلیغ، قول میسور، قول لین، قول احسن و قول کریم در آیات متعدد بیان شده است و ما به دلیل عدم گنجایش این مقاله به همین قدر بسنده می‌کنیم.

آیا سخن زیبا و جذاب، ملاک حقانیت است؟ خیر سخن زیبا ملاک حقانیت نیست. حتماً پاسخ این پرسش برای خیلی از خوانندگان عزیز روشن است و به همین دلیل هم نیازی به تشریح کامل آن نخواهد بود، اما توجه به چند آیه، هوشیاری ما را در خصوص جذابی‌های گفتاری بیشتر می‌کند.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (البقره/۲۰۴) و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وامی‌دارد و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد و حال آنکه او سخت‌ترین دشمنان است.

این آیه به صراحت می‌فرماید که: منافقان حتی در برخورد با پیامبر اکرم (ص) از گفتار زیبا و فریبنده استفاده می‌کردند (اعجاب به معنای شادی و خوش بودن فرد از پدیده و کاری که آن را زیبا و خوب می‌یابد).

و در آیه ۹ سوره مبارکه منافقون مجدداً همین مطلب بیان شده است:

وَإِذَا رَأَوْهُمْ تَعْجَبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ (المنافقون/۴)، و چون آنان را بینی هیکل‌هایشان تو را به تعجب وامی‌دارد و چون سخن گویند به گفتارشان گوش فرا می‌دهی.

بر اساس این آیه منافقین از جذابیت گفتاری برای جلب نظر دیگران استفاده می‌کنند

(ضمن این که جذابیت جسمانی و ظاهری، قیافه و آراستگی آنها هم با گفتارشان هماهنگ است) و به نظر صاحب المیزان، حلاوت و زیبایی نظمی که در گفتار منافقان است هر شنونده‌ای که سخن آنها را بشنود تمایل پیدا می‌کند که به آن گوش دهد. پس سخن زیبا صرفاً یک جذابیت ظاهری است و برای ارتباط و تعامل با یکدیگر لازم است ولی معیاری برای حقانیت نیست بلکه مؤمن و منافق می‌توانند از آن استفاده کنند. (ما در صفحات بعدی مجدداً به این مهم از زاویه دیگر خواهیم پرداخت)

۳- رفتار زیبا

اشاره

اصولاً رفتار روزانه مؤمنان با یکدیگر باید بر اساس زیبایی و جذابیت باشد. قرآن کریم در یک تقسیم‌بندی کلان، افعال و اعمال انسان را به دو قسمت تقسیم می‌کند: ۱- اعمال خوب ۲- اعمال بد و برای این تقسیم‌بندی از دو واژه ابتکاری و اثرگذار بهره می‌گیرد، واژه حسنه و سیئه.

حسنة از حسن (زیبایی) است که به معنای کار زیبا و ارزشمندی می‌باشد و سیئه به معنای کار زشت و پست است که معمولاً مورد تنفر انسان قرار می‌گیرد. قرآن کریم مکرراً از واژه حسنه استفاده کرده است و حتی کلیه کارهای مفید انسان را با همین واژه نامگذاری نموده است که به مفهوم پذیرش آنها از جانب خداوند متعال نیز می‌باشد، آنچنان که اگر معلمی کارهای دانش‌آموز را خوب و خیلی خوب بداند، به مفهوم پذیرفتن آن کار است.

علاوه بر این خداوند متعال پاداش همه کارهای انسان مؤمن را نیز حسنه نامیده است و بهشت را با امکانات بی‌نظیرش حسنه‌ای می‌داند که به ازای اعمال و رفتار زیبایی مؤمن در دنیا است. و در یک جمله بسیار جالب و قابل فهم برای عموم می‌فرماید: هل جزاء

الاحسان أَلَا الاحسان.

و در آیاتی دیگر توانایی و برتری حسنات را در نابودی سیئات اعلام می‌کند: إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ (هود/ ۱۱۴)، قطعاً حسنات نابودکننده سیئات هستند. و بدین ترتیب دل‌های مؤمنان قدرت می‌بخشد و امیدها را افزایش می‌دهد. قرآن کریم همین مضمون را به گونه‌ای دیگر در سوره مبارکه فصلت بیان می‌کند: وَكَأَنَّ تَسْوِيَةَ الْحَسَنَةِ وَكَأَنَّ السَّيِّئَةَ ادْفَعُ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (فصلت/ ۳۴)، قطعاً خوبی و زیبایی با آلودگی یکسان نیست، تو بدی را با شیوه‌ای که زیباتر است دفع نما پس ناگاه آن که میان تو و او دشمنی بود (متحول گشته) گویا دوست بسیار گرم و صمیمی می‌باشد. این آیه علاوه بر دفع بدی با خوبی زیباترین شیوه را یاد می‌دهد و حتی نتیجه علمی آن را هم به نمایش می‌گذارد.

۱-۳- صبر زیبا

صبر و پایداری بخشی از رفتار است و این می‌تواند زیبا باشد و می‌تواند نازیبا باشد. قرآن کریم ما را به صبر زیبا توصیه می‌کند: فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا (المعارج / ۵) و در سوره مبارکه یوسف هم همین جمله دو بار آمده است: فَصَبْرٌ جَمِيلٌ (یوسف / ۱۸ و ۸۳) آنچه که در سوره مبارکه یوسف آمده است با هدف تعدیل و کنترل یک طوفان عاطفی است که از پدری بهترین فرزندش را بگیرند و بر آن صبر کند و حتی عاملان آن واقعه را نفرین نکند و پس از ده‌ها سال غم و غصه مجدداً همان مصیبت تکرار شود و این بار دومین فرزندش که او را نیز بسیار دوست می‌داشت و بلکه جایگزین فرزند گمشده‌اش محسوب می‌شد از دست می‌دهد و قطعاً این بار عاطفه بشری او باید طغیان کند و تا مرز برخورد و نفرین عاملان این واقعه پیش برود. اما او ایمان قوی هم دارد و با تکیه بر ایمان خود همچون کوهی استوار می‌ماند و طوفان عواطف را کنترل می‌کند و این را خداوند صبر و پایداری بسیار زیبا می‌داند. (صبرٌ جمیل)

ولی آیه پنجم از سوره مبارکه معارج مطلب مهم‌تری را بیان می‌کند. این آیه عظیم‌ترین حادثه و وحشت‌انگیزترین واقعه عالم را به صحنه زیبایی عاطفی گره زده است. آیه پیش از این تلاش می‌کند تا مقیاس حقیقی زمان قیامت را برای کافران بفهماند و نگرش آنها را به دنیا و آخرت تغییر دهد و لذا در عبارتی صریح‌تر مقدار زمانی روز قیامت را پنجاه هزار سال اعلام می‌کند.

اما کافران به دلیل محدودیت افکار و بینش خود توانایی درک آن را ندارند و لذا پیامبر اکرم (ص) مأمور می‌شود به صبر و پایداری و کسی که چنین صحنه‌ای را می‌داند و می‌بیند و به دیگران هم با دلسوزی تمام اعلان خطر می‌کند، اما آنها نمی‌پذیرند... اگر بتواند صبر کند و عاطفه را در این وضعیت کنترل نمایند قطعاً زیبایی صبر او شکوهمند خواهد بود.

۲-۳- جدایی زیبا

وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا (المزمل / ۱۰)، به آنچه می‌گویند بردبار باش و از آنان دوری‌گزین، دوری و جدایی زیبا.

در این آیه علاوه بر صبر و خویش‌ن‌داری موضوع دیگری هم مطرح می‌شود، فاصله گرفتن و بی‌اعتنایی مناسب و شایسته. از آیات بعدی استفاده می‌شود که دوری و فاصله گرفتن زیبا، به مفهوم خودداری از تعرض به مخالفان بدگو و خودداری از مقابله به مثل، و پاسخ‌گویی به آنهاست. و این مهم برای ترویج دین و دینداری و تأثیرگذاری بر عقل و عاطفه مردم حقیقتاً اقدامی جمیل و زیباست و بخشی از زیبایی این قطع رابطه حکیمانه آن است که دشمنان هزینه‌ای پرداخت کرده‌اند بدون این که به هدف رسیده باشند و از سوی دیگر، پیامبر اکرم (ص) هنوز فرصت را از دست نداده است و نقشه خود را نیز به هم نریخته است و همچنان بر آرمان خویش پای می‌فشارد (صبر) و در فاصله‌ای مناسب مترصد فرصت است. (هجرأ جمیلاً)

۳-۳- عفو زیبا

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (الحجر/۸۵)، و ما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق نیافریده ایم و یقیناً قیامت فرا خواهد رسید پس به خوبی صرف نظر کن. صفتح یعنی ترک مؤاخذة، مانند عفو، لکن از عفو رساتر است. و صفتح جمیل یعنی عفو بدون مؤاخذة و بدون توبیخ و عتاب.

این آیه نیز عظیم ترین حادثه عالم را که نقطه عطفی است در موجودیت عالم پیوند زده است به صحنه های زیبا و پرجاذبه ای در عالم عواطف که در درون یک فرد اتفاق می افتد و پیوند این دو حادثه برونی و درونی و سنجش و توازن آنها با یکدیگر زیبایی فوق العاده ای را به نمایش می گذارد که طبیعتاً از زیبایی یک عفو و بخشش افزون تر است.

۳-۴- جدال زیبا

وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (النحل / ۱۲۵)، وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (العنکبوت / ۴۶)، کشف زیبایی در حوزه هایی که در نظر ابتدایی و فی نفسه زیبا به نظر نمی رسند، یک اقدام ابتکاری قرآن کریم است. جدال زیبا و جدایی زیبا دو نمونه از این ابتکار قرآنی است. بر این اساس زیبایی را در هر عرصه ای ردیابی می کند و با علامت گذاری های مخصوص آن را به مؤمنان ارائه می نماید و بدین ترتیب اثبات می کند که در همه عرصه ها راهی برای تکامل وجود دارد و برای مؤمن بن بست نیست.

۳-۵- قرض زیبا

مَنْ ذَا الَّذِي يُقرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً (بقره / ۲۴۵)، کیست آن کس که به [بندگان] خدا وام نیکویی دهد تا [خدا] آن را برای او چند برابر بیفزاید

۶-۳- وعده زیبا

أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا (طه/۸۶)، آیا پروردگارتان به شما وعده نیکو نداد. و دهها آیه دیگر در خصوص زیبایی رفتارهای گوناگون بشر مطرح شده است و برای پرهیز از اطاله کلام لازم است دامنه سخن را کوتاه کنیم و به همین مقدار بسنده نماییم.

آثار زیبایی

- ۱- بصیرت: و ابتنا فیها من کلّ زوج بهیج تبصره و ذکر لکلّ عبد منیب
- ۲- تذکر: و ابتنا فیها من کلّ زوج بهیج تبصره و ذکر لکلّ عبد منیب
- ۳- سرور و شادمانی: و ابتنا فیها من کلّ زوج بهیج (بهیج از بهجت به معنای زیبایی چشم‌نواز و شگفت‌آور است و زوج بهیج یعنی انواع گیاهان خوش‌منظره و زیبا)
- ۴- عمل: زیبایی‌ها و جلوه‌ها انسان را به سوی عمل تحریک می‌کند و می‌کشاند. إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (الکھف / ۷)، در حقیقت ما آنچه را که بر زمین است زیوری برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان نیکو‌کارترند. در این آیه تزئین زمین برای آزمایش انسان‌ها و تولید بهترین اعمال مطرح شده است.

۵- جلب توجه افراد و مشغولیت‌های ذهنی و روانی است.

وَإِذَا رَأَوْهُمْ تَعْجَبُكَ أَجْسَامُهُمْ (المنافقون / ۴)، وقتی آنها را می‌بینی جسم آنها و ظاهرشان (از زیبایی و آراستگی) تعجب‌آور است.

به طور کلی زیبایی‌ها و تزئینات اگر به درستی استفاده شود موجب تقویت عقول و اندیشه‌ها می‌گردد و اظهار و اثبات حقایق را تسهیل می‌کند و اگر به صورت صحیح استفاده نشود باعث تخریب عقول، انحراف در ذائقه‌ها و کتمان حقایق خواهد شد و بدین ترتیب اهمیت و ارزش زیبایی و تأثیرات آن در زندگی دنیایی و آخرتی انسان روشن‌تر می‌شود.

ابزار زیبایی

ابزای که برای زیبایی و تزئین استفاده شده است قابل احصاء و شمارش نیست. با توجه به این که می‌دانیم زمین با کوه‌ها، دشت‌ها، جنگل‌ها، مزارع، حیوانات (چرندگان، پرندگان، حشرات، خزندگان) و دریاها و اقیانوس‌ها که مملو از موجودات زیبا و جذاب هستند و آسمان‌های بزرگ با زیبایی‌های حیرت‌آور و خیره‌کننده ... علاوه بر اینها زیبایی‌های آخرت که گوشه‌هایی از آن در قرآن کریم بیان شده است قطعاً کسی توانایی شمارش آنها را ندارد و چنین هوسی را در سر نمی‌پروراند. اما بخشی از آنها که در قرآن کریم مطرح شده است به عنوان نمونه و به صورت کلی می‌توان پرداخت:

۱- ایمان ۸- نقره

۲- زن ۹- زراعت و مزرعه

۳- فرزندان ۱۰- اسب، استر و گوسفندان

۴- باغ‌ها ۱۱- ستارگان

۵- گیاهان و گل‌ها ۱۲- سخن و گفتار

۶- آب‌ها ۱۳- صورت انسان، به ویژه چشم

۷- طلا ۱۴- قد و قامت انسان

بخشی از این موضوعات در آیه ۱۴ از سوره مبارکه آل عمران بیان شده است و ما به همین یک آیه اکتفا می‌کنیم:

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (آل عمران / ۱۴)، دوستی خواستنیها [ی گوناگون] از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب‌های نشاندار و دامها و کشتزار [ها] برای مردم آراسته شده [لیکن] این جمله

مایه تمتع زندگی دنیاست و [حال آنکه] فرجام نیکو نزد خداست. در این آیه زینت‌های زندگی در حد قابل توجهی بیان شده است. در بخش انسانی که محوریت یک زندگی محسوب می‌شود، زن و فرزند مطرح شده است. زن و فرزند دو رکن از سه رکن زندگی هستند. رکن سوم مرد است و پدر. اما خداوند بدون این که تفاوتی در بخش انسانی این سه رکن قابل شود و بدون امتیازبندی در حوزه انسانیت به حوزه زیبایی پرداخته است و زن و فرزندان را در این قسمت ممتاز دانسته است و رکن سوم که بنا به اقتضای زندگی مادی و دنیایی مایه قوام و قدرت و زندگی محسوب می‌شود از سهم زیبایی و جذابیت زندگی کمتر بهره دارد. و در بخش دیگر، چهارپایان، کشتزارها، اموال و ثروت‌های زیاد، طلا و نقره، مطرح شده است. بالاخره دوست داشتنی‌های زندگی به عنوان زینت معرفی شده است و همین هم راز شیفستگی انسان به این امورات و بخشی از بزرگی از تکامل و تعالی انسان در همین پیچیدگی و گره‌خوردگی است. تا چگونه از این امور به درستی بهره برد و این شیفستگی را مدیریت کند و در دام شیطان قرار نگیرد.

زیبایی‌های آخرت

اجمالاً می‌دانیم که دنیای دیگری وجود دارد که در مرحله انتهایی از فرایند تکوین و تثبیت و توسعه جهان‌ها قرار دارد و به دلیل رشد و تکامل تدریجی عامل (مطابق سنت‌های الهی) آن دنیا کامل‌تر و جامع‌تر و طبیعتاً زیباتر و جذاب‌تر خواهد بود و انسان هم جزئی از این دنیاست، در همین سیر تکاملی قرار خواهد داشت و هیچ راه خروج و مفری برایش مهیا نیست. (و لایمکن الفرار من حکومتک) اما امکانات و استعدادها و ویژه‌ای را از فرایند مهربان دریافت کرده است که می‌تواند از مشکلات این عالم عبور کند و شأن و مقامی را در درون آن به دست بیاورد و لذا هم‌اکنون در کسب موقعیت‌های ممتاز عالم دیگر هم نقش مؤثر داشته باشد. برای این

منظور خداوند متعال در قرآن کریم جذابیت‌ها و زیبایی‌هایی از آن عالم را به نمایش گذاشته است تا با ترغیب و تحریک انسان برای انتخاب و گزینش‌های برتر آن دنیا و از رسوب شدن در این دنیا و افتادن به دام شیطان و غلطیدن به قعر جهنم در امان باشد.

به اقتضای این مقاله چند آیه را به عنوان نمونه بیان می‌کنیم:

۱- ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ (الزخرف / ۷۰)، ورود به بهشت به صورت

ترتیب شده با زیباترین زینت‌ها.

حبر به معنای اثر زیبا است و معنای آیه چنین می‌شود: به بهشت داخل شوید با همسران مؤمن خود در حالی که زیباترین زینت‌ها را به همراه دارید.

۲- أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا (الكهف / ۳۱)، آنانند که بهشت‌های عدن به ایشان اختصاص دارد که از زیر

[قصرها] شان جویبارها روان است در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند و

جامه‌هایی سبز از پرنیان نازک و حریر سبب می‌پوشند در آنجا بر سریرها تکیه می‌زنند چه خوش پاداش و نیکو تکیه‌گاهی.

در این آیه آراستگی‌ها و زیبایی‌های بهشتیان با پوشیدن لباس‌های سبز از دیبای نازک و

دیبای سبب و همراه داشتن دستبندهای طلا و نوع نشستن و تکیه دادن‌ها مطرح شده

است که طبیعتاً زیبایی‌ها، آرامش و راحتی‌ها در فضای سبز، سایه خیال‌انگیز در کنار

جویبارها و ترنم‌های بلبلان و ... هر یک جاذبه‌ای دارد که به تنهایی برای جذب انسان

کفایت می‌کند اما خداوند مهربان صحنه جامعی را به تصویر کشیده است تا تأثیر

بیشتری در ترغیب انسان داشته باشد.

۳- خدمتکاران جوان و زیبا در بهشت:

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ (الطور / ۲۴)، و برای [خدمت] آنان

پسرانی است که بر گردشان همی‌گردند انگاری آنها مرواریدی‌اند که [در صدف]

نهفته است.

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ * بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ (الواقعه / ۱۷ و ۱۸)،
بر گردشان پسرانی جاودان [به خدمت] می گردند * با جامها و آبریزها و پیاله [ها]ی از
باده ناب روان.

در این دو آیه حضور خدمتکاران جوان و یا نوجوان که در زیبایی مثل لؤلؤ
درخشندگی دارند و شیوه خدمت آنها را نیز بیان می کند. با ظرف های مخصوص و
نوشیدنی مخصوص از مؤمنین پذیرایی می کنند و این یک برنامه دائمی است نه موقت.
در آیاتی از قرآن کریم پیوستگی باغ ها و چشمه ها و نهرها و جاری شدن چشمه های
هم تراز با جذابیت های نو و ترکیب سایه ها با چشمه ها و ایجاد صحنه های خیال انگیز و
جذاب و در بخشی از آیات الهی به زیبایی های همسران بهشتی توجه داده شده است.

وَحُورٌ عِينٌ * كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (الواقعه / ۲۲ و ۲۳)

كَانَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ (الرحمن / ۵۸)

كَانَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ * كَانَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ (الصافات / ۴۸)

نکته جالب در تبیین زیبایی های همسران بهشتی این است که در هر سه آیه بخشی از
زیبایی زن را پنهان نگه داشتن آن می داند. همچنان که لؤلؤ، مکنون باشد بهتر است و
یاقوت در محفظه و بیض مکنون مساوی گوهر درخشنده در جای مناسب خود محفوظ
باشد، زیباتر است. زن هم در هاله ای از حیا و عفت باشد همیشه سالم و همیشه زیبا
خواهد ماند.

در همین دنیا هم برای زن ها و مردها این حس و درک وجود دارد که زن به دلیل
زیبایی های ویژه ای که دارد باید در حفاظتی از حیا و عفت باشد تا جذابیت ها و زیبایی
او محفوظ بماند و آلوده نشود و نوع پوشش زن نشانه وجود حیا و عفت زنانه است و
باید هم بدانیم که زیبایی صوری برای زن مانند قدرت برای مرد است که اگر از تربیت
انسانی و اسلامی برخوردار نباشد، هم به خود و هم به دیگران آسیب خواهد زد.

با توجه به ده‌ها آیه در خصوص تبیین زیبایی‌های بهشت و عدم گنجایش مقاله ما به همین مقدار بسنده می‌کنیم و با ذکر یک آیه این قسمت را خاتمه می‌دهیم.

وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ (الزخرف / ۷۱)

این آیه به صورت خلاصه بهشت را تماماً زیبا دلخواه و چشم‌نواز مطرح می‌کند و می‌توان گفت این آیه جامع خواسته‌های بشری را از یک دنیای تکامل یافته به نمایش گذاشته است.

احکام زیبایی و تزئین

قرآن کریم در مورد زیبایی‌ها و تزئینات سه نوع حکم دارد:

۱- دستور و دستور استفاده از زیبایی‌ها: يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ (الاعراف / ۳۱)، بهره‌مندی از آرایش و آراستگی‌ها در هنگام عبادت یک دستور الهی است.

۲- نکوهش و سرزنش کسانی را که از زیبایی‌ها خود را محروم کرده و بهره نمی‌برند: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ (الاعراف / ۳۲)، بگو چه کسی استفاده از زینت‌های خدادادی را حرام کرده است، زینت‌هایی که او برای بندگانش تدارک دیده است.

جالب این است که در این آیه هدف از آفرینش زیبایی را برای خوشایند و استفاده بندگان مطرح نموده است.

۳- تجویز استفاده از زیبایی‌ها و زینت‌ها: در آیاتی از قرآن کریم مجوز استفاده از زیبایی‌های بانوان برای همسران خود مطرح شده است و همچنین مجوز آشکار کردن زیبایی‌ها و زینت‌های زنان برای پدران، پدرشوهر، پسران خود، پسران شوهر، و برای برادران خود و ...

۴- مجوز تلاش برای کسب زینت‌های دنیا: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ

إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا (هود/ ۱۵)، هر کس اراده کند زندگی دنیا را و کسب زینت‌های آن را به میزان تلاش خود به دست خواهد آورد.

۵- تحریم: در آیاتی از قرآن کریم زیاده‌روی در تزئین و اسراف در بهره‌گیری از آن ممنوع شده است.

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (الاعراف / ۳۱)، ای فرزندان آدم جامه خود را در هر نمازی برگیرید و بخورید و بیاشامید و [لی] زیاده‌روی نکنید که او اسرافکاران را دوست نمی‌دارد. و در آیات دیگر از کلام... مجید آشکار ساختن زینت بدن زنان برای نامحرم‌ها ممنوع شده است: وَكَأَيُّ بُدِينٍ زِينَتُهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا (النور/ ۳۱)، و زیورهای خود را آشکار نگردانند مگر آنچه که طبعاً از آن پیداست.

همچنین ابزار تزئین زنان در حال راه رفتن نباید اظهار شود: وَكَأَيُّ ضَرْبٍ بَارِجِلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ (النور/ ۳۱)، و پاهای خود را [به گونه‌ای به زمین] نکوبند تا آنچه از زینتشان نهفته می‌دارند معلوم گردد. در این آیه آگاه‌سازی و اطلاع‌رسانی زنان از تزئینات مخفی خودشان را حرام دانسته است. به طور کلی می‌توانیم بگوییم که: قرآن کریم استفاده از زیبایی‌ها را تجویز و بلکه ترغیب می‌کند تا جایی که به خسارت و زیانباری نرسد و آنجا که به خود و یا به خسارت‌بار و زیان‌آور باشد، تجویز نمی‌شود، بلکه تحریم می‌گردد. پس با رعایت این اصل کلی، بشر همواره می‌تواند از زینت‌های دنیا بهره‌مند شود.

زیبایی‌های خطرناک

اهمیت و ارزش زیبایی در زندگی انسان فراتر از آن است که در یک مقاله کوتاه و با یک فرصت اندک تبیین شود، لکن به دلیل درک عمومی و مشترک از جاذبه و زیبایی‌ها و تأثیرات آن بر جسم و جان و فرد و جمع. شاید ضرورتی برای تبیین کامل و

جامع آن نباشد ولی اگر بدانیم که دشمنان برای هلاکت و نابودی ما از همین جاذبه‌ها، دام‌های کوچک و بزرگ، ساده و پیچیده در همه گستره زندگی تدارک دیده‌اند. محتاطانه به زینت‌ها نزدیک خواهیم شد و عاقلانه این حس پرتوان را کنترل خواهیم کرد. برای درک بهتر از این مطلب، به زیارت سوره مبارکه حجر می‌رویم. این سوره پربرکت آیه‌ای را به نمایش می‌گذارد که در آن آیه، سری‌ترین شیوه اغواگری و گمراه‌کنندگی شیطان عیان می‌شود. من بزرگی اندازه این لطف خداوند را فهم نمی‌کنم که او در جای جای قرآن و در آیات متعدد، جذاب‌ترین و خطرناک‌ترین شیوه دشمن را به ما اعلان کرده است و ما را پیشاپیش برای این رویارویی بزرگ هشدار داده و یاری نموده است. حقا که او مهربان‌ترین و رؤف‌ترین است.

اکنون آیه ۳۹ از سوره مبارکه الحجر را می‌خوانیم: قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزِينَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، ابلیس لعین پس از این که در آزمایش الهی مردود شد و از درگاه الهی رانده شد، بغض و کینه انسان را به دل گرفت و قسم یاد کرد که با اغواگری زمینه مردود شدن و رانده شدن همه انسان‌ها را فراهم کند. و مهم‌ترین و راهبردی‌ترین سیاست خود را در اغوای انسان، آراستن زشتی‌ها و تزئین اعمال ناپسند مطرح کرده است تا انسان‌ها از شناخت صحیح و سالم بی‌بهره شوند و تحت تأثیر جلوه‌ها و جلوه‌گری‌های جعلی، گزینه‌های خسارت‌بار و تباه‌کنندگی را انتخاب کنند و در نتیجه از حقایق دور شده و اباطیل را بپذیرند.

از تأکید بسیار زیاد شیطان در پیشگاه خداوند بر این که قطعاً و حتماً زمین را آرایشگاه و نمایشگاه زیندگی برای انسان قرار خواهد داد، متوجه می‌شویم که اولاً بیش از ما اهمیت زیبایی و تأثیرگذاری انسان از این پدیده را درک می‌کند. ثانیاً این شیوه را برای هلاکت انسان قطعی می‌داند. ثالثاً او این شیوه را به هیچ وجه کنار نخواهد گذاشت. و علاوه بر این‌ها به نظر می‌رسد که شیطان فکر نمی‌کرد خداوند این راز او را بعدها در مستحکم‌ترین سند آسمانی و با بهترین بیان به اطلاع انسان برساند. اکنون که اهمیت

این مطلب مقداری روشن تر شد، انتهای این مقاله را به موضوع مهم "تزئینات خسارت بار" اختصاص می دهیم و همواره خود را از شر شیطان رجیم به درگاه الهی می کشیم و از خداوند متعال برای در امان ماندن از مکر و حيله او و سلامت جان و ایمان مان مدد می جوئیم.

تزئینات شیطانی و گمراه کننده

۱- تزئین پرستش غیر خدا: وَجَدْتُهُمْ وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ (النمل / ۲۴)، او و قومش را چنین یافتیم که به جای خدا به خورشید سجده می کنند و شیطان اعمالشان را برایشان آراسته است.

شیطان در این آیه خورشیدپرستی را برای قوم سبا، به عنوان عمل زیبا جلوه داده است.
۲- تزئین فرزند کشی (قربانی فرزندان برای بت ها): وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ (الانعام / ۱۳۷)، و این گونه برای بسیاری از مشرکان بتانشان کشتن فرزندانشان را آراستند.

شیطان این عمل غیرانسانی و حتی غیر حیوانی را چنان زیبا و تزئین شده ارائه کرده بود که یک فرد مشرک با دست خودش فرزندش را در برابر بت ذبح کند و از همه خصلت های انسانی و حتی حیوانی و عواطف گوناگون درونی در برابر یک موجود پست، دست بردارد.

۳- تزئین اعمال باطل و کردار زشت: فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (الانعام / ۴۳)، پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید تضرع نکردند ولی [حقیقت این است که] دلهایشان سخت شده و شیطان آنچه را انجام می دادند برایشان آراسته است.

خداوند در چند آیه وضعیت مشرکین را مطرح می کند و برای هدایت آنها برنامه های مختلف و متنوعی را به اجرا می گذارد و تا مرحله تضرع می کشاند، اما ناگهان به وضعیت قبلی بر می گردند. و این همه به دلیل قساوت قلب و تزئین اعمال زشت شان

است که اولی توسط خودشان و دومی توسط شیطان انجام شده است. وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌّ لَكُمْ (الانفال / ۴۸)، و [یاد کن] هنگامی را که شیطان اعمال آنان را برایشان بیاراست و گفت امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من پناه شما هستم.

در این آیه جنگ و نبرد با مؤمنان را زیبا جلوه می‌دهد، حتی وعده پیروزی و وعده پناه دادن هم می‌دهد. با کمی دقت در آیه متوجه می‌شویم که دو نکته مهم در انتهای آیه یعنی وعده پیروزی و تدارک پناهگاه بخشی از شیوه شیطان است برای زیبا جلوه دادن. اگرچه او همه اقدامات جنگی را از ابتدا تا انتهای آن زینت شده جلوه می‌دهد، به گونه‌ای که جنگ با مسلمانان و قتل و غارت آنها برای مشرکان و کافران، شیرین و جذاب باشد.

۴- تزئین بدگمانی و اختلال دل‌ها نسبت به پیامبر اسلام و مؤمنان: بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا (الفتح / ۱۲)، [نه چنان بود] بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به خانمان خود بر نخواهند گشت و این [پندار] در دل‌هایتان نمودی خوش یافت و گمان بد کردید و شما مردمی در خور هلاکت بودید.

بر اساس این آیه بخشی از جامعه اسلامی نسبت به عملکرد پیامبر و مؤمنان (و در زمان ما نسبت به ولی امر مسلمین) با بدگمانی و انگیزه منفی نگاه می‌کنند و در نتیجه نه تنها از تعلیمات صحیح بی‌بهره می‌شوند و ذهن و دل خود را از همراهی با اسلام و مسلمین دور می‌کنند، بلکه همواره جان خود را برای پذیرش افکار شیطانی و گمراه‌کننده مستعد و آماده نگه می‌دارند.

۵- تزئین ارتداد و نفاق: إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ (محمد / ۲۵)، بی‌گمان کسانی که پس از آنکه [راه] هدایت بر آنان روشن شد [به حقیقت] پشت کردند شیطان آنان را فریفت و به

آرزوهای دور و درازشان انداخت.

بر اساس این آیه شیطان کسانی را که به اسلام گرویده‌اند و از هدایت الهی بهره‌مند شده‌اند به ارتداد و ارتجاع ترغیب می‌کند و با زینت‌بخشی به گذشته تلاش می‌کند آنها را مرتد و یا منافق نماید.

۶- تزئین اسراف: كَذَلِكَ زِينٌ لِّلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (یونس / ۱۲)، این گونه برای اسرافکاران آنچه انجام می‌دادند زینت داده شده است.

بر اساس این آیه شیطان اسراف و زیاده‌روی در همه چیز را برای انسان تزئین می‌کند تا جان، مال، آبرو و اعتبار و لحظه‌های عمر و همه استعداد انسان بی‌هدف و بی‌جا مصرف شود و انسان با مصرف آنها بی‌سرمایه، بی‌اعتبار و در نتیجه از درجه هستی ساقط گردد و در آزمون بزرگ زندگی مردود شود. همان چیزی که در دنیای امروز نشانه‌های آن را به وضوح مشاهده می‌کنیم.

۷- تزئین حيله گری و مکاری‌ها: بَلْ زِينٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ (الرعد / ۳۳)، [چنین نیست] بلکه برای کسانی که کافر شده‌اند نیرنگشان آراسته شده است.

بر اساس این آیه کریمه حيله گری‌های کافران برای خود نشان جالب و جذاب می‌شود و شیطان یعنی از این طریق آنها آنها را در مسیر باطل یاری می‌کند.

به طور کلی یکی از اهداف شیطان در تزئین اعمال کافران، منافقان، مشرکان و مرتدان این است که آنها را در همان حالت کفر و نفاق و شرک حفظ کند و فراغتی برای آنها حاصل نشود تا راه حقیقت را بجویند. این هدف شیطان در آیه ۱۲۲ سوره مبارکه الانعام به وضوح بیان شده است:

أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زِينٌ لِّلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، آیا کسی که مرده [دل] بود و

زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکی هاست و از آن بیرون آمدنی نیست این

گونه برای کافران آنچه انجام می‌دادند زینت داده شده است.

این آیه مسیر هدایت و کمال انسان را با این مثال بیان می‌کند که وضعیت مسلمان از حالت مردگی به زنده شدن و قرار دادن نور و روشنایی برای حرکت و پیشرفت او در حالت زنده بودن است. در حالی که شیطان تلاش می‌کند انسان را در حالت مردگی و تاریکی نگه دارد و با تزئین کردن این حالت ظلمانی او را به همین وضعیت دلگرم می‌کند تا عمرش به سر آید و از آزمون الهی امتیازی کسب نکند و مردود شود.

۸- تزئین سخن و گفتار: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ

(الانعام/ ۱۱۲)، و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطانهای انس و جن بر گماشتیم بعضی از آنها به بعضی برای فریب [یکدیگر] سخنان آراسته القا می‌کنند و اگر پروردگار تو می‌خواست چنین نمی‌کردند پس آنان را با آنچه به دروغ می‌سازند واگذار.

بر این اساس ما به سوی یک واقعیت بزرگی رهنمون می‌شویم و آن این است که همه رسولان و رسالت‌های الهی در برابر خود گروه‌هایی از شیاطین انسی و جنی را خواهند یافت که دائم شیطنت می‌کنند. اما چون از حقایق عالم دور هستند و خط فاصلی خود را با مؤمنان در ایمان به حقیقت و کفر به حقیقت می‌بینند. ناچاراً گفتمان و ادبیات جدیدی را (زخرف القول) اختراع می‌کنند تا یکدیگر را در میدان باطل حفظ کنند و صحنه را ترک نمایند.

و در انتهای آیه کریمه نکته برجسته‌ای وجود دارد که مؤمنان را از تلاش بی‌پایان برای هدایت کافران و مشرکان بر حذر می‌دارد و حالت تعادل در امت اسلامی را برای هدایت کافران و پرداختن به درون جامعه و بازسازی و استحکام آن را می‌پسندد. زخرف به معنای زینت است، لذا هر چیز ظاهر فریب و کاذب به زخرف تشبیه شده است. به این ترتیب مؤمنان با کمی تفکر و تعقل متوجه آراستگی و مزخرف بودن قول

و گفتار دشمنان می‌شوند و لایه باطل آن را از زیر پوشش جذاب و زیبای آن بیرون می‌کشند و در نتیجه آخرین حربه دشمن را ناکارآمد می‌کنند.

بسیج و اصول اخلاق تشکیلاتی (سازمانی) قسمت دوم

مشخصات مقاله

نویسنده: حجت الاسلام علی اصغر جلالی اصل

در سوره مومن پنج بار سخن از المجادله آمده که تمام این موارد ناظر به مجادله باطل است (آیات ۴ و ۵ و ۳۵ و ۵۶ و ۶۹) جدال و مرأء دو عنوان است که هم در آیات و هم در روایات بحث شده است. جدال در اصل به معنای پیچاندن طناب است. و بعد به پیچاندن طرف مقابل و گفتگو برای غلبه بر او بکار رفته است. مرأء بر وزن حجاب به معنی گفتگو کردن در چیزی است که در آن مریه (شک) وجود دارد.

مخاصمه و خصومت در اصل به معنای گلاویز شدن دو نفر به یکدیگر که هر کدام جلوی دیگری را بگیرد و سپس به گفتگوها و مشاجرات لفظی اطلاق گردیده است.

علامه مجلسی: جدال و مرأء بیشتر در مسائل علمی بکار می‌رود. در حالی که "مخاصمه" در امور دنیوی است. گاهی می‌گویند: در جدال، تحقیر و عاجز کردن

طرف مقابل است و در مرأء اظهار فضل و کمال است. از قرآن فهمیده می‌شود که جدال مفهوم وسیعی دارد و هر نوع بحث و گفتگوی طرفین را شامل می‌شود خواه به

حق باشد یا باطل: "و جادلهم بالتی هی احسن" (النحل/۱۲۵)، ولی در غالب موارد در مجادله ی به باطل استعمال شده است. قرآن با تبیین و روشنگری مخالفت نکرده: قل

ها توا برهانکم (البقره/۱۱۱)

ائمه به کسانی که قدرت مجادله ی صحیح را داشته اند مجوز می‌داده اند. یکی از

دوستان امام صادق (ع) به نام طیار (حمزه ابن محمد) می‌گوید:

به امام عرض کردم به من خبر رسیده که شما از مناظره ی یارانتان با مردم کراحت دارید. امام فرمودند: اما فردی مثل تو اشکال ندارد که مناظره کنی. خوب می توانی وارد بحث شوی، پرواز کنی و فرود آیی.

مجادله به باطل آثار شومی دارد اگر برای خودخواهی یا تفوق باشد نتیجه ای جز خصومت نخواهد داشت. علی (ع): من ظن بعرضه فلیدع المرء.

ایاکم والمرء والخصومه فانهما یمرضان القلوب علی الاخوان و ینبت علیها النفاق
روش مجادله ی احسن:

نباید اصرار داشته باشد که مطلب حق را به عنوان گفته او بپذیرند بلکه چنان کند که مخاطب فکر کند آن مطلب نتیجه ی فکر اوست. سر اینکه قرآن بسیاری از حقایق را از توحید و نفی شرک و را در لباس استفهام در می آورد شاید همین باشد. از هر چیزی که حس لجاجت طرف مقابل را بر می انگیزاند باید خودداری کرد.

ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله (الانعام/ ۱۰۸) در بحث ها نهایت انصاف را باید رعایت کرد تا طرف حس کند گوینده به راستی در صدد روشن کردن واقعیات است.
قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما.

در برابر بدی ها و کینه توزی ها مقابله به مثل نکند بلکه از طریق رأفت و گذشت مقابله به ضد کند که این تأثیر زیادی در نرم کردن دل دشمن لجوج دارد ادفع بالتی هی
احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوه کانه ولی حمیم (فصلت/ ۳۴)

۱۱- عدم تخریب مسئولین قبلی

بسیار پیش می آید در مجموعه های مختلف که وقتی کسی به عنوان مسئول جدید منصوب می گردد، جهت یافتن وجهه برای خود، به تخریب مسئول قبلی و کارهایش می پردازد و نسبت به گذشته ی مجموعه به دور از انصاف دست به تخریب و سیاه نمایی می زند. آیا این درست است که برای یافتن وجهه و جایگاه، چهره ی دیگران را تخریب

کنیم؟

مثال‌ها:

دفاع از بنیان گذار حوزه‌ی علمیه‌ی قم

وقتی برخی‌ها نسبت به بنیان گذار حوزه‌ی علمیه‌ی قم (مرحوم آیت الله حائری) ایراد می‌گیرند و می‌خواهند امام خمینی را بزرگ کنند، امام به جای این که خود را تثبیت کند و بگوید بله ما انقلابی هستیم و ... می‌فرماید:

«درباره‌ی بزرگی او همین بس که توانست (در آن زمان سخت که رضاشاه تصمیم داشت حوزه و روحانیت را نابود کند) حوزه‌ها بلکه روحانیت را حفظ کند و این امانت را به ما داد تا به دیگران رد کنیم.»

تحول عمیق

برخی‌ها وقتی مسئولیت پیدا می‌کنند برای اینکه خود را تثبیت کنند، نیروهای قبلی را زیر سؤال می‌برند: ... کاری نشده! به هم ریختگی عجیبی وجود دارد! نمی‌دانید چه وضعی حاکم بوده! و ... می‌خواهم تحول عمیقی ایجاد کنم ... این‌ها بخشی از حرف‌هایی است که جدیدی‌ها نسبت به قدیمی‌ها بیان می‌کنند که ناشی از صفات رذیله و عدم سلامت نفس است و معمولاً این افراد به زودی خودشان گرفتار و از چشم‌ها می‌افتند. این برخورد نه برای این دنیا خوب است نه برای آخرت. لازم است به نفرات قبلی نگاه حذفی نداشته بلکه از تجارب آن‌ها نهایت استفاده را داشته باشیم. آنان که سلامت نفس دارند، می‌گویند: قبل از ما عده‌ای آمدند، زحماتی کشیدند تا کار به این جا رسیده. به طور طبیعی نه آنان مطلق بودند و نه ما مطلق هستیم. امیدواریم نقاط قوت آن‌ها را ادامه دهیم و اگر ضعفی بوده است، تلاش کنیم رفع شود تا پرچم را به دست برادر یا خواهر دیگری بدهیم، آن‌ها هم به پیش بروند تا تکامل نهایی. این برخورد اخلاقی در روحیه‌ی همه اثر مثبت می‌گذارد. خدا هم راضی است و کارها

برکت پیدا می کند. در غیراین صورت برکتی ایجاد نخواهد شد.
نام نیک رفتگان ضایع نکن تا بماند نام نیکت برقرار

۱۲- کرامت و بزرگواری

تعریف: برخورد کریمانه و بزرگ منشانه با افراد خطا کار در موقع داشتن قدرت.
روایت: امام علی (ع) می فرماید: خود را به بی خبری نمایاندن از بهترین کارهای بزرگواران است.

اثبات برتری

امام باقر (ع) فرمود: *فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تُعَامَلَ أَحَدًا إِلَّا وَالْأَلَا وَ لَكَ الْفَضْلُ عَلَيْهِمْ فَافْعَلْ*: در تعامل با دیگران (معامله، گفتگو و بحث و ...) طوری تعامل کنید که برای شما برتری باشد.

برتری یعنی چه؟ این که من از دیگران باسوادترم؟ این که در یک تعامل اقتصادی می توانم پول بیشتری به نفع خود دریافت کنم؟ و... نه، برتر کسی است که کریم تر باشد. کسی که بتواند مسائل را کریمانه حل کند، در تعاملات مالی و غیرمالی کاری کند که دستش بگیر نباشد؛ دست بخشنده داشته باشد. می خواهی حرفی را رد کنی، کریمانه رد کن. چیزی را از کسی گرفتی، افضل آن را بده، دست بگیر نداشته باش. در هر شرایطی که با هر کسی معامله می کنی، گاه معامله ی علمی، گاه معامله ی اخلاقی، گاه معامله ی مالی، بکوش که «لک الفضل» (برای تو فضل و برتری) باشد. روحیه ی انسان ها به خاطر عزت نفسی که دارند، طوری است که دوست دارند برتری داشته باشند و برنده ی نهایی، آن ها باشند و در صورت شکست، احساس خرد شدن می کنند. با این احساس، در آن ها عقده ایجاد می شود و به دنبال جبران شکست خود هستند. دستور امام باقر (ع)، بسیار حساب شده است. به ما بازی برد برد را می آموزد که به

دنبال برد باخت نباشیم.

مثال‌ها

اسب حضرت امیر (ع)

حضرت امیر(ع) جنگ را عصرها شروع می‌کرد که در پایان شکست دشمن، دشمن بتواند در تاریکی پناهگاهی پیدا کند تا به قتل نرسد. وقتی می‌پرسند یا علی! چرا شما که شجاع و قدرتمندید اسب معمولی دارید؟ می‌فرماید: «من نه فرار می‌کنم و نه اگر کسی فرار کرد او را تعقیب می‌کنم تا نیاز به اسب تندرو داشته باشم.»

کرامت یوسف در مقابل برادران

حضرت یوسف(ع): هیچ گاه در نزد برادران، اسمی از «پیراهن»، «خون» و «گرگ» نمی‌آورد، برای این که حرف و حدیث‌های گذشته در اذهان تداعی نگردد و برادران شرمند نشوند! بسیج باید با دیگران برادرانه برخورد کند تا تشکل‌های دیگر به چشم پناه گاه و مرجع به او نگاه نکنند نه به چشم رقیب.

یوم المَلْحَمَه و یوم المَرْحَمَه

شاید برخورد رسول خدا (ص) با ابوسفیان، در همین راستا توجیه شود. ابوسفیان ۲۱ سال با پیامبر جنگیده و فقط با شکست تسلیم شده و برای پیامبر(ص) جای انتقام‌گیری و برد کامل بود. یاران پیامبر(ص) به ایشان می‌گویند: الیوم یوم المَلْحَمَه. امروز دیگر روز انتقام‌گیری است! پیامبر(ص) می‌فرمایند: نه امروز روز بخشش و مرحمت است! الیوم یوم المَرْحَمَه. نه تنها می‌بخشد، بلکه منزل ابوسفیان را سفارت اعلام می‌کند. یعنی هرکسی که به منزل ابوسفیان پناهنده شد، یاران پیامبر(ص)، حق تعقیب او را ندارند! این یعنی اثبات برتری؛ کوتاه آمده ولی برتری دارد. ابوسفیانی که احساس میکرد دست‌هایش را می‌بندند، می‌بیند با احترام با او برخورد می‌شود!

احساس باخت کامل نمی کند. تأمل کنید! (می شد بلایی که به سر قذافی آمد، به سرش بیاورند).

درمان یا راه حل

بسیجی باید دارای روحی بزرگ باشد. نه تنها از تحقیر و تحت فشار قرار دادن دیگران باید پرهیزد، بلکه باید از این نوع پستی ها رنج برد.

۱۳- توجه به غیرت ممدوحه و دوری از غیرت مذمومه

تعریف: غیرت ممدوحه عبارت است از این که انسان، آن چیزی را که عقلاً و شرعاً حراستش لازم است، حفظ و حراست کند. غیرت از محبت، نشأت می گیرد. یعنی منشأ غیرت، محبت است. چون فرزندش را دوست دارد از او حراست می کند. غیرت مذمومه عبارت است از این که انسان، از کسی یا چیزی که شرعاً و عقلاً حمایتش سزاوار نیست چه به صورت گفتار و چه به صورت کردار حمایت می کند. در این جا بحثی تحت عنوان «حمیت» یا «عصیّت» مطرح می شود که هم در قرآن و هم در روایات آمده است. غالباً عصیّت به همین غیرت مذمومه یعنی حمایت از چیزی که شرعاً و عقلاً لازم نیست اطلاق می گردد. حمایت از باطل، حمیت و عصیّت است که قرآن این را با قید «حمیت جاهلیه» تعبیر می کند.

اگر انسان قبل از آنکه شخصی را در روابط عاطفی و اخلاقی بیازماید، با او رابطه ی رفاقتی برقرار کند، محبت ایجاد شده، نه تنها عاملی است که نمیتواند عیوب او را بشنود و ببیند، بلکه به بدتر از این ها مبتلا می شود؛ یعنی جایی که نباید از او حمایت کند، حمایت می کند، چون رفیقش است. دیگر کور و کر می شود. حُبُّ الشَّيْءِ يَعْمي و يُصمُّ: دوست داشتن چیزی، باعث کوری و کری میگردد. این حمایت از رذائل نفسانی است. آیه: اذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ (الفتح/۲۶)، کفار در دلشان حمیت جاهلیه را قرار دادند. خدا هیچ گاه حمیت جاهلیه در دل کسی قرار

نخواهد داد. روایت: رسول اکرم (ص) فرمودند: من کان فی قلبه حبه من خردل عصبیه بعثه الله تعالی یوم القیامه مع اعراب الجاهلیه: یعنی هر کسی در قلبش ذره ای عصبیت باشد، خداوند در روز قیامت، او را با اعراب جاهلیت مبعوث می کند. حضرت «قلب» را مطرح می کند. چون این پیوند، پیوند درونی است، اما یک پیوند درونی حساب نشده و احمقانه است. این -جا تعبیر به عصبیت عندالاطلاق است یعنی همان غیرت مذمومه.

رسول اکرم (ص): من تعصب أو تعصب له فقد خلع ربقه الاسلام من عنقه (همان): اگر کسی نسبت به رفیقش تعصب به خرج دهد (به این معنا که از او حمایت باطل کند) و رفیقش هم به این حمایت راضی باشد، هر دوی این ها آن ریسمان ایمانی که بر گردن دلشان هست را باز کرده اند و از زمره ی مؤمنین حقیقی خارج شده اند. یعنی نه تنها آن که تعصب به خرج داده بلکه آن کسی هم که برای او تعصب به خرج داده شده و لذت آن را برده است، هر دو از زمره ی مؤمنین حقیقی خارج می شوند. عصبیت، گاهی از مرحله ی قلب تراوش می کند و انسان کمک کار ظالم می شود. امام سجاد (ع) می فرمایند: ... و لکن من العصبیه ان یعین علی الظلم: از عصبیت این است که وقتی به کسی علاقه -مند هستیم به او در ظلم یاری کنیم چه با گفتار باشد و چه با رفتار.

انصاف از جنود عقل

در باب «عقل و جهل» در کتاب شریف کافی آمده: الانصاف و ضده الحمیه تقابل را بین انصاف و حمیت مطرح می کند. حضرت، انصاف را از جنود عقل می داند. اما حمیت را از جنود جهل می شمارد. یعنی انصاف از عقل نشأت می گیرد و حمیت از جهل ناشی می شود. در انتخاب دوست و ... تأکید شده است که اول آزمایش کن، با هر کسی دوست نشو. دلیلش این است که اگر این کار را نکنی، آخر الامر چه به

صورت گفتاری و چه رفتاری، یاور ظلم خواهی شد.

گاهی حمیت بر محور گروه گرایی است.

حضرت امیر(ع) فرمود: خدا را به خشم نیاور به خاطر هیچ کس.

بسیجی باید جز خدا کسی را نبیند و رضایت او را در نظر بگیرد، خطای دوستان یا گروه‌ها را تذکر دهد، از نقاط قوت حمایت کند، چابلوسی نکند. بسیجی باید طوری برخورد نماید که ناظرین و سایر مردم بگویند انصافاً برای این گروه، مهم رضایت الهی است؛ چرا که از هر کس و هر گروه، خطایی بینند متذکر می شوند و خطای خود را هم می پذیرند و کار هیچ کس و هیچ گروهی را توجیه نمی کنند و حمیت جاهلانه ندارند. توجه به آیات و احادیث به طور طبیعی، ما را فراجراحی بار خواهد آورد. یکی از خصوصیات شهید مطهری این بود که وقتی اشکالی می دیدند، کار نداشتند که طرف دوست است یا غیر دوست، اشکالات را مطرح می کردند.

توجه به واقع بینی و تعقل

یکی از آفات تفکر، عدم توجه به واقعیات و نگاه ظاهری و سطحی به پدیده هاست که نتیجه ی آن دستورالعمل غیر منطقی خواهد بود که در عمل، مشکل، خود را نشان خواهد داد. آیه: **انَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۲۲/ الانفال)** بدترین جانداران نزد خدا کسانی هستند که از شنیدن و گفتن حرف حق کر و لالند و اصلاً تعقل نمی کنند. روایت: **صَدِيقُ كُلِّ امْرُءٍ عَقْلُهُ وَ عَدُوُّهُ جَمَلُهُ**: دوست هر شخصی عقل او و دشمنش نادانی اوست. در واقع بینی باید که ذهنیات و تخیلات منشأ نظر دادن نشود. کسی فلج است و بر اساس آن برنامه ریزی می کند اما کس دیگر نمی خواهد آن را بپذیرد و زیاد به سختی می افتد. الهی ارنی الاشیاء کما هی یعنی واقعی را بفهمم (بر اساس ذهنیات و حب و بغض خودم نگاه و برداشت نداشته باشم).

اختلاف ابوذر و سلمان

هنر این است که افراد را پرورش و آن‌ها را ارتقاء داد. فرمود: **والله لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله و لقد آخا رسول الله بینهما (کافی باب الحجۃ):** به خدا قسم اگر ابوذر می دانست در قلب سلمان چه می گذرد او را می کشت، با این حال رسول خدا عقد اخوت در میان آن دو جاری ساخت!

سلمان یک فرد جهان گشته، جامعه شناس، تجربه کننده ی ادیان مختلف... ابوذر خاست گاهش محدودتر و از طرفی به شدت آرمان خواه و... طبیعی است در تحلیل مثل هم نباشند. به گونه ای که اگر ابوذر بفهمد سلمان چگونه می اندیشد، تصور خواهد کرد که او کافر است بعد او را به قتل خواهد رساند! در حالی که سلمان موحد است ولی ابوذر مرتبه ی او را درک نمی کند و چه بسا سخن و تحلیل او را اشتباه می پندارد چرا که به اندازه سلمان دارای نگاه واقع بین و عمیق نیست. اصولاً نگاه کوتاه مدت به امر درازمدت، موجب سر خوردگی خواهد شد. باید واقع بینانه دید و با نگاه دراز مدت برخی از امور را به دست آورد. در بسیج و جامعه با انواع افراد با تربیت های متفاوت خانوادگی مواجهیم. باید تلاش کرد ضعف افراد را برطرف کنیم و آن‌ها را رشد دهیم.

مثال ها

امام و توجه به مشکل اصلی

امام خمینی (ره)، قبل از انقلاب در مسیری حرکت می کردند، دو جوان به ایشان توهین می کنند. یاران امام می خواهند به تأدیب آن‌ها اقدام کنند. امام می فرماید: به این‌ها کار نداشته باشید اگر روزی قدرت پیدا کنم، به آن استعماری که این‌ها را، این طور بار آورده است، ضربه وارد خواهیم کرد. عده ای از مبارزین، در زمان قبل از انقلاب

کتب مسیحیت را خدمت امام می برند که امام را در جریان فعالیت آن ها قرار دهند، امام برای این که این-ها بدانند در جریان امور هست، کدهای جدیدی علاوه بر آن چه آن ها راجع به مسیحیت گفته بودند ارائه می کند و می فرماید: بروید به کار اصلی (مبارزه با رژیم) پردازید و توانتان را مستهلک نسازید!

دعای فرج یک منافق

ناخدا افضلی، فرماندهی نیروی دریایی ارتش که خود را حزب الهی و مؤمن جلوه می داد، در یکی از جلسات که مسئولین در خدمت امام (ره) بودند، افضلی شروع به صحبت کرد و ابتدا دعای فرج را خواند. تیمسار ظهیرنژاد که ریشش را هم با تیغ می زد و جانماز آب نمی کشید به عنوان اعتراض گفت: آقای افضلی، امام مگر عوام هستند؟! حرفت را بزن چرا دعای فرج می خوانی! جالب است که امام با واقع بینی که داشت از افضلی حمایت نکرد و به ظهیرنژاد هم نگفت چرا جلوی دعا را گرفتی... بعدها معلوم شد که آقای افضلی نفوذی حزب توده است و کودتاچی از کار درآمد! بسیجی باید از پدیده ها تحلیل واقعی داشته باشد و اسیر ظواهر نگردد. اگر انسان واقع بین باشد در جای جای صحنه های فردی، اجتماعی و سیاسی موفق خواهد بود. در غیر این صورت گاه در زمانی که فکر می-کند خدمت می نماید، عملاً خیانت خواهد کرد.

نماز جماعت طولانی و خشم پیامبر (ص)

معاذبن جبل گوشه ای از شهر مدینه، امام جماعت بود و در نمازش سوره های بزرگ قرآن می خواند. پیرمردی نزد پیامبر (ص) شکایت کرد. ابومسعود انصاری می گوید پیامبر چنان خشمگین گردید که هیچ گاه ایشان را این طور خشم ناک ندیده بودم. رسول خدا (ص) فرمودند: بعضی از مردم هستند که در فکر دیگران، انحراف ایجاد می

کنند. هر کدام خواستید پیش-نماز شوید، باید سوره های کوچک را بخوانید. زیرا در نماز ناتوان و توانمند جمع می شوند. باید دید نماز جماعت های طولانی، خواندن قرآن بعد نمازها و... چقدر در دور کردن افراد کم حوصله تأثیر دارد؟ اگر می بینیم این امور باعث می شود که نماز گزاران کم شوند، بهتر نیست واقع بینانه به مسأله بنگریم؟

شرط انجام تکلیف

ضمن آرمان خواهی، باید واقعیت ها را هم دید. اگر شرط تکلیف، بلوغ و فهم است، شرط انجام تکلیف، توان است. چه بسا انسان نتواند تکلیفی که به عهده ی اوست به خاطر موانعی انجام دهد. نماز، تکلیف است اما انجام آن بستگی به مقدار توان دارد. شاید نتوانی ایستاده بخوانی، باید نشسته خواند! مالک اشتر با آرمان گرایی که دارد به حضرت امیر (ع) می گوید: چرا فرزندان عباس را به کار می گیری؟! حضرت می فرماید: چه کنم؟ اگر افراد بهتری داشتم این ها را به کار نمی گرفتم. بعد از پیروزی انقلاب ما نیاز به هزار نفر قاضی داشتیم. از نظر آرمانی باید قاضی، مجتهد و عادل باشد، ولی نداشتیم. از طرفی اختلال در نظام هم نباید پیش می آمد. ناچار امام اجازه دادند تعدادی از طلبه ها که تا حد قابل قبولی درس خوانده اند، آموزش هایی بینند و قاضی شوند.

انتظار نداشته باشیم همه مثل هم باشند، افراد متفاوتند. امام صادق (ع) فرمود: ای عبدالعزیز ایمان ۱۰ درجه دارد و به منزله ی نردبان است که پله-پله است هیچ گاه یکی از شما که در درجه ایمان دارد به کسی که پایین است نگوید که تو بهره ای از ایمان نداری تا برسد به دهمین نفر که حق ندارد به نفر قبلی بگوید چرا ۹ درجه داری؟ (وقتی دارد فکر می کند دیگران همه خرابند و بدند و باند آن ها را حذف کرد) حق نداری پایین تر از خود را ساقط کنی که کسی که بالاتر از توست هم تو را ساقط کند. اگر کسی پایین تر از توست (یک درجه) او را به سوی خود بالا ببر با رفق و نرمی و به

چیزی که فرد پایین تر از تو تحمل آن را ندارد بر او تحمیل نکن که در نتیجه او را می شکنی، کسی که مومنی را شکست موظف است جبران کند.

۱۵- عدم برتری طلبی

اشاره

تعریف: یکی از خصوصیات منفی که (در صورت عدم خودسازی) در وجود همه می باشد، برتری طلبی نسبت به دیگران است. ادیان به-خصوص اسلام با این صفت رذیله به شدت مبارزه می کنند.

آیه: تَلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ. (القصص/۸۳) (آری) این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می دهیم که اراده‌ی برتری جویی در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است. نه تنها برتری جو و مفسد نیستند که «اراده‌ی» آن را نیز نمی کنند. قلبشان از این امور پاک است. آنچه سبب محرومیت انسان از نعمت های سرای آن جهان می شود به این دو (برتری-جویی و فساد) برمی گردد که همه ی گناهان در آن جمع است. روایت: امیرالمؤمنین علی (ع): همانا مؤمن به دنبال برتری جویی نیست.

مثال ها؛ مقایسه‌ی موبایل ها

حضرت امیر (ع) به موردی در رابطه با برتری جویی اشاره می کند که موجب تعجب است، چه رسد به امور مهم تر. می فرماید: إِنَّ الرَّجُلَ لِيُعْجِبَهُ أَنْ يَكُونَ شِرَاكًا نَعْلَهُ أَجْوَدَ مِنْ شِرَاكٍ نَعْلَ صَاحِبِهِ فَيَدْخُلُ تَحْتَهَا. چه بسا شخص به اعجاب می افتد (یا لذت می برد) از این که بند کفش او از بند کفش دوستش بهتر باشد و به خاطر همین احساس، شامل ذیل این آیه (تلك الدار...) می شود. (چرا که این هم شاخه‌ی کوچکی از

برتری جویی است!) حال اگر از این که موبایلم از موبایل دیگری بهتر است، لذت بردم چطور؟ مسئولیتم بالاتر است چطور؟ و ...

حساسیت مسئولیت

حضرت امیر (ع) در زمان خلافتش در بازارها قدم می زد، گم شده ها را راهنمایی می کرد، ضعیفان را کمک می نمود و از کنار فروشندگان و کسبه رد می شد و آیه شریفه را می خواند که: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ... سپس می-فرمود: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي أَهْلِ الْعَدْلِ وَ التَّوَّاضِعِ مِنَ الْوُلَاةِ وَ أَهْلِ الْقُدْرَةِ مِنَ النَّاسِ: این آیه درباره زمامداران عادل و متواضع و همچنین سایر قدرتمندان از توده های مردم نازل شده است. یعنی همان گونه که من حکومت را وسیله ی برتری جویی خود قرار نداده ام، شما نیز نباید قدرت مالی و ... خود را وسیله ی سلطه بر دیگران قرار دهید.

گریه ی امام صادق (ع)

هنگامی که امام صادق (ع) این آیه را تلاوت نمود، شروع به گریه کرد و فرمود: ذَهَبَتْ وَ اللَّهُ الْأَمَانِي عِنْدَ هَذِهِ الْآيَةِ. با وجود این آیه، همه ی آرزوها بر باد رفته است و دسترسی به سرای آخرت مشکل است!

چگونگی تعامل امام با آیت الله بروجردی

وقتی امام راحل می خواست قیام نماید و وظیفه ای را انجام دهد، به بزرگان و مراجع می گوید: "اگر شما پرچم را به دست گیرید، ما زیر پرچم شما حرکت خواهیم کرد." وقتی عبای آیت الله بروجردی نیاز به طاهر کردن دارد، امامی که خود مجتهد است، برای تعظیم ایشان، عبایشان را طاهر می کند و خشک می گرداند و آورده به دوش ایشان می اندازد! برای او مهم کسب رضایت الهی است و برتری طلبی نمی کند.

۱۶- روحیهی سؤال و تحقیق

اشاره

تعریف: بسیجی باید کنجکاو و به دنبال حقیقت طلبی باشد. عوام گونه، مطلبی را فوری نپذیرد و فوری هم رد نکند. آیه: فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ اگر نمی دانید سؤال کنید. (النحل/۴۳) روایت: حضرت امیر (ع) فرمود: هرگز کسی که نمی داند، از یاد گرفتن حیا نکند. کلیدهای خزائن علم، سؤال است. حضرت امیر (ع) در اوصاف مسئولین در خطبه‌ی ۱۳۱، یکی از آن‌ها را این چنین توصیف می فرماید: "... نباید جاهل باشد که با جهلش مردم را گمراه کند..." انسان‌های نا آگاه بدون تفکیک حق از باطل، منعکس کننده‌ی صداها‌ی دیگرانند. اگر خودشان صدایی داشته باشند، مربوط به ذات و موجودیتشان نیست. این گروه در هر زمانی با کمال تأسف، اکثریت را تشکیل داده اند و این‌ها بین دو گروه در محاصره هستند:

الف- صالحان: که به دنبال هدایت و آگاهی بخشی به ناآگاهان هستند.

ب- خودخواهان و حرفه‌ای‌های فاسد که می خواهند از آن‌ها به عنوان وسیله‌ای برای اهداف خود بهره ببرند. مولانا به خوبی، این وضعیت را تصویر کرده است و آنان را به کوه تشبیه کرده است که فقط منعکس کننده‌ی صداها هستند و از خود چیزی ندارند.

از صدا آن کوه، خود، آگاه نیست سوی معنا هوش، گه را راه نیست
 او همی بانگی کند بی گوش و هوش چون خمش گردی تو، او هم شد خموش
 باید دقت کرد که از کجا و چه کسانی می آموزیم.

حضرت امیر(ع) می فرماید: اَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مَعْدِنِ الْعِلْمِ وَ آيَاكُمْ وَ الْوَلَايَجِ فَهُمَا لَصَادُونَ:
 علم را از معدن علم به دست آورید و پرهیزید از ولایج (مدعیان: افرادی که اهل عمل نبوده و فقط حرف می زنند و مردم فریب حرف‌ها و ظاهر آن‌ها را می خورند). که

مدعیان، کسانی هستند که به جای باز کردن راه، سد کنندگان هستند. مولانا در مورد این مسأله احتیاط را مطرح می کند و می گوید:

احتمی کن احتمی ز اندیشه ها ز آنکه شیرانند اندر بیشه ها
راه هموار است و زیرش دام هاقحطی معنا میان نام ها

اگر روحیه‌ی حقیقت جویی در بسیجی زنده شود، آلت دست گروه-های بیرونی قرار نمی گیرد و با تأمل، تحقیق و تفکر، ثبات شخصیت پیدا می کند.

اعرف به زمان کیست؟

بسیجی نه تنها باید عارف به زمان باشد که اشتباهات به او روی نیاورد، که: **أَلْعَالَمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ**، بلکه باید نسبت به زمان، اعرف مردم هم باشد که از پدیده های مستحده تعجب نکند. **أَعْرَفُ النَّاسِ بِالزَّمَانِ مَنْ لَمْ يَتَعَجَّبْ أَحَدًا**؛ عارف ترین مردم به زمان، کسی است که از مسائل جدیدی که پیش می آید تعجب نکند. اگر کسی وضعیت جاری را خوب تحلیل کند، نتیجه ای که از وضعیت حال در آینده پیش می آید برایش جای تعجب ندارد. وقتی بی قانونی، بی بند و باری، دروغ، جعل اسناد، از مجموعه ای دیدیم اگر آنان مسئولیت بالاتری پیدا کردند و این مسائل تکرار شد، آیا جای تعجب دارد؟ اگر فرد ضعیفی با بنیه ی پایین عقلی، مسئولیت بزرگی را پذیرفت و کار را ضایع کرد، جای تعجب دارد؟

دین الهی و چگونگی حضور آن در اجتماع و زندگی انسانی

مشخصات مقاله

نویسنده : علیرضا خراشادی زاده

چکیده

دین از منظر متکلمان اسلامی، به عنوان وحی الهی، به مجموعه احکام و تشریحات الهی که توسط رسولان او برای بهبود و انتظام اجتماع و تکامل زندگی بشر آورده شده، تلقی می‌شود: دین در [این] اصطلاح، به معنای اعتقاد به آفریننده‌ای برای جهان و انسان و دستورهای عملی متناسب با این عقاید است، از این رو کسانی که مطلقاً معتقد به آفریننده‌ای نیستند و پیدایش پدیده‌های جهان را تصادفی و یا صرفاً معلول فعل و انفعال‌های مادی و طبیعی می‌دانند؛ بی‌دین نامیده می‌شوند.

اکثر مکاتب و منابع غیر دینی انسان را موجودی تک بعدی و عمدتاً مادی دانسته، در حالیکه قرآن مجید و دیگر منابع دینی، ارزش زیادی برای انسان قائل شده و به دو بعد (مادی و معنوی) و نیازهای هر دو بعد توجه دارند و بینش متفاوتی نسبت به دین و انسان و اجتماع دارند.

وقتی که بینش قرآن در مورد این سه مقوله متفاوت شد، تعریف متفاوتی نیز خواهد داشت. در نتیجه باید رویکرد جدیدی بر اساس آموزه‌های دینی و قرآنی شکل بگیرد. لذا در این مقاله به موضوعاتی از قبیل: دین و گستره آن، همچنین نسبت دین با اجتماع و نسبت دین با انسان و زندگی انسانی پرداخته می‌شود و به منظور روشن و شفاف تر نمودن موضوع، ضمن تعرض به دیدگاه‌های مختلف به دیدگاه صحیح (دیدگاه قرآن مجید)، اشاره ای خواهیم داشت.

کلید واژه: دین، اجتماع، انسان

الف) کلیات

۱/الف – معنای لغوی دین

دین در لغت نامه دهخدا در معانی کیش، مله، صبغه، طریقت و شریعت به کار رفته است. (ج ۸، ص ۱۱۴۱۷) ابن اثیر در کتاب نهاییه آن را به معنای اطاعت، خضوع، عادت،

متابعت و جزاء به کار برده (جزء ثانی، ص ۴۸-۱۴۹) و دیکشنری آموزشی پیشرفته آکسفورد برای واژه دین (Religion) سه معنا آورده که عبارتند از: عقیده به وجود خدا یا خدایان و اعمالی که به پرشش او یا آنها مرتبط است؛ یکی از نظام های عقیدتی که مبتنی بر اعتقاد به خدای معین و یا خدایان است؛ و سوم علاقه یا احساسی که در زندگی فرد بسیار با اهمیت است.

۲/الف) تعریف دین در رشته های علمی

واقعیت این است که دین دارای ابعاد گوناگونی است که دانش های متعددی امروز به مطالعه بعدی از ابعاد آن سرگرمند. از این رو، دین در هر یک از دانش های کلام، فلسفه، تاریخ، روان شناسی، جامعه شناسی و مردم شناسی / انسان شناسی فرهنگی دارای تعریفی کاملاً متفاوت و متمایز بوده و نباید عرصه یکی را با دیگری اشتباه گرفت و تصور نمود که دین همواره و در همه دانش ها به یک معنا و یک تلقی به کار می رود. در حالی که در برخی از رشته های علمی نظیر کلام و فلسفه به ماهیت و گوهر و حقیقت دین توجه می شود، در برخی دیگر از دانش ها نظیر روان شناسی و جامعه شناسی و مردم شناسی / انسان شناسی به ظهورات، جلوه ها، پدیده ها، نمودها، جریان ها و کارکردهای آن پرداخته می شود.

۳/الف) دین در علم کلام

دین از منظر متکلمان اسلامی، به عنوان وحی الهی، مجموعه ما انزل الله، مجموعه احکام و تشریحات الهی که توسط رسولان او برای بهبود و انتظام و تکامل زندگی بشر آورده شده، تلقی می شود: « دین در [این] اصطلاح، به معنای اعتقاد به آفریننده ای برای جهان و انسان و دستورهای عملی متناسب با این عقاید است، از این رو کسانی که مطلقاً معتقد به آفریننده ای نیستند و پیدایش پدیده های جهان را تصادفی و یا صرفاً

معلول فعل وانفعال های مادی و طبیعی می دانند بی دین نامیده می شوند. بنا به تعریف ذکر شده، هر دینی از دو بخش تشکیل می گردد:

۱. عقیده یا عقایدی که حکم پایه و اساس و ریشه آن را دارد مانند اعتقاد به وجود خداوند یکتا و دادگر و توانای مطلق، اعتقاد به معاد و...؛
۲. برنامه حرکت به سوی هدف که احکام و تکالیف نامیده می شود و اخلاقیات و احکام فقهی را تشکیل می دهد»

۴/الف) تعریف و تقسیم بندی دیگری برای دین

مراد از دین، مکتبی است که از مجموعه عقاید، اخلاق و قوانین و مقررات اجرایی تشکیل شده است و هدف آن، راهنمایی انسان برای سعادت مندی است. دین به این معنا بر دو قسم است: دین بشری و دین الهی.

۵/الف) دین در آیات شریفه قرآنی

بحث های قرآنی در زمینه مفهوم دین را می توان در نظم و نسقی مترتب، به شیوه زیر ارائه نمود.

۱- دسته ای از آیات شریفه قرآنی بر این ایده دلالت دارند که همه جمعیت ها و جوامع بشری دارای دین و راه و روش زندگی مخصوص به خودند. در واقع این دسته از آیات قرآنی، مؤید یافته های مورخان، جامعه شناسان و انسان شناسان فرهنگی / مردم شناسان، مبنی بر حضور فرهنگ و دین به عنوان جزئی از عناصر سازنده آن، در سرتاسر تاریخ زندگی بشر می باشند.

انسان شناسان فرهنگی / مردم شناسان عموماً معتقدند که همه جوامع، اعم از شکارگر، کوچنده، قبیله ای، روستایی، شهری، سنتی و متمدن دارای فرهنگی نظام مند و پیچیده بوده و از عقاید و آیین های دینی مشخصی برخوردار بوده اند. از نظر آنها، دین همواره

یکی از عناصر اصلی سازنده فرهنگ جوامع محسوب بوده است. به گفته نینان اسمارت: «در خلال تاریخ و در آن سوی دوره فترت تاریک از فرهنگ های اولیه نژاد بشر، دین، یک عنصر حیاتی و فراگیر زندگی بشر بوده است. برای شناخت تاریخ بشر و زندگی انسان، ضروری است که دین را بشناسیم.»

بر این اساس همانگونه که همه اقوام و جوامع در طول تاریخ دارای فرهنگ و سبک زندگی مخصوص به خود بوده اند، همه آنها به لسان قرآنی از دیانت و رسالت و راه و رسم دینی خاص خود برخوردار بوده اند. دو نمونه از آیات مورد اشاره در فوق عبارتند از:

- و لکل امه رسول فاذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط وهم لا یظلمون (یونس / ۴۷).
امت به معنی گروهی / جمعیتی از انسان ها که همه آنها در امری با هم مشترک اند.
ترجمه آیه شریفه چنین می شود: و برای هر امتی (جمعیت و جماعتی)، رسولی هست. و هنگامی که رسول آنها در رسد، بین آنها به عدالت حکم خواهد نمود و به آنها ظلم نمی شود.

- ولکل امه جعلنا منسکا لیدکروا اسم الله علی ما رزقهم من بهیمه الانعام (حج / ۲۴).
منسک به معنی محل اجرای مناسک دینی از قبیل عبادت و قربانی و امثال آن است (همان، ص ۲۲۷). و بهیمه که جمع آن بهائم است، با انعام یعنی چارپایان هم معناست. حال ترجمه آیه چنین است: و بر هر امتی [جمعیتی] ما محل / معبدی برای مناسک و آیین ها قرار دادیم تا نام خداوند را [در هنگام ذبح] روزی شان از چارپایان، بر زبان آرند.

۲- از دسته دیگری از آیات قرآنی استفاده می شود که دونوع دین و ایمان در عرض یکدیگر در طول تاریخ بشر ظهور و رواج داشته اند: حق و باطل، شکر و کفر، توحید و شرک. بر هر دو نوع، لفظ دین و ایمان اطلاق شده و در هر دو شکل، ایمان و تدین و مؤمن و متدین وجود دارد. یکی ایمان به حق و مؤمن به حقیقت است و دیگری ایمان به

کفر و تدین به شرک. مثلاً به این آیات توجه کنید:

-لکم دینکم ولی دین (الکافرون / ۶) دین به معنی عقیده و التزام، جزاء، طریقت و شریعت است. و از این رو معنای آیه این است که: برای شماست دین و عقیده و شریعت و راه و رسمتان، و برای من است مذهب و طریقه و آیین من.

-والذین امنوا بالباطل و کفروا بالله اولئک هم الخاسرون (العنکبوت / ۵۲). ایمان به معنی عقیده راسخ و باور پابرجا، و کفر به معنی بی ایمانی و انکار نعمت های خداوند است، (همان، ص ۱۹۸). براین اساس، معنای آیه عبارت است از: و کسانی که به باطل ایمان آوردند و به خداوند کفر / ناسپاسی ورزیدند، آنها همان زیان دیدگانند.

أفبالباطل یؤمنون و بنعمه الله یکفرون العنکبوت / ۶۷، و مشابه آن در النحل / ۷۲).
آیا به باطل، ایمان و عقیده راسخ می آورند و نعمت های خداوند را انکار می کنند / کفر می ورزند. در مجموع از این گونه آیات قرآنی، این ایده استفاده می شود که در زندگی اجتماعی بشر در فرایند تاریخی آن، همواره دو نوع دین، دو نوع ایمان، دو نوع تدین و دینداری پایه پای هم، جلوه گری داشته اند. یک نوع آن عبارت است از دین حق و دین داری حقیقی و مؤمنانی که به راه راست هدایت شده و به نعمت های خداوند شکر ورزیده اند، و نوع دیگر آن، دین باطل و دینداری کاذب و مؤمنانی که در راه ناصواب خود پای فشرده و برای خداوند شریک قائل شده و به نعمت های او کفر ورزیده اند.

۳- همانگونه که امت ها و جمعیت های انسانی، مؤمن و کافرند، رهبران، نخبگان، الگوها و امامان آنها نیز به همین صورت مؤمن و مشرکند. به آیات زیر توجه کنید:
و جعلناهم ائمه یدعون الی النار و یوم القیامه لاینصرون (القصص / ۴۱). و آنها را امامانی که دعوت به آتش می کنند، قرار دادیم، و در روز قیامت، کمکی به آنها نخواهد شد.

- و جعلناهم ائمه یتهدون بامرنا (الانبیاء / ۷۳). و آنها را امامانی قرار دادیم که امر /

دستورات ما را ارشاد می کنند.

- وجعلنا منهم ائمه يهدون بامرنا لما صبروا (سجده / ۲۴). واز ایشان به خاطر صبر واستقامت شان، امامانی قرار دادیم که امر / دستورات ما را ارشاد می کنند.
- ۴- دسته ای از آیات شریفه قرآنی براین ایده دلالت دارند که نام دین حقی را که پیامبر امین (ص) برای مردم آورده و معالم واحکام راستینی را که در طول حیات طیبه اش، تبلیغ و ترویج فرموده، نام آن دین، اسلام و آیین مسلمانی است. اسلام به معنی تسلیم در برابر خداوند و مسلمانی به معنی منقاد و مطیع بودن در مقابل او امر و نواهی الهی. (طبرسی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۴۲۰). آیات زیر دراین زمینه گویایی روشنی دارند.
- ان الدين عندالله الاسلام وما اختلف الذين اتوا الكتاب الا من بعد ما جاء هم العلم بغيا بينهم (آل عمران / ۱۹). بغی به معنی طغیان و سرکشی و تجاوز است. معنای آیه چنین خواهد بود: به تأکید، دین در نزد خداوند، اسلام است، و اهل کتاب [یهودیان، مسیحیان] از روی سرکشی و طغیان دچار اختلاف [در پذیرش دین حق] نشدند مگر پس از آنکه علم [و دلایل روشنی] بر آنها عرضه شد.
- ومن يتبع غير الاسلام دينا فلن يقبل منه وهو في الاخره من الخاسرين (آل عمران / ۸۵). ابتغاء و بغيه به معنی طلب و جستجو و خواستن است. پس ترجمه آیه چنین خواهد بود: و هر که دینی غیر از اسلام را بجوید، از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیان دیدگان می باشد.
- ۵- البته از دسته دیگری از آیات قرآنی برمی آید که این تنوع و گونه گونی، و رواج دین حق و باطل در عرض هم، مطابق با خواست و اراده و مشیت بالغه تکوینی [ونه اراده تشریعی] الهی بوده و هست. خداوند علیم و قدیر اگرچه در گستره تاریخ، دوره به دوره دین حق را بر پیامبران امین خود نازل فرموده و به مردم امر نموده تا آنها از آن مسیر حق فطری پیروی نمایند ولی در مقام تکوین، این چنین خواسته که باطل و شرک و کفر نیز در عرض و طول دین حنیف جریان داشته و مردم در پیروی از آنها آزاد باشند. انسان ها آزادانه راه درست را انتخاب کنند و یا مطابق های نفس خود، راه

شیطان را برگزینند. زیرا اگر خداوند غیر این را اراده می فرمود، همه را امت واحده قرار می داد. به آیات زیر توجه کنید:

- ولو شاء الله لجعلکم امه واحده ولكن یضل من یشاء ویهدی من یشاء ولتسالن عما کنتم تعملون (النحل/۹۳). و اگر خداوند می خواست، شما را امت/جمیعت واحده ای قرار می داد. ولی او هر که را اراده فرماید گمراه می کند و هر که را بخواهد، هدایت می نماید. و شما از آنچه را که انجام می دهید، پرسیده خواهید شد.

- ولو شاء ربک لجعل الناس امه واحده ولا یزالون مختلفین (هود/۱۱۸). و اگر رب تو می خواست مردم را امت واحده ای قرار می داد ولی آنها همواره مختلف / گونه گون اند. - ولو شاء الله لجعلکم امه واحده ولكن لیبلوکم فی ما اتاکم (المائده/۴۸) و اگر خداوند می خواست، شما را امت واحده ای قرار می داد. و شما را در آنچه که عطا فرموده امتحان می کند. نتیجه دین همانند هر پدیده تام دیگر دارای ذات و

عوارض و لوازم است، دارای تنه و شاخ و برگ است، دارای لایه ها، سطوح و مراتب است، دارای ظهورات، جلوه ها، شکل ها و نمودها است. از این رو، شناخت هر بخش و سطح آن به دانش تخصصی ویژه ای نیازمند است. دانش های کلام اسلامی، مسیحی و امثال آن، در واقع نمونه های اعلی و مثال های حقیقی ادیان فوق را پژوهش می کنند درحالیکه دانش های فلسفی به ارزیابی و راستی آزمایی مدعیات دینی سرگرم اند و دانش های تاریخی، روان شناسی، جامعه شناسی، و انسان شناسی فرهنگی شکل ها و

صورت های عینی و خارجی آن در افراد و گروه ها و جوامع سنتی و مدرن را مطالعه می کنند. علم کلام از روش های نقلی و تفسیری و تحلیلی به طور توأمان استفاده می کند،

درحالی که فلسفه دین از روش های عقلی، کلی، برهانی و تحلیلی بهره می جوید و تاریخ ادیان بر مطالعات کتابخانه ای و اسناد و مدارک دین شناختی ادیان مختلف تکیه دارد و دانش های روان شناسی و جامعه شناسی و مردم شناسی دین نیز تحقیقات خود را بر مطالعات میدانی و داده های تجربی و روش های علمی - کمی و کیفی - بنا می نهند.

از این رو هر یک از علوم، وجهی از وجوه و لایه ای از لایه های پیچیده دین و دینداری را بررسی می نمایند.

توصیف فوق که سپس با دسته های مشابهی از آیات قرآنی هم گروه، ادامه یافت، در واقع، به دنبال جا انداختن این دیدگاه قرآنی بود که دین باطل و مذهب ناحق و ناسره نیز همانند دین حق و مذهب راستین، دین است، نه اینکه یکی دین است و دیگری بی دینی و لادینی. ادیان غیر توحیدی و غیر اسلامی نیز همانند دین توحید و دین اسلام، دین اند و لفظ دین بدون کم و کاست، به صورت تام و تمام بر آنها اطلاق می شود. اگرچه از نظر ما مسلمانان از حقیقت ایمان و دین داری، خالی و تهی اند و دین حقیقتی و حقیقت ناب دینی در نزد خداوند، همان اسلام است.

ب) قلمرو و گستره کارکرد دین

برخی از متفکران مسلمان گفته اند که همه انبیا برای انذار و ترساندن مردم از عذاب آخرت آمده اند؛ نه برای تأمین نیازهای دنیوی و برآوردن حاجات اجتماعی. دین همه احکام و تعالیم خود را در جهت پاداش اخروی تدوین و تنظیم کرده است و انبیا دو مأموریت داشته اند: اعلام قیامت و انذار آخرت؛ معرفی خداوند و توحید الهی و تعیین راه عبادت برای حرکت به سوی خداوند.

بخش اعظم و اصلی آیات و سوره های قرآن بر محور دو مسئله خدا و آخرت است؛ ضمن آنکه احکام فقهی در آن کمتر از دو درصد است. عمل

علی بن ابی طالب (علیه السلام) و یازده فرزندش که حقاً و عملاً جانشینان شایسته بانی اسلام در حفظ و فهم و هدایت دین و رهبری مسلمانان در امر آخرت و خدا بودند و بیش از هر کس صلاحیت و مدیریت لازم را داشتند بهترین شاهد و دلیل است.

زیان سنگین طرز تفکر دین برای دنیا این است که مؤمنان احساس وظیفه و نگرانی نکنند و درباره مسائل و مشکلات خود و اجتماع و جامعه بشری به امید اینکه پاسخ این

وظایف و مسائل در دین آمده است در صدد و فعالیت و تلاش خارج از احکام دین برنیایند. بر این اساس، چگونه می‌توان گفت که دین، انسان را به زندگی اجتماعی فرا می‌خواند؟ تفکر اجتماعی و دنیوی بودن دین با حقیقت دین و متون مقدس (کتاب و سنت) آن سازگار نیست.

نخست تذکر این نکته ضروری است که درباره تعالیم دین اسلام سه دیدگاه وجود دارد که یکی از آن سه نظریه می‌تواند صحیح باشد نه هر سه دیدگاه، زیرا نظریه افراطی و تفریطی درباره دین هرگز مقبولیت منطقی ندارد، پس ابتدا به تحلیل دو دیدگاه افراطی و تفریطی پرداخته و سپس دیدگاه میانه که درست است، ارائه می‌شود.

۱. اندیشه متحجرانه: دین، دنیا را پل موقت دانسته و به حیات و زندگی دنیا در حد ضرورت بها می‌دهد و اساس کار را برای بعد از مرگ و تمام پاداش را برای آخرت می‌داند. اجر و ثواب اعمال همانا نجات از کیفر اخروی است که لازم آن ورود به بهشت و رضوان پروردگار است. با این برداشت تنگ‌نظرانه و افراطی از دین انسان از تأمین نیازهای فردی بازمی‌ماند؛ چه رسد حاجات جمعی جامعه را برطرف سازد.

۲. دیدگاه روشنفکرانه: برپایه نگاه تفریطی روشنفکرانه، اساس دین، اجرای عدالت اجتماعی است. مجری عدالت، متدین است؛ اما سایر عبادات جزو امور فرعی و شخصی‌اند و هیچ نقشی در عدالت اجتماعی ندارند. اگر کسی در سایه عدالت، سایر عبادات فردی را انجام داد، کمال زایدی به دست آورده است، زیرا اصل همان عدالت اجتماعی است.

خطر دو اندیشه متحجرانه و روشنفکرانه

آنان که با نگاه زاهدانه و مذمت‌گرایانه به دنیا می‌نگرند، میان وابستگی به دنیا که ناپسند است، با بهره‌برداری صحیح از مواهب الهی که پسندیده است خلط کرده‌اند. در تعالیم اسلام، موارد فراوانی هست که افراد را از آلودگی و تعلق به دنیا برحذر داشته است. کمتر آیه یا روایتی هست که مسائل حیات دنیوی را تشریح کرده باشد؛ ولی به پرهیز از

دنیا فرمان نداده باشد. پرهیز از دنیا یعنی عدم آلودگی و ترک علاقه به دنیا. اگر کسی خود را به علاقه دنیا نیالود زاهد است، زیرا زهد به معنای تنبلی، بیکاری یا انزوا از جامعه نیست، بلکه به معنای انزوا از «تعلق به دنیا» و انزغال از محبت به آن است که رأس کل خطیئه نامیده شده است، چنان که گفته‌اند: الزهد إسقاط الرغبه عن الشیء بالکلیه؛ زهد ساقط کردن رغبت است از چیزی به طور کلی که به هیچ نوع به آن مایل نباشد. بر این اساس، نباید بین انزوا از کارهای دنیا و ترک تلاش در دنیا که مذموم است با انزوا از علاقه به دنیا که بسیار ممدوح است خلط کرد. نگرش انبیا و ائمه اطهار (علیهم السلام) به دنیا بهترین شاهد بر این مدعاست. برای اثبات مطلب مزبور به چند روایت اشاره می‌شود:

۱. در نیم روز گرمی، زاهد منشی، امام باقر (علیه السلام) را دید که در باغ خود کشاورزی می‌کند. او به قصد خیرخواهی از آن امام همام پرسید: اگر در این حال بمیری خدا را چگونه ملاقات خواهی کرد؟ امام باقر (علیه السلام) فرمود که اگر در این حال بمیرم، در حال طاعت خدا مرده‌ام.

۲. حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) که نماد دین و الگوی مؤمنان است در نامه‌ای به عثمان بن حنیف چگونگی استفاده از دنیا را بسیار زیبا رسم می‌کند که هیچ ابهامی برای رهپویان راه حق باقی نمی‌گذارد.

در این نامه امام علی (علیه السلام) چنین می‌فرماید که گویا می‌شنوم شخصی از شما می‌پرسد که اگر غذای فرزند ابی طالب همین نان ساده است، او در صحنه‌های نبرد از پا در می‌آید؛ آن گاه حضرت می‌فرماید: والله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها؛ به خدا سوگند! اگر اعراب در نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، از آنان روی برنمی‌تابم.

دستور به پرهیز از دنیا و زهد، لسان سلبی ادله دینی است؛ اما در لسان اثباتی آن هم روایات فراوانی هست که فضیلت دامداری، کشاورزی، باغداری، کشتیرانی، صید

ماهی، شیلات و سحر گاهان به دنبال کار رفتن را بیان می کنند، چنان که در برخی روایات آمده است که اگر کسی درختی را پرورش دهد، خداوند چند درخت در بهشت به او پاداش می دهد.

۳. یکی از شیعیان امام صادق (علیه السلام) به نام معلی بن خنیس می گوید که امام صادق (علیه السلام) وی را دید که دیرتر از دیگران به بازار می رود؛ آن حضرت به او فرمود که زود به سوی عزت خود (محل کسب) برود:

رَوَى عَنْ مَعْلَى بْنِ خَنِيْسٍ أَنَّهُ قَالَ: رَأَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ قَدْ تَأَخَّرْتُ عَنِ السُّوقِ، فَقَالَ لِي: أَعْدُ إِلَى عَزِّكَ.

۴. در کلام گهربار معصومان (علیهم السلام) هست که خداوند دست بالا را بیش از دست پایین دوست دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام صادق (علیه السلام) فرمودند: الید العلیا خیر من الید السفلی. دست بالا همان دست دهنده و دست پایین همان دست گیرنده یعنی دستی است که برای طلب به سوی دیگران دراز شود.

از دیدگاه اسلام، کسی که اهل کار نیست و چشمش به دست دیگران است، ذلیل و کارگر نزد خداوند عزیز است. مسلمانان باید بکوشند تا دست بالا باشند و بتوانند زندگی محرومان و فقیران را تأمین کنند.

می توان از مضامین ادله استفاده کرد که به مسلمانان امر شده تا دست برتر باشند. واژه «علیا» در این روایات به معنای برتری جویی علو در زمین نیست، زیرا اسلام به مسلمانان یاد می دهد که اگر کسی به اندازه بند کفش برتری خواه باشد (یعنی فخر فروشانه بگوید: بند کفش من از بند کفش دیگری گران تر و زیباتر است) از نعمت آخرت سهم ندارد. در قرآن کریم آمده است که (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا). (القصص / ۸۳)

اسلام به هر انسان آزاده ای دید وسیع و نگاه تازه ای می بخشد و هرگز با تعمق و تأمل

در معارف آن نمی‌توان تعالیم اسلام را در محدوده امور فردی و معنوی و در حصار تنگ عبادات فردی قرار داد، زیرا در اسلام همان‌گونه که نمازها و روزه‌های استحبابی فضیلت‌های فراوانی دارد، آباد کردن زمین، جاری ساختن آب و تسخیر دریاها نیز چنین است.

بر این اساس، بطلان برداشت افراطی از دین با کمترین تأمل در سخنان معصومان (علیهم‌السلام) روشن خواهد شد؛ اما اندیشه و نگاه روشنفکرانه هم که می‌گوید دین برای اقامه عدالت اجتماعی است و دیگر تعالیم دین متفرع بر آن‌اند و چندان نقش سازنده‌ای در هویت جامعه ندارند، نگاه ناصوابی است، زیرا اگر کسی مسائل عبادی و تکالیف فردی را جزو امور فرعی بداند، قهراً مسائل اجتماعی نزد او صبغه دینی به خود نمی‌گیرند؛ یعنی صنعت باغداری و تولید کار نزد او برای رفع نیاز جامعه نخواهد بود، بلکه برای برتری خواهی، خواهد کوشید.

۳. دیدگاه میانه

دو دیدگاه افراطی و تفریطی با تعالیم اسلام سازگاری ندارند و نگاه واقع‌بینانه و حقیقت‌محور «طریق وسطا» است: الیمین و الشمال مضله و الطریق الوسطی هی الجاده. طریق اعتدال به اسلام همان شجره طیبه‌ای است که اصل و ریشه‌اش (عقاید آن) توحید است و ساقه، تنه و شاخه آن اخلاق و احکام فقهی و حقوقی است و میوه‌ها و ثمرات آن، رشد و شکوفایی جامعه اسلامی.

آیات قرآن کریم و روایات معصومان (علیهم‌السلام) به خوبی بیانگر این حقیقت است که ساختار جامعه اسلامی، هم منزّه از آن افراط متحجرانه و هم مبرّا از این تفریط روشنفکرانه است.

اگر آینه اسلام از زنگار تحجرگرایی متحجران و غبار سطحی‌نگری روشنفکران پاک گردد؛ آن‌گاه هر انسان آزاداندیشی در آن بنگرد، به عظمت آن پی می‌برد و جایگاه اجتماعی در اسلام را به خوبی ادراک می‌کند؛ اما با تزیین و تدلیسی که در آن صورت

گرفته، برخی آن را تنزل داده و با شریعت یهود و مسیحیت سنجیده‌اند. شرع تو را، در پی آرایش‌اند در پی آرایش و پیرایش‌اند بس که بیستند بر آن بار و بر گر تو بینی شناسی دگر برای اثبات مقام عدل و میانه به چند آیه از آیات قرآن که متن اصلی اسلام است استناد می‌شود.

تأکید قرآن بر بهره‌مندی از دنیا

قرآن بر استفاده مسلمانان از مواهب طبیعی اعم از نعمت‌های آسمانی و زمینی تأکید بسیار دارد. درباره دریانوردی، کشتی‌سازی، شیلات و مانند آن آیاتی هست که بیانگر همین حقیقت‌اند: (اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) (الجاثیه/۱۲-۱۳)؛ خدای سبحان، آن است که دریا را مسخر شما قرارداد تا کشتی‌ها به فرمانش در آن حرکت کنند و بتوانید از فضل او بهره‌گیرید و شاید شکر نعمت‌هایش را به جا آورید. او همه آنچه را در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از سوی خودش مسخر شما ساخته است. در این مجموعه نظام هستی و تسخیر آن‌ها برای انسان‌ها نشانه‌های مهمی است؛ آنان که اندیشه می‌کنند.

تعبیر «بأمره» [بأمره] در آیه به معنای «باذن» و مراد از آن که اذن تکوینی و برای مؤمن و کافر مساوی است و (لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ) و (لِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) ناظر به امور تشریحی است؛ یعنی توحید، اخلاق و عبادت شما در این امر ظهور کند. خداوند به خاطر شما دریا را مسخر کرد و آن را طوری آفرید که کشتی شما بتواند بر روی آن جریان پیدا کند. خدای تعالی چنین کرد تا شما روزی او را طلب کنید. [دلیل است که «امر» همان‌گونه که در (أَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ) (النور/۵۶)] به صورت فقهی مطرح است، در کشتیرانی و شیلات هم وجود دارد، هرچند به شکل علمی و عینی طرح می‌شود نه فقهی و اعتباری؛ و این نشانه روح توحید است که در مسائل فردی و جمعی حضور

دارد. این آیات در مقام ترغیب به صنایع کشتی‌سازی و کشتیرانی و بهره‌برداری از مواهب متنوع و متعدد دریاست.

تعبیر (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) و (لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ) در این آیه شریفه نظیر (لَعَلَّكُمْ تَقْتَنُونَ) (بقره/۱۸۳) و (لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (الجمعه/ ۱۰) ذیل آیات نماز و روزه است و تسخیر آنچه در آسمان‌ها و زمین است نیز شامل همه صنایع دریایی و صحرایی می‌شود.

می‌فرماید: (وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَازِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (النحل/۱۴)؛ او خدایی است که دریا را مسخر شما ساخت تا از آن گوشت تازه بخورید و زیوری برای پوشیدن از آن استخراج کنید و کشتی‌ها را می‌بینی که سینه دریا را می‌شکافند تا شما به تجارت پردازید و از فضل خدا بهره‌گیرید؛ شاید شکر نعمت‌های او را به جا آورید. سیر و سفر به اعماق دریاها و استفاده کردن از گوهرها و ماهی‌های آن و سفرهای دریایی با کشتی برای این است که انسان با آن شکرگزار نعمت‌های الهی بوده و از آن نعمت‌ها به خوبی بهره‌بردارد که در واقع، هماهنگ با (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) و (لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ) است.

در ادامه آیه قبلی چنین می‌فرماید: (وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَعَلَمَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ) (النحل / ۱۵-۱۸)؛ و در زمین کوه‌های ثابت و محکمی افکند، تا لرزش آن را نسبت به شما بگیرد و نهرها و راه‌هایی ایجاد کرد تا به مقصدهایتان هدایت شوید و نیز نشانه‌هایی قرار داد و شب هنگام به وسیله ستارگان [شب‌روان] هدایت می‌شوند. آیا کسی که [این گونه مخلوقات] را می‌آفریند همچون کسی است که نمی‌آفریند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟ و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید هرگز نمی‌توانید آن‌ها را احصا کنید. خداوند بخشنده و

مهربان است.

خدای سبحان نخست مسئله تسخیر دریا و سایر بخش‌های طبیعت را بیان؛ سپس مسائل تکوینی را با امر تشریحی هماهنگ می‌کند: (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَآتَاكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْنَهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ) (ابراهیم/۳۲-۳۴)؛ خدای سبحان، آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرود آورد و با آن میوه‌های مختلف را برای روزی شما از زمین بیرون آورد و کشتی‌ها را مسخر شما کرد و خورشید و ماه را [که با برنامه منظمی در کارند] به تسخیر شما در آورد و شب و روز را نیز رام شما ساخت و از هر چیزی که از او خواستید به شما داد و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید هرگز آن‌ها را شماره نتوانید کرد. همانا انسان ستمگر ناسپاس است. بخش‌های اولی این آیات ناظر به امور تکوینی‌اند؛ ولی جمله (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ) ناظر به تشریح است؛ یعنی کسی که حق‌شناس، موحد و متعبد نبود، ستمگر و ناسپاس است.

پ) چگونگی حضور دین در جامعه و ذکر نظر منطقی و صحیح در این زمینه:

در ذهن برخی از افراد جامعه این پرسش‌ها مطرح می‌باشد که، آیا میان دین و عملکردهای اجتماعی انسان می‌توان نسبتی قایل شد؟ و اگر رسالت دین را محدود به تأمین سعادت اخروی انسانها بدانیم، آیا تعیین تکلیف نمودن دین برای انسانها در عرصه فعالیت‌های اجتماعی و دنیوی آنها بی‌معنا نیست؟ و آیا مقوله‌هایی چون اقتصاد، سیاست، حقوق و مدیریت و... فارغ از هر نوع تعلق و وابستگی به فرهنگ و دین جوامع یابنده، فراگیرنده و بهره‌بردارنده از آنهاست؟ و بر این اساس، آیا می‌توان به چیزی به نام مدیریت دینی قایل شد؟ و حتی اگر بکاربردن چنین ترکیبی از دین و

مدیریت را درست بدانیم، آیا معنایی جز بکار بسته شدن یافته های علم مدیریت، توسط مدیران دین باور، نیکخو، نیکورفتار، پرهیزگار و مقید به مراعات حلال و حرام شرعی، خواهد داشت؟

در زمینه پاسخ به این سوالات و در باره حضور دین در جامعه دو اندیشه متفاوت وجود دارد که در این بخش ضمن متذکر شدن به این دیدگاه ها، به برخی از نکاتی که می تواند به برطرف شدن ابهامات و پاسخ پرسش های مزبور کمک کند، به اختصار اشاره می نمایم.

۱. گزاره های دینی، محدود به حیات فردی و برای سعادت و کمال فرد است و هیچ گونه ارتباطی با جامعه و زندگی اجتماعی ندارد. تعالیم و گزاره های دین در ابعاد اجتماعی، کامل و جامع نیست. جامعیت دین در حدی نیست که پاسخگوی مسائل پیچیده امروز جوامع بشری باشد. کار دین، حد اقلی است و برای حداکثر باید به سراغ علم و عقل رفت و از عقلا و علما خواست که در چارچوب علم و عقل برنامه ای جامع و کامل تدوین کنند.

این دیدگاه معتقد است که دین شامل سه بخش فقه، اخلاق و عقاید است که فقه دین، کاری حد اقلی می کند؛ یعنی نه طهارت فقه برای تأمین بهداشت کامل است و نه قصاص و دیات، حداکثر کار لازم را برای پیشگیری از جرم انجام می دهند. برای حداکثر باید برنامه ریزی عقلایی کرد.

درباره اخلاقیات دین نیز می گویند که جنبه اخروی داشته و پیوندی با امور دنیوی انسان ندارد؛ یعنی صداقت، عفت، مجاهدت، زهد و پارسایی کمال های نفس اند برای آخرت بهتر. دنیا محصول فرعی آخرت است.

در جنبه اعتقادی دین نیز هرگز نمی توان گفت که انبیا باورهای دینی را عرضه کردند تا پیشرفت دنیوی بهره انسان ها شود. دین در تاریخ با همه گونه جوامع جمع شده است و نمی توان ادعا کرد که با دین، دنیای آبادتری به دست خواهد آمد. آنان می پندارند

که چون تعالیم دینی جنبه فردی دارد، هیچ برنامه‌ای مدوّن برای اداره و مدیریت جامعه ندارد و نمی‌توان چنین چیزی را جزو اهداف بعثت انبیا شمرد، زیرا از آیات بعثت بر نمی‌آید که اداره امور جامعه در دستور کار پیامبران بوده یا در هدف بعثتشان نهفته است.

فقه، توان مهار کردن غولِ عظیمِ مشکلاتِ بشر امروز را ندارد و نمی‌تواند غوغای صنعت و تجارت و غبارِ روابطِ تیره سیاسی جهان را فروبنداند و در توانِ فقه نیست که گره تراکم خودروها در معابر، خاموشی برق و کمبود الکتریسیته و انرژی، آلودگی هوا، تجمع ثروت‌های گزاف، اعتیاد جوانان به مواد مخدر و هزاران مشکل دیگر را بگشاید.

۲. برخی نگاهی متعمقانه به موضوع دارند و معتقدند که اسلام، جامع همه احکام فردی و اجتماعی است و هیچ از نیازهای انسان فروگذار نکرده است. چیزی نیست که نیازمندی فرد یا جامعه باشد و دین در رفع آن نکوشیده باشد: (وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ) (النحل / ۸۹)؛ و ما نازل کردیم بر تو کتاب را که بیان کننده همه چیز است؛ (ما فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ) (الانعام / ۳۸)؛ ما در قرآن هیچ چیز را فروگذار نکردیم. امام رضا (علیه السلام) فرمود: إِنَّ اللَّهَ (عَزَّوَجَلَّ) لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّىٰ أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ بَيْنَ فِيهِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ جَمِيعٌ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ كَمَلًا وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ: (ما فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ)؛ همانا خداوند سبحان پیامبر ما را قبض روح نکرد، مگر بعد از آنکه دین را برای او کامل کرد و قرآن را که در آن بیان هر چیزی است نازل فرمود و در آن حلال و حرام و حدود و احکام و همه نیازهای بشر را کاملاً شرح داد و فرمود: ما در قرآن چیزی را فروگذار نکردیم.

استاد، علامه طباطبایی (قدس سره) در تفسیر آیه مزبور می‌فرماید:

مراد از (من شیء) کوتاهی‌های گوناگونی است که نفی شده و معنای آن این است که

چیزی نیست که رعایت حال آن واجب و قیام به حق آن و بیان آن لازم باشد، مگر اینکه ما آن را در این کتاب رعایت کرده و در امر آن کوتاهی نکردیم، پس کتاب تام و کامل است.

کمال و جاودانگی اسلام اقتضا دارد که تمام نیازهای انسان را پاسخ گوید، زیرا دین به تمام امور زندگی انسان سرکشیده و در آن نظر داده است، به گونه‌ای که زندگی بدون دین، با بحران روحی و روانی رو به رو می‌شود.

منطق موحدان بر اساس جامعیت تفکر توحیدی در همه ابعاد زندگی و شالوده تفکر ملحدان، کنار گذاشتن و الحاد برنامه‌ها و تعالیم الهی در جنبه‌هایی از حیات انسانی است.

اما پاسخ اشکال دیگر این است که ما نیز می‌پذیریم که هر موضوعی نیازمند حکمی مشخص و لازم آن تدوین قوانین و مقررات است و قانون به صورت کلی و غیر مدون قادر به حل بسیاری از مشکلات نخواهد بود؛ اما لازم است به مفهوم اجتهاد و مسئولیت مجتهد در اسلام هم توجه شود. باید دستورها و تعالیم اسلام با کوشش مجتهد کارآمد و فقیه کاردان بنابر اقتضائات هر عصر و مصری مدون و احکام از کلیات متفرع و متفرد گردد و مفهوم اجتهاد و وظیفه مجتهد جز این نیست، بنابراین اگر مجتهد در جهت اجتهاد و استنباط خویش کوتاهی کند، نمی‌توان آن را مصحح ناتمام بودن دین و عدم جامعیت اسلام دانست.

مطلب مهم و عنصر محوری در پاسخ این گونه از شبهه‌ها این است که عقل برهانی مانند نقل معتبر از منابع معرفت احکام دین است؛ هرچه را عقل برهانی به شکل قطع یا طمأنینه ثابت کند، حجت شرعی است و کاربرد فقهی دارد. استنباط فروع گسترده از متون دینی، کار عقل برهانی است، چنان که استخراج دفائن عقلی وظیفه عقل برهانی بوده و کاملاً اثر فقهی دارد. البته جریان تبعدی و توصلی و سایر ویژگی‌های معرفتی ملحوظ خواهد بود.

د) تفکیک ناپذیری در ابعاد وجود و زندگی انسان و در ساحت های دین وجود انسان گرچه دارای ابعاد روحانی و جسمانی است و پیکر جسمانی اش گرچه از اعضای متعددی ترکیب یافته است و قوای درونی اش نیز گرچه متعدد و متنوع است؛ اما تمامی ابعاد و اجزای وجود او در تعامل و تأثیر و تأثر متقابل با یکدیگر قرار دارند. این اجزاء چنان در هم بافته اند که از آنها حقیقتی واحد و منسجم به نام انسان پدید آمده است، به گونه ای که هر حادثه ای که برای یکی از اجزا و ابعاد وجود او رخ می دهد تمامی ابعاد و اجزای دیگر وجودش را نیز تحت تأثیر قرار می دهد. جلوه هایی از این پیوند و ارتباط ارگانیک را در جنبه های مختلف روحی و رفتاری انسان می توان مشاهده کرد. عقاید و جهان بینی فرد و نوع درک و تلقی او از امور، روحيات و خلیقاتی که در روان او شکل می گیرند، احساس هایی که در قبال پدیده ها و رخدادها در درون او پدید می آید، و رفتارها و عملکردهای او در عرصه های گوناگون زندگی، همه با هم مرتبط بوده، بر یکدیگر تأثیر گذارده و از یکدیگر اثر می پذیرند.

پیوند ارگانیک و ناگسستنی جنبه های گوناگون فردی و اجتماعی زندگی انسان با عقاید و اخلاق او از مصادیق این حقیقت است. اعتقادات و اخلاقیات انسان با رفتارهای فردی، زندگی خانوادگی، فعالیت های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و دیگر فعالیت های او عمیقاً در تعاملند. این پیوند و تعامل چنان شدید است که شناخت آن اندک تردیدی بر جای نمی گذارد که اندیشه تجزیه و تفکیک حوزه های مزبور از یکدیگر و برقرار ساختن حکم جداگانه ای در هر یک از آن قلمروها، رؤیایپردازی غیر واقع بینانه و خیالبافی پندارگرایانه ای بیش نیست. بر اساس آنچه ذکر شد، انسانی که به جهان بینی الهی دست یافته و با نگرشی معنوی و توحیدی به انسان و جهان می نگرد و قلبش سرشار از احساس های لطیف معنوی و عارفانه است، محال است در عرصه زندگی اجتماعی، به شیوه انسانی که به چیزی جز

ماده محسوس و دنیای ملموس قایل نیست رفتار کند؛ و اگر به چنان شیوه رفتاری وادار شد و خو گرفت، به تدریج روحيات معنوی و تفکرات الهی اش متزلزل شده، زایل می گردد.

بر این مبنا ادیان الهی تنها به یک یا چند جنبه محدود از وجود انسان اکتفا نکرده و دارای نظامی فراگیر می باشند که تمامی عرصه های اندیشه، احساس، اخلاق، و عملکردهای فردی و اجتماعی او را در بر می گیرد. در نتیجه پیروان واقعی ادیان الهی کسانی هستند که در همه جنبه های درونی و برونی وجودشان از دین تأثیر پذیرفته و الگو می گیرند. این تأثیرپذیری، هم در روح حاکم بر زندگیشان و هم در شکل و قالب رفتارها و عملکردهای فردی و اجتماعیشان به چشم می خورد؛ به گونه ای که در همه صحنه های زندگی، با روحیه ای خداخواهانه، معنویت گرایانه و آخرت جویانه، و با اعمالی مطابق با آنچه خداوند در قالب احکام دین تجویز کرده و رهبران معصوم الهی بدان رفتار نموده اند، حضور می یابند.

تأمل در آیات قرآن کریم و سخنان و سیره پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) اندک تردیدی بر جای نمی گذارد که اسلام، به عنوان آخرین و کاملترین دین الهی، همانگونه که در حوزه های عقاید، اخلاق و عبادات، حاوی تعالیم گسترده ای است، در عرصه زندگی خانوادگی و در حوزه های گوناگون زندگی اجتماعی انسان، اعم از شؤون اقتصادی، سیاسی، نظامی، حقوقی، آموزشی و ... دارای الگوها و دستورالعمل های جامعی می باشد. از این واقعیت می توان دریافت که مسلمان حقیقی کسی است که تمام ابعاد وجود و زندگیش را اسلام شکل داده باشد و همانگونه که در عقاید و افکار، در روحيات و اخلاق، و در عبادات و اذکار، از اسلام نقش پذیرفته است، در هنر، اقتصاد، سیاست، مدیریت، امور نظامی، شؤون حقوقی و تمامی جنبه های دیگر زندگی فردی و اجتماعی اش نیز از اسلام الگو گرفته باشد.

در دوران ما اشخاصی وجود دارند که نام مسلمان بر خود نهاده اند، اما در بین تعالیم

اسلام، خود را صرفاً پذیرای جنبه های درونی و عبادی آن معرفی نموده و قواعد و الگوهای اسلام برای زندگی فردی و اجتماعی انسان را انکار می کنند و در قالب عباراتی نو، ادعای باطل دیرین برخی از اصحاب صوفیه و مانند آنها را تکرار می کنند که "اهل طریقت و عرفان بی نیاز از گردن نهادن و تبعیت از احکام شریعتند"، و بر این سخن باطل خویش نام قرائت جدیدی از اسلام می نهند. اینان در واقع مصداق این آیات قرآن کریم اند که:

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا.

هرآینه کسانی که به خدا و پیامبرانش ناباورند و در پی آنند که بین (عقیده به) خدا و (پیروی از احکام) پیامبرانش جدایی قایل شوند و می گویند: ما یکی را باور داریم و دیگری را منکریم، و (از این طریق) می خواهند

راهی بین آن (یعنی داشتن عقاید و روایات الهی و معنوی، بدون تبعیت و اجرای احکام دینی) بگیرند؛ آنان همان کافران حقیقی اند و ما برای کافران عذاب می خوارکننده آماده ساخته ایم. (النساء/ ۱۵۰ و ۱۵۱)

برای زدودن این انحراف کافی است توجه کنیم که اسلام همچون انسان، حقیقتی چند بعدی لیکن یکپارچه است و همانگونه که تصور موجودی به نام انسان مستلزم تصور کلیه ابعاد وجودی وی است، پذیرش آیینی به نام اسلام نیز مستلزم پذیرش تمام ابعاد اعتقادی، اخلاقی و فقهی آن می باشد. به بیان دیگر همانگونه که شکل، عطر و طعم سیب، سه مرتبه وجودی حقیقتی واحد به نام سیب میباشند و وجود سیب به معنای وجود پدیدهای است که همزمان و توأمان دارای شکل، عطر و طعم مزبور است؛ معارف اعتقادی، خلیات درونی و احکام بیرونی دین، سه مرتبه وجودی حقیقتی واحد به نام دینند و پذیرش دین مستلزم پذیرش تمامی مراتب مزبور است. به تعبیر دیگر قلب

و روحی که سرشار از معرفت و محبت خدا و اولیای الهی است، روانی پدید می‌آورد سرشار از خصلت‌های نیکوی الهی و خلقت شایسته انسانی؛ و چنان روانی، پیکری می‌سازد محلّ ظهور و جریان احکام و دستورات الهی. بنابراین، حقیقت، طریقت و شریعت لازم و ملزوم یکدیگرند و وجود هر یک از آنها مستلزم وجود دو امر دیگر می‌باشد.

به تعبیر قرآن کریم (النور/۳۵) وجود انسان الهی همچون چراغ پرنوری است که حبابی بر روی آن قرار گرفته و آن حباب را نور چراغ روشن و نورانی ساخته است و آن چراغ حبابدار، درون محفظه و چراغدانی قرار دارد که در اثر نور چراغ، روشن و منور گردیده است. قلب نورانیت یافته به نور ایمان، معرفت و محبت الهی، به منزله چراغ، روان تابناک و نورانی به نور روحيات معنوی و خُلقیات انسانی، به مثابه حباب، و پیکر منور به نور اعمال صالحه و احکام الهی، به منزله چراغدان بوده و لازم و ملزوم یکدیگرند. محال است چراغ در درخشش و نورافشانی باشد ولی حباب و چراغدان ظلمانی و تاریک باشند.

به تعبیر دیگر قرآن کریم (ابراهیم/۲۴) وجود انسان الهی به منزله شجره طیبه و درخت پاک و ارزشمندی است که ریشه آن در زمین دل موحد و سرشار از ایمان فرد استوار بوده، و شاخه‌های آن به صورت روحيات و اخلاق ستوده، در آسمان روان پاک و مطهرش گسترده است و هر دم میوه‌های تازه‌ای از کردارهای شایسته بر اعضا و اندام پیکرش پدیدار می‌گردند. بین ریشه، تنه، شاخه‌ها و میوه‌های درخت همواره سنخیت برقرار است و بر پیکر درخت سبب، هرگز میوه حنظل نمی‌روید.

پس مسلمان بودن همانگونه که مستلزم داشتن نگرش الهی و معنوی و روحيات و خُلقیات پسندیده و اسلامی است، مستلزم داشتن عملکردی مطابق با ضوابط و احکام اسلامی در همه عرصه‌های فردی و اجتماعی زندگی است و مسلمان حقیقی کسی است که در تمامی عرصه‌های فردی و اجتماعی زندگی، نگرش عارفانه، اخلاق

فاضله و اعمال مطابق با مقررات اسلامی را یکجا داراست.

جامعه اسلامی راستین نیز جامعه ای است که در تمامی عرصه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، نظامی، حقوقی، مدیریتی و... خود، روحیه معنوی و عارفانه، و اخلاق فاضله و خداپسندانه را همراه با التزام به مقررات و احکام الهی یکجا داراست.

ه) ملکوت اعمال و ضرورت وجود احکام دینی در قلمرو امور اجتماعی

در دیدگاه الهی همه پدیده ها در جهان هستی دارای دو جنبه اند، یکی ظاهر محسوس که از آن به "مُلک" تعبیر می شود، (لله ملک السموات و الارض و ما فیهن و هو علی کل شیء قَدیر. المائده، ۱۲۰/۱) و دیگری باطن نامحسوس که از آن به "ملکوت" تعبیر می گردد. (تبارک الذی بیده الملك السموات و هو علی کل شیء قَدیر، الملك/۱).

اعمال و رفتار انسانها نیز مشمول این قاعده اند و علاوه بر مُلک و ظاهری که با دیده ظاهر و چشم سر قابل رؤیت است، ملکوت و باطنی دارند که چشم ظاهر قادر به مشاهده آن نبوده و حواس طبیعی انسان نمی تواند آن را درک کند. در قرآن و احادیث، به جلوه محسوس مُلکی و ظاهری پدیده ها و اعمال، نام دنیا، و به جنبه نامحسوس ملکوتی و باطنی آن، نام آخرت داده شده است. در جهان پس از مرگ، جنبه ملکوتی اعمال و اندیشه های انسانها آشکار می شود و شکل و نحوه زندگی اخروی انسانها همان شکل و نحوه ملکوت افکار و اعمالی است که قبل از مرگ اختیار کرده و بدان پرداخته اند. بنابراین برای سعادت مندی اخروی، هر انسان، در همه حوزه های فردی و اجتماعی زندگی خویش، نیازمند به در پیش گرفتن راه و روشی است که ملکوت آن نیکو و مطلوب باشد.

در نتیجه حتی کسانی که تنها رسالت دین را زمینه سازی سعادت اخروی انسانها می دانند نیز ناگزیر به پذیرش این حقیقتند که دین می بایست همه عملکردهای انسان را، در همه حوزه های فردی، خانوادگی و اجتماعی، در قالب و قوارهای شکل داده و سامان بخشد که ملکوت و باطن آن اعمال و رفتارها، رضوان و جنت باشد، نه جهنم و

دوزخ؛ لذا دینی که در صدد سعادت اخروی انسانهاست نمی تواند آنها را در عرص عملکردهای اقتصادی، سیاسی، حقوقی و... به حال خود رها ساخته و فاقد احکام و دستورالعمل های لازم باشد. در نتیجه دین، بطور قطع دارای نظام و دستورالعمل های اقتصادی، سیاسی، حقوقی و دیگر نظام هاست و نام جامعه دینی را تنها به جامعه ای می توان اطلاق کرد که اقتصاد دینی، حقوق دینی، سیاست دینی، مدیریت دینی، و... در آن حاکم باشد. فارغ از معیارها و ضوابط دینی به مقوله های اقتصاد، حقوق، سیاست، مدیریت و... پرداختن، با دینی بودن جامعه در تعارض است.

=====

منابع:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- نهج البلاغه؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۸ هـ. ق.
- ۳- ابن الاثیر؛ النهایه فی غریب الحدیث والاثر؛ جزء ثانی، بیروت: مکتبه العلمیه، بی تا
- ۴- جوادی آملی، عبدالله، سیره پیامبران در قرآن، قم، انتشارات اسراء، تابستان ۸۹
- ۵- شبر، سید عبدالله؛ تفسیر القرآن الکریم؛ قم: دارالهجره، بی تا
- ۶- صدوق، محمد بن علی بن الحسین، من لایحضره الفقیه، قم، منشورات جامعه مدرسین قم، ۱۳۹۲ هـ. ق.
- ۷- طباطبایی، علامه سید محمد حسین، تفسیر المیزان، تهران، بنیاد علمی فرهنگی علامه طباطبایی، ۱۳۶۳
- ۸- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۹
- ۹- دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه؛ مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران: چاپ دوم از دوره جدید، ۱۳۷۷

۱۰- قمی، عباس؛ الدر النظم فی لغات القرآن العظیم؛ قم: مؤسسه در راه حق، ۱۴۰۷ هـ ق

۱۱- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامی، ۱۳۶۹

۱۲- مصباح یزدی، محمد تقی؛ آموزش عقاید؛ تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۷۰

پرسش‌ها

۱- تعریف زیر با کدام یک از اصطلاحات مطابقت دارد؟

الف) تقدیر تکوینی ب) تقدیر عینی

ج) تقدیر علمید) هیچکدام

۲- کدامیک از تعریف زیر، تعریف تقدیر عینی می باشد؟

الف) منظور از این تقدیر این است که خدا می داند که هر چیزی رد هر زمان و مکان به چه صورت تحقق یابد.

ب) به این معنا که برای هر شی در خارج، اندازه ای ایجاد شود و حدود معین شود، این جا دیگر علم مطرح نیست.

ج) اراده و قدرت انسان در انجام هر فعلی با فاعل الهی قابل جمع هستند چرا که این دو فاعل در طول هم هستند نه در عرض هم

د) هیچکدام

۳- جمله ی زیر از کیست؟

ا) اگر مقصود از سرنوشت و قضا و قدر الهی، انکار اسباب و مسببات و از آن جمله قوه و نیرو و اراده و اختیار بشر است، چنین قضا و قدر و سرنوشتی وجود ندارد و نمی تواند وجود داشته باشد.

الف) امام خمینی (ره) ب) علامه طباطبایی (ره)

ج) ایت ... خامنه اید) شهید مطهری

۴- جای خالی را با کلمه مناسب پر کنید؟

منظور از قضا و قدر..... این است که هر چیزی و هر حادثه و پدیده و هر موجودی در عالم، علتی دارد و اندازه ای، نه چیزی بدون علت به وجود می آید و نه بدون اندازه گیری معین.

الف) قدر تکوینیب) تقدیر علمی

ج) تقدیر عینید) تقدیر الهی

۵- آیه ی زیر به کدامیک از عقاید مسلمانان اشاره دارد؟

ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم)

الف) قضا ب) قدر

ج) بداد) تقدیر

۶- جمله زیر از کیست؟

این مرد- ابن تیمیه - حتی بر جناب پیامبر جسارت نموده و گفته است بار سفر بستن برای زیارت حضرت گناه است!

الف) عزامی شافعیب) ابن کثیر

ج) جلال الدین حنفید) ابن قیم جوزی

۷- آیه ی زیر به کدامیک از زیبایی های قرآن اشاره دارد؟

((من ذالذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له اضعافاً کثیره))

الف) قرض زیباب) وعده زیبا

ج) جدال زیبا د) رفتار زیبا

۸- کدامیک از موارد زیر جزء آثار زیبایی در قرآن نمی باشد؟

الف) بصیرتب) تذکر

ج) سرور و شادمانید) هیچکدام

۹- آیه زیر اشاره به کدامیک از گمراهی های شیطان دارد؟

((كذلك زين للمسرفين ما كانوا يعملون))

الف) تزین اسراف ب) تزین ارتداد و نفاق

ج) تزین فرزند کشید) تزین اعمال باطل و کردار زشت

۱۰- جای خالی را پر کنید؟

.....به معنای زینت است، لذا لذا هر چیز ظاهر فریب و کاذب به تشبیه شده است.

الف) حبر- حبر (مراء- مراء

ج) حبر- زخرفد) زخرف- زخرف

۱۱- جمله ی زیر از کیست؟

(جدال و مراء بیشتر در مسائل علمی به کار میرود، ردر حالی که مخاصمه در امور دنیوی است.)

الف) علامه طباطبایی (ره) ب) علامه مجلسی

ج) شهید مطهرید) ملا صدرا

۱۲- سخن زیر از امام باقر (ع) به کدامیک از اخلاق های تشکیلاتی اشاره دارد؟

(فان استطعت ان لا تعامل احدا الا و لك الفضل عليهم فافعل)

الف) تواضع و ادب ب) ترک مراء و جدال

ج) کرامت و بزرگوارید) عدم تخریب مسئولین قبلی

۱۳- تعریف زیر به کدام مورد اشاره دارد؟

(عبارت است از اینکه نسان، آن چیزی را که عقلا و و شرعا حراستش لازم است، حفظ و حراست کند.)

الف) محبت و مودت ب) غیرت ممدوحه

ج) غیرت مذمومهد) هیچکدام

۱۴- جای خالی را پر کنید؟

(غالباً عصیت به همین غیرت مذمومه یعنی حمایت از چیزی که شرعا و عقلا لازم نیست اطلاق می گردد. حمایت از باطل حمیت و عصیت است که قران این را با قید.....تعبیر می کند.

الف) عصیت ب) حمیت

ج) حمیت جاهلانهد) هیچکدام

۱۵- جمله پیامبر اکرم (ص) به کدام موضوع اشاره دارد؟

(اگر کسی نسبت به رفیقش تعصب به خرج دهد و رفیقش هم به این حمایت راضی باشد، هر دوی اینها آن ریسمان ایمانی که بر گردن دلشان هست را باز کرده اند و از زمره ی مومنین حقیقی خارج شده اند. ۹.

الف) جهالت ب) حمیت عاقلانه

ج) عصیت جاهلانه د) حمیت جاهلانه

۱۶- تعریف زیر از دین در کدام از زمره از دیدگاهها جای می گیرد؟

(به عنوان وحی الهی، مجموعه ما انزل الله، مجموعه احکام، و تشریحات الهی که توسط رسولان او برای بهبود و انتظام زندگی بشر آورده شده)

الف) متکلمانب) رئالیسم ها

ج) کمونیسم هاد) هیچکدام

۱۷- عقاید محمدابن عبدالوهاب نشات گرفته از کدام شخصیت های زیر می باشد؟

الف) عبدالعزیز سعودب) مستر همفر

ج) ابن تیمیهد) محمد بن سعود

۱۸- کدام یک از کشورها نقش بسزایی در تشکیل فرقه ی ضاله وهابیت داشته اند؟

الف) آلمانب) انگلیسج) فرانسه د) آمریکا

۱۹- منسک به چه معناست؟

الف) جمعیتی از انسانها که همه آنها در امری با هم مشترک باشند.

ب) گروهی از انسانها که با هم هیچ وجه اشتراکی نداشته باشند.

ج) به معنی محل اجرای مراسمات دینی از قبیل عبادت و قربانی و امثال آن

د) هیچکدام

۲۰- جای خالی را پر کنید.

..... همانند هر پدیده تام دیگری دارای ذات و عوارض و لوازم است، دارای تنه و

شاخ و برگ است و دارای لایه ها، سطوح و مراتب است.

الف) اسلامب) وحدت

ج) دین د) هیچکدام

پاسخنامه

سالفبجد

۱

۲

۳

۴

۵

۶

۷

۸

۹

۱۰

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

پاسخ صحیح

امتیاز:

نظر خواهی پیرامون نشریه اندیشه بسیج شماره ۳۶

مشخصات پاسخگو

سن: تحصیلات: جنسیت:

ردیف‌عناوین ارزیابی‌خیلی زیاد زیاد متوسط کم

۱ سطح مطالب مطرح شده تا چه اندازه با سطح تحصیلی تناسب دارد؟

۲ نشریه را تا چه حد برای تعمیق معرفت و بصیرت دینی و اتقای سطح دانش عقیدتی

سیاسی بسیجیان مفید و اثربخش می‌دانید

۳ مطالب مطرح شده تا چه اندازه مورد علاقه مخاطبین است؟

۴ مطالب و مباحث نشریه را تا چه حد در توسعه معنویت و اصلاح رفتار فراگیران موثر

می‌دانید؟

- ۵ تا چه اندازه موافق استمرار و ادامه چاپ نشریه می باشید؟
- ۶ کیفیت نشریه از جهت شکلی و ظاهری (رنگ، طراحی، کاغذ و...) چگونه است؟
- ۷ ادبیات و نگارش نشریه را چگونه ارزیابی می کنید؟
- ۸ میزان کیفیت مباحث اعتقادی مطرح شده در نشریه چگونه می باشد؟
- ۹ میزان کیفیت مباحث اخلاقی تربیتی مطرح شده در نشریه چگونه می باشد؟
- ۱۰ میزان کیفیت مباحث سیاسی مطرح شده در نشریه چگونه می باشد؟
- ۱۱ میزان کیفیت مباحث علوم قرآنی مطرح شده در نشریه چگونه می باشد؟
- ۱۲ میزان کیفیت مباحث احکام مطرح شده در نشریه چگونه می باشد؟
- ۱۳ چقدر از مطالب نشریه را مطالعه می کنید؟
- ۱۴ حجم نشریه از نظر تعداد صفحات چگونه است؟
- ۱۵ انتشار دو شماره از نشریه در سال چقدر مفید است؟